

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۳۵۲

۳۵۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تذکره در علم جراحی*
مؤلف: *دکتر یحیی خان*
موضوع: *جراحی*
شماره ثبت کتاب: *۷۸۲۶۰*
۸۱۹۴

شماره قفسه: *۲۵۵۵*

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

بازدید شد
۱۳۸۲

نقش - فهرست شده
۲۵۲۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تذکره در علم جراحی*
مؤلف: *دکتر یحیی خان*
موضوع: *جراحی*
شماره ثبت کتاب: *۷۸۲۶۰*
۸۱۹۴

شماره قفسه: *۲۵۵۵*

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

بازدید شد
۱۳۸۲

نقش - فهرست شده
۲۵۲۵

7

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



شماره فهرست
۵۲۵



شماره
۵



20/27
20/27
27

[illegible]

خطی سرج بر آید تا غده جلدانی قریب بدو چنانچه اگر کسی از این صفت بعضی او ملحق گردد ۱۸
خط سرج را از جانب راستی زندا اسفل بر آید تا تحت ابط و متوم گردند شکمهای جلدانی اطبی
دارند و صفت خدر و حتی حرکت نخیله و عضو هر یک با وجوهی که مانند حرکت یک سرج از کمالی کف
صافه نیز گویند و در غرضه نشین و عضو متوم لعصب ظهور دارد و اما در عظم این صفت
در ضلع و یا در جرم العاقله کرد و منتهی کف لعلات و یا آنکه عظم منور را بر منور و لا انرا را و
رام مختلف است که با سبب وحدت و در منوال علیل و عضو متوم فصل ثلث از پانچ
در طرفی علیه او رام عمو که قصه معی که در دم تحلیل اولست از بعضی او رام دم که یک جوان
باشند و فرمودم باید آنکه اول از سبب و از اول او منمو العاقله او بدو و نیز از غرضه و در کفار
دارند از قصه و از سبب خلق و حیات و ترتب شوره و طوطو شده و دم باید دست از غرضه
لا یله بنزدانند و از غرضه نیز مبررات میلر فایده و عضو ما و فرابا الهه او رام دارند و در هر یک
و جمیع اندیشه و عضو متوم هم رسد و در خطاطی ارضی که فایده خدا را مانند افرین و زوال
روم و طبع استخوان نایه نیر و طلا و در کف است امتلا در علیل باینده موافق میلر صفت
تقریر مصلی العاقله دارند و در او دم عفو که قرب خود کف است معنی از ضلع او را که در کف دم
ناقص و در او دم صافی یعنی و در یک سبب دایه از غرضه و فایده و تقوی باشد علی العاقله ارضی

اصطلاح از ازاله اوست و از معالجات موضعی که در او رام نگه دارم موقوفه بر حجامت و استعمال اطمینان
راوده و آنچه در حمله و المه خار با با انفعال و بالقوه و مرهم و شمع و عاقبات و تخدرات
است و استعمال و در اینجا نیز می توان نمود بکلیه احوال موقوفه بر کار با بر اعلی و علی که در او
در او موضع مستور می باشد مانند بان انگه و در دم اذن باید بقوت و غلبه او در او نشاند
دیگر حجامت است که چون عضو مستور بود که در خود پناه داده و محقق باشد مانند انگه که در عروق نشاء
و در دم بان و در دم فشار حجامت انقباض را در این استغرائات و از او اوج می برد و اما در مثل
و شکر کرب خلل در ما و خلل منوج با باید اعتبار فرمود که در غلبه یا بقدر عضو و او
آمده محورت سرق عروق او گردیده و در نهی می کند به سخت جلد و عصب یافته باشد
بدر نهی اطمینان را در عروق هر آنکه منوج باشد با است و چون در بعضی احوال حاده منتهیه به حجامت
نیچو بقوت منورم مودن نموده اند لهذا باید به این اشیاء با این شیء نهاد و موقوفه و در دم
و از آنکه بزرگ و مانع حرکت و بسوی کشد و او در موقوفه با این استعمال نمایند و در موقوفه که در او
مذکوره بعد از این با این شیء نهاده و در عضو موقوفه بنشیند و باید دانست که در بعضی احوالی
حکما احتیاجاتی با این کار از انحراف و طبخ نماید و اتفاق داشته اند مانند آنکه در دم و در دم
عمر و دلفری و این کار را فرستند و این احوالی با این کار در انست و این کار را از ادویه
باشد

بابه و یا صوف و بنه و ... و باید که در وقت درگاه عضو ستر در او جمع صلب باشد
باید اخذ خنده و بنده از زیر زنگ که در آن و بر از این و کونین را چنانچه و چون در او را به بعضی
در غنی بجان و میل دم بعصره متورم تحلیل است که باید اخذ حلقه نخه از او در صوف
مقلو با عرق استعمال نمود و طلا به با کنگر شب و آب تنه که صفت آن باشد و رسته کتاب
و از او به نه و در پنج با مان عطره و جوهر شاد و استعمال شمع اشق و در مثال آنها به پنج قسم او را
نافع و از اخذ نه سوخت و به پنج دم از قبل کتب خودی یک و کنگ و شرب قلیله از غرقه
خوبه و درگاه ماده متورمه باید باشد انتقال بعضی در شریفه از جمله و در او را دم است
بکار داشت که ماده و از آن عضو متورم و بطایم حله مجرب سازد زیرا که در بعضی
مشاهده شده است که ارضی آلات شریفه بدن به ماسیل حله بر آن نموده صلاحه بر شرفه
اند و از حله آب است مسئله شمع مرتب از زرا و جوئی نهادن و در پنج دم غنی که
بدر خط آنها حله باید نایه از قبل دهنی ماخوذ از زرقون و مار زین و غیره ما و نایه که ماده
متورمه مسئله انتقال بعضی و دیگر معالجات است که در استخوان غاد فون و شمع زرا و ماده
مسئله به بعضی خود خود داده و از زرقون است او و نایه بکار دارد که ماده بطایم حله ماسیل
و باقی مسئله خود و چون در شریفه خود به نایه باید از زرقون است در استخوان غاد فون و در خط

بیمه تا زود بخونج نمایند لازم است که باعانت انبر با المة انما بیرون آورد و اگر
 مدتی در موضع از او جدا باشد بطبعش ادرغ او با استعمال احمده اعانت نمایند درگاه بوجه
 بر اینجند تا بپرسه عاقل با بهم رسد بدون تا ممتنع وضع او لا شرط منع و با معاضد لم ستر اید
 برداشته و احمده متخذه از حاشی عطره مانده با بده و تساه و بودینه و حاشا و اید
 انما با طبعی مفاخر بطار دارند و هم باید ملاحظه نمود که صید او در تحت جلد و در عقی با
 در نماند بلکه با المة وضع شود و اما چون فراخ ردین باشد بنویس که ذکر کنی نمم ایم با بقی
 شرط نمودن حرمت و سایر اعراف او لا ملحوظ داشت و بر وفق هر یک علاج فرمائید چون
 با وجه بر معاطات و تدابیر مذکوره عاقل را از سرایت و انفراش با بجا و خود
 نکرد لازم است که اطراف عضو مفاخر با امن تافته بپوشانند تا از سرایت و انفرا
 منع نمایند فصل سادسی از باب ثالث در درم و زینتی و اینجند و هم اگر نرسد باید
 تنقی و درازاد مستقر گردد و طبعی از حیث تمکین نماید و از اجتماع و انصاف بطن که
 در حلق او است ستادین باشد و چنان زبانه فرود دارند و هم انما شود که در دوزخا
 بلکه با اینجند و هم برای موزن است که در تحت مابین دندان و گوش چنانچه در کتاب
 تشریح به تفصیل ذکر اول نمم ایم اغلب موزن میزند و بنده عاقل از او است

باید در اطراف او ظاهر شوند که اگر از انفراشان جلد مستوی میگردد جان آنکه خانه نبود
 و از اینجند ثقب صید بر سطح استای منصف و تحت و هم جلد موضع حلت سیه گردید و
 ساقط شود و لید از سوط قطعات لم واقع در تحت او مانده بپسند تا از اینجند که
 او را و عضلات و عظم و مخاط انما ظاهر گردند و مقدار اینجند مختلف در بعضی نقد کف
 پایش با بکمر است و اگر نه منصف و قریه و بر وزان و خلف عقی و مابین کفنی یا موزن در وسط
 ظهر است و اینجند و خایه از قریه نیست یا حید و یار دین است از اینجند حیدر است از نیست
 که لید از قریه و زان و حیدر ماف با بکمر و لیده و بصلح اید و اما خراج و دین الی
 بیوناید استراکی نامیده اند حیدر که عاقل را با جفا و مجاور و بالات ملحق بود +
 معوضی گردیده و حیدر عقیبه یا خشتان و حیدر حیدر احاضی و بصلح رساند و اما
 علاج با بیدر و قریه و دانت و فاداده نمم در بعضی قصه نافع و در بعضی لازم خواهد شد
 بلکه از استعمال صغیر و متلد است استعمال خط نمم و هر کور که حیدر عقیبه با جلد نماید
 و در حقیقی بقای عاقل و از استعمال صغیرات ایهال از زنده و از انجا نیکه در ابتدا
 جودت و در دانت او معلوم نیست لهذا اسم آنکه لید از ظهر و هم صلیب و ارض
 موزن به نظافیه وضع ماف و از بقره موزن داخل بر او نهاده و در صورتیکه لم حیدر جان

طبعی شدید در گوشت و هم چینی غده و افعه در تحت اذن نیز مجاورت موزن شود
 و باشد که از زنده و هم حیدر حلی با المة مستور شود و اغلب با اینجند حرمت
 و سبب او جان بید و فریاد کردن زیاد است و هم باشد که اینجند و هم عرض باشد از عرض
 دیگر مانند داء اخرب و غره و در اغلب منفر شود به تحلیل اما در صورتیکه و هم مذکور
 طول کشد میزند که و جمع ضربان در او بملحیه و منفر گردد و هم لحاظ زیاد بطن انجامد
 سیاه از اینجند بلغم باشد که بصلح منفر شود اما علاج او مختلف و موافق شدت
 و خفت حرمت و سایر اعراف لازم است اما در صورت خفت و هم باید سفحات
 و موزن استعمال نمود مانند املاح ماف و از اینجند در و جانی و املاک انما است
 و هم نرسد یا نه چند و بست ذل و از ظاهر موضع حلت انداخته و بیدریم و اما در
 صفت او بکمر نرسد یا نه با دام و اضافه نمایند بر او توره قلم و بنویسند و است
 غراغر متخذه از طب خط و بده و سایر خاشای عظمه و مسکنه انما با بیدریم و از اینجند
 از اب کیم نافع و از موزده است و هم لحاظ از شدت و هم و انما با خوف خفت باشد
 باید بدون تا ممتنع وضع موزن بر اید شرط نمایند تا اینجند از خفق و خاطر جمع باشند به
 خبات علیل و طریق شرط نمودن بدین قسم است که بر او اند منفر صلیب ذکر او که
 دارد و بایسته

دارد و البته تمام ادویه مجیده و موزن یک عقیبه ایهام از او را داده اند و انگاه
 زبانه با المة عقیض خوانانیده و مشروط موزن فرورده و چند و بست بر موضع +
 موزن کشیده و لید از فراغت در حلق باید از استی حاره با الفلح غره و
 نمم تادم فاسدیکه موزن گرم گردیده وضع شود و هم لحاظ لید از کسر سورت و هم
 و لکین او استر خایه در لوزینی باقی مانده بفرغ مرتب از سقر تفتد و باز و
 است ماز و و بست زان و و بست سبز کرم و استنفا انما دفع استر خایه نمایند
 و باید احتیاطی لحاظ نمود که مبادا و هم لوزینی موزن شود و در صورتیکه طیف
 مستعد و ماید باشد با انفرا و جمع فربله بکمر حاد است معالجا اسماء لک نقطه
 اصغر اللویه در موضع موزن ظاهر شود و در فاعده از غراغر لینه منفر شود و اگر
 احیاناً در این حالت از عظم و هم تنقی معتبر باشد باید باعانت مشروط مذکور
 منفر شود و باشد که یکم از قضایه دندان منفر شود بنویسند بلکه به تحت ریح منفر گردد
 و انجا نیکه و هم لوزینی بصلح منفر شود لازم است استعمال خواصر حله از قبیل
 مطبوخ نوکران موزن با لوزین و در حقیقی دینی بد از ظاهر اطراف زنج اویخته عاقل
 و در صورتیکه صلابت او بحد کمال نرسیده باشد با بیدریم و عاقل و بیدریم و بیدریم -

ماخوذ از مطبوعه همدان خلدیانیان که فایده بسیار دارد و در این مضمون که در صلاحت
 شده در او بهر سبب باشد جز برین راه و عملی نیست بدین نحو که با بریاعت
 است حرفی را که از ایشان می آید و حاصل در دست جیب قلب است و در این است
 گرفته و با او در هر حکم نگاه داشته و در دست راست منظر و در دست چپ
 او به حالت بنده بسته باشد و از او بگوید که حرفی را که داده بگفته و آن داخل
 نموده و در هر وقت که بخواهد از جانبی بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 بسیار است قطع نماید چون مانع خواهد شد از بدین در حقیقت عمل و بعد از فراغت از غرض
 با آب سرد منجمد که با سرکه سیاه است که در دست راست است که با آب و جود او خون زیاد
 آید لازمست که موضع منجمد را با انگشت بیانی بکوبد و چند نوبت در قافیه
 و ملقبات غرضه بخشد و باینکه که در این عمل قطع نماید که زانند در موضع او بگوید
 بجهت از آنرا و از آن و تحلیل او باید که بنشیند و باید دانست که در دم حلق
 ظاهر لهات بمجاورت می شود و طولی که در جبهه که دم زدن و زدن در این راه مانع
 شود مخصوص از زدن غده او حلقه اسفند به عارضی گردد در صورت صحت ا
 اینجای در زمان بدین حالت مهندس و زنج و سنگ جبهه که می خواهد یافت و در نگاه
 شده باشد

شدید باشد باید بهر سبب سابق با مفاخره قریب از آنها را بر آن انگشت زدن قطع نماید تا
 قشر که در فصل بهر سبب از آن است در دم شدید بماند و این در دم نشود از عارضی شد
 اغلب در حالت رضاعت و در جلد و کم باشد و استخوان در دم و در جلد و کم باشد و استخوان
 شیر منجمد شود و در هر گاه غده از غده شدید صورتی که در دست چپ منجمد شود و
 در اغلب این نوع جگر است و قاعده چنانست که در دم ظاهر شدید تحلیل و در دم حاضر
 شود و منجمد گردد اما در صورتیکه در دم حلق حاصل شده باشد بواسطه احتیاجت و صحت
 جرم غده انحراف از بطول انجامد و چون طبیعت ماده و در دم بهر سبب و حتی انحراف رسد
 قریب بحالتی که در غده از غده با نیت بهر سبب و منجمد شود و بماند که این در دم
 بصلابت منجمد گردد و اما سبب او اغلب چنانست که در دم وارد بر شدید یا هر کس نقصا
 نیست و هم چنان شیر در پستان می ریزد و اگر در غده غده الله زانند که در دم حلق
 مباشرت بدین عمل نماید باید در غده استخوان منجمد و بجهت از آنرا بکوبد
 و بهتر آنست که در دست منجمد از آنرا استخوان منجمد و در دست چپ منجمد و در دست چپ
 باید و از آن جهت که در دست چپ منجمد و در دست چپ منجمد و در دست چپ منجمد
 تمیخ نماید و هم استخوان منجمد و در دست چپ منجمد و در دست چپ منجمد

حلقه رحم این درم عارضی شود و بجهت اینکه در این قسم و درم صلاحت شدیدی
 بهم می رسد لهذا امتیاز از سرطان شدید و شواهدت و باید با عانت این صلاحت
 و دقت حامله است و این درم و سرطان شدید نمود از آن جلد در دم سرطان و درم
 عارضی می باشد بخلاف در این درم که وجع و دلت و دیگر آنکه در سرطان و درم
 پستان مستقل و از دم شدید متحد است و دیگر آنکه مابین خود بر سر سرطان
 و عطر سالم حدی ظاهر است بخلاف در این درم که حدی نیست مابین او و سرطان
 و اما علاج در این قسم و درم شدید باید موافق اسباب او باشد که البته در از آن سبب
 رفع این علت خواهد کرد و بعد از آنکه حلق و تمیخ و دمی زنی و دلت قوی و
 شد شدی صورت تحلیل او می شود و از آن جهت که هر حلقه الله زانند و در دست چپ
 است که در دست چپ حلق اطراف او مادر از شیر دادن طحال و مکنیدن او مسامحه و مسامحه
 باشد بجهت التیام او این دمی بهر سبب باید داشت صفت او بگوید صفت او بگوید
 بماند که یک یک در دم و در دم یک در دم یک در دم یک در دم یک در دم یک در دم
 داده او نیز چند نوبت به موضع منجمد نماید و باید از آن جهت که شیر منجمد پستان را
 به خاطر بنشیند و در هر گاه شقاق شدید باستعمال دمی مذکور التیام بنشیند و باید

صلابت در موضع منجمد باقی ماند معالجات مذکوره هم مکرر نماید و باید آنکه بواسطه مکنیدن
 شیر که در پستان منجمد است بیرون آورد و از تجارب یافته اند که مکنیدن توله
 سگ صامان این عمل را نفی حاصل است و چون علت است انحراف از سرطان
 باید ضادات حاره منجمد و قیمة بهار داشت و انحراف او بواسطه طبیعت و الله
 و قاعده آنست که این درم از جهت موضع منجمد گردد و هم از تجارب یافته اند که انحراف
 او بواسطه طبیعت و الله از آنست که باینکه که در دم حلق و در دم حلق
 چند که صلاحت باقی ماند باید در غده و تحلیل آنها تا سر بلوغ شود زیرا که باشد صلاحت
 او بر سرطان منجمد شود و لهذا احتیاطی که تحلیل شود و واجب است که با استعمال او به
 منجمد صلاحت به نیت منجمد و با مضمون منجمد ساخت و از محملات دلت
 قوی و مکنیدن وضادات منجمد از آن جهت که در دم حلق و در دم حلق
 و بماند که از استعمال آنها صلاحت تحلیل شود بلکه دفع یافته منجمد گردد و انحراف
 و درم شدید در غیر زنان مرض عارضی شود منجمد گردد بجهت صلاحت و عطر و نیت بهر سبب
 و این قسم از دم شدید در اکثر سرطان منجمد خواهد شد و سبب او نیز غریبه و منجمد او
 رده بر او است و هم از تجارب یافته اند که از ضادات و الله فرنگ و با بواسطه طبیعت از

۵۳ سکت چشم یا دوره از من و بهمانند که التیام خواهد یافت فصل ششم از باب است
 در ورم غشا و مخاط جوف مجرای بی که با سیر کوزنک نامند و این غشیه است
 که عارض می شود و از این سوزن بر مجرای بی خواه آن موزید امر با نازد و قطره
 مانند انصباب ماده حاد و حار را بر سیر مری غشای و نفی و غیره خواهد
 نمود و این امر با نازد خارج مانند سوزنیکه سبب و سیر است ماده کوزنک و دیگر
 باشد و هم بواسطه حصاره سنان و افراط در اکل خورنده و ما الشیء و سوزن و سوزن و سوزن
 زیاد و افراط در جماع این مرض بهر مدتی که میسر از بیاورد است که قدما این مرض را
 از جنس ابدونک می شمردند و بواسطه سیر اینک دارد اما خلاف است اگر بعضی اوقات
 مشاهده شده که در اوقاتی غلظت در مری و حلق بهر سبب و در بدن سوزن را نماند
 و شبیه باینکه اشک ظاهر شده و این نیست بر این آنکه این شخصی صاحب داء الفحیه
 بعد از علاوه بر این غلظت مبتلا شده است و این مرض در قیام آلام و لیکن در خواب
 بکمال صحت است که قوه مجریه بهر سبب و این غلظت با ذکر و با نازد عارض
 شود و نوازش نادر است ورم غشا و مخاط جوف بی که اغلب این غلظت عارض
 مجرای اندام عارض می شود و عیال را سیم همان یا حاد و یا مزمن است و چون حاد باشد غلظت
 رز زون

از آنکه حشفه تا قوس عانه واقع و مستقر است و درگاه صاحب این قسم از قوت ۵۴
 را نشیء نماند غشا مخاطیه مجرای بی را احمره سبب است با غلظت جرم و در ورم غشا
 و اما چون مریس نوزد بقطعه عضله مجرای بی و هم سیر است نیمه و برین و اطراف غلظت
 و کدره و در قطعه مذکور هم رسد و وعایت بدو و بهر ضیق گردد و یک بواسطه غلظت
 و غلظت غشا و مخاط مستطین مجرای بی بواسطه نقصان قوه لا زنه غشا +
 طایفه واقع در قوف غشا و مخاط و باشد که ورم از مجرای بی تجاوز و بخون و مجاری
 منبر سیر است نماید و هم باشد که مجاری و رت غده و زید و در بعضی غشا و مخاط مستطین
 نیز متورم و غلیظ شود و بدانکه این تورم اغلب بواسطه رسیدن ریم کوزنک و سوزن
 میرسد و اگر چه باور وقوع سوزنیکه بدون سیر است از غیر باشد و در بعضی
 امراض از افراط در اکل خورنده و آب جو باشد که التهاب و سوزن در مجرای بی میسر
 و در جرد و زبانه وید و یک نیکه یک زیت بدین غلظت مبتلا گردیده اند استعدا
 نامی نکر او دارند چنانچه به فی الحله سیر و خواه سوال آیا ممکن است که این
 سوزنک انباشت و مخاط حوض دیگر نفل بخور و در آن موضع این مرض میسر است
 اگر چه نادر است و لیکن هرگاه مده سوزنک انباشت و غلظت چشم و بینی و معده مستقیم

۵۵ نقل نماند مورت ورم اندام که در کبد چنانچه مشاهده شده که سیر که در سیران ریم
 مذکور آلوده به و غلظت بر چشم خود زده که مورت التهاب و ورم شدید در
 او گردیده است - اما این مرض همیشه مبتلاست یا نه و جمیع امراض استعدا و سیر
 او دارند یا نه - بدانکه این مرض در صورتیکه مرضی گردیده باشد نادر است که
 سیر است بتواند بخور و جمیع اشخاصی استعدا و بدو دارند لیکن بحسب امراض
 و اشخاص مختلف است و اما علامات کوزنک حاد و ذکر اینست که مابین
 سه تا هفت ریم بعد از معاربت با زن یا پاک صاحب این مرض غلظت شخصی
 سبب شده در ذک حشفه با غشای حار میسر و در ابتدا مجرای بی ورم
 خفیف با جارت و حورت عارض شود و در ذریک و در ورم ذک حشفه بواسطه
 رطوبت مریس آلوده بجهت حمله و شغف میفراید و هم در رطوبت مذکور غلظت
 و بیض میسراند و در حذر روز اصف و غلظت گردد و در این هنگام در امراض
 و موجب از حرکات عقیقه و اهل اندیشه و شرب آب سرد و بهر سبب که سیر قطره
 از حفره حریان یابد و باشد که خود قوی در قرض بهر سبب اغلب از نصف
 تا صبح بحدیکه بدین و اطراف زیاد متناوب و متناوب باشد و هم میسر و که صاحبان این
 علت را

حلقه احواح حری در قرض بهر سبب و اشاعتات و اعراض این مرض بحسب امراض ۵۶
 و موجب و عصبانیه و بلغمی مختلف است چنانچه در مریس از ورم و التهاب و کوزن
 است و صحنی اخیر و باشد که از شدت ورم بعضی از امراض ورم و مده خون
 الود منفع خود و در صاحبان اینم ترایع نوظیفه شدید است بدان آنکه در قرض میسر یا -
 احواح ذکر ورم و او نظیر البول یا حبس البول همراه باشد و در امراض عصبانیه ذک
 حشفه را در مریس به ورم حور عارض شود و مده مده فو عارضه او و چنان غلظت است
 که در مریس مزاجان و اما در امراض بلغمی رضا مرض بنایه و اعراض خفیف
 است عیال را سیم همان اگر صاحب این غلظت سبب حیدر میسر و در ورم و باشد که پس از
 سه هفته بدون همه معالجات سوزن تخفیف یافته و مده منقطع گردیده و
 غلیظت یابد لیکن در صورتیکه معالجات و تدابیر ردیه باشد یا نیز بدو اگر
 نماند و اعراض حاویا بدین مریس گردد و اما این مریس منفرقه به شفا و نام
 یا شفا ناقص که مریس گردد و یا آنکه در قرض یا طایفه مریس بکندیم و بدو ورم
 باشد که این مریس منتقل گردد به مریس دیگر مانند آنکه لغو دایم در قرض باشد
 یا آنکه مجرای بی منطبق و ضیق گردد و یا آنکه منتقل شود ورم بهر سبب یا ورم

حقه یا حقیقه است که بواسطه اوجسار اهل عارضی شود و هم باشد که مدله کوزنگ غلطه
 بچشم یا بینی یا معده مستقیم بر خورده و متورم شدن سازد و اما تحقیق باید داد
 وجود این علت را بعلت و اعراض با ذکر بدینکه کوزنگ حاد یا مزمن است با الدات
 عارضی شده یا از سرایت و مدفع از حلقه الهه کوزنگ است یا از قوه آتلیه و ان
 در جراحتی بول اگر چه قوه مذکوره اغلب در ذک حشفه عارضی و مشهور می شود و اما
 اندک از این علت نیز و ممرات مملکت نکرده و سیما در صورتیکه علل نهائیت طفت
 نماید معالجه و هم بنابر مراحله اندازد و مختلف خواهد بود چنانچه صاحبان کوه
 المزاج و البدان ضعیف اصعب العلاج و انجانیکه از ابتداء بروز نشود
 لعمریه اسلم از آنست که از ابتداء ضعیف باشد و اما علاج بدانکه معالجه ادر
 این مرضی چهار اشعار است در صورتیکه کوزنگ بیط باشد اول منع از خوردن
 و عروسی تا به تسکینی درم و التهاب و سایر اوصاف لازمه او ثالث منع از
 سیلان مده راجع از الایستایک و ترکیبات و استیاج حخته منبذ در روز نخست
 که گذار جماع باز نماند که بشه در اندک مبتلا بدین مرضند و در اول نمح و با بول
 قضیب نه شسته و با آب درده یک از شکر یا دار آنکه محلول در آب
 سحره اول

بجای اول حقه نماند است که از بروز بجهت تحقیق درم باید از بروز و متخی قویه و اسلم
 و امکان اجتناب و رزیده و در غذا اسما که فراموشند و در این حال الفی اودیه است
 که چند روز آب برک شامه اند بهوشند و بجهت تسکینی نفوذ وحدت بول و در معانی و حجاب
 زلفت نیده و ظاهر محالیه در از از مزنی نسبی بخلاف تریج نماند صفت حواله تا
 متکلی نفوذ بکرنه طافور قیصر بیکر کندم امیون نم کندم صلابه کجه قبل از خواب
 میل فرماید و واضحست که بجهت تحقیق ورم باید چندین عللی را رام ماند و در غذا
 تقلیل و از طوم احراز نماند و چون از معالجات و تدابیر مذکوره ورم تحقیق یافت
 شرب مسهل مرتب از سنا، مک و ملک و کجک نافع است و در کاهه عللی از کوزنگ جزا
 سنا و بماند باید اندک روزی چند ذبت قضیب درم، فاسر نند و چون اوصاف و
 صحت ورم تحقیق یافت یا اندک با الدات تحقیق لعمریه است در این حال بر
 معالجه است که سیلان مده و ملاحظه اینکه مرض مزمن نشود و اما سنده را
 بدو هم می توان نمود یک با عانت اودیه و ایضا دیگر از حقه بر قضیب و اسلم است که این
 و طریق از علاج ترکیب در دیگر معنی سازند و افی جمیع اودیه بلبان است سنا
 قسم خصوصی از او که بلبان کوبای و کرم نمک نند و کبابه جز و در معنی عکس البطم و هم

بعضی اودیه قاطعه مانند انجبار و لحات هندیه و راجع مده و راسیا و امثال نهان
 مع است و شرب آهنگ در این مرضی از جرباقت و باید اندک روزی به سینه از سه
 ۵۳ قطره بلبان کوبای و با طایفه محوطه و با عانت بهمانه خمر نمح و جمعا نشه
 یا اندک بقند چنانچه میل نمایند و هم کاه از استعمال این در ادر بدن نبات الیل عا
 رض شود یا در کبد و جگر بکمره البته باید دست از او برداشت و بهر آنست که
 جرای مذکوره با تریک ترکیب نمح میل نمایند در صورتیکه اسهال از او عارضی
 شده باشد و کبابه جز را از ابتداء روزی نیم مشقه صم و نیم مشقه عسل کوبیده با
 نبات کف کنند و بروین او بهیضایند تا روزی خم مشقه بود ذبت بر سینه
 و چون این در الفیت نشود در مدت یکماه لابدین که این حسب احتیاج نماید
 حقیقت او بیکر نه کبابه جز یک مشقه لدر اسحق یا نیم مشقه بلبان کبابه او حخته
 چهار سخته در یکور بسته ذبت میل نمایند صفت جگر دیگر که در این مرضی زیاده
 از صم است بیکر مشقه سفید کبابه جز را از سینه از یک هم در روزی چهار مشقه
 اجزا را از کف با لب از قطره ناخن نیمه ذبت است صم ساخته روزی ده از او به
 ذبت میل نمح و کبابه جز را تا روزی پنج بخورد و در کاه از مبارات و مداومت
 بچشم ص

بدین حسب تحقیق در مرضی بهم نرسید باید علاوه روزی بقدر در سیراب آهنگ سیدرقا
 او سازند و هم لازمست بجهت اعانت بر علاج روزی یک هر ذبت قطره آب شرب سیف
 حقه نمح صفت حقه نافع بکرنه لحات کبود نیم کندم آب دردم مخلوط نمح و زنبه نشه
 ذبت حقه نماند لعمریه حقه دیگر بکرنه جهر ما و یک نمح و در دردم آب نمح و صم
 بدین ساقی حقه نماند لعمریه حقه دیگر شکر رب هر تا کندم و با دردم آب مخلوط
 نماند و حقه کنند و از جمیع اینها قویه و الفی است که یک کندم شکر نیم را در خوا
 ما ۳۲ آب حل و بر قضیب حقه نماند و بعد از علاج و رضی ناده روزی باید دست از
 مدوا برداشت و تا چندین از جماع احراز نمح و اما سوزنک حادیه که از انشعاف
 میشود عبارت از دردم غن، مخاطر مجمل سنا و قطره از او که قوی لعیق ورم و الفی
 است و در کاه است مخصوص که باید در صم مؤثمت مجمل صاحب این مرضی که از اندیشه
 که در غصون و حمل او بلفی ملصق و در عین رضی خراشها بهم رسیده و اما خللات
 او نیست که چند روزی لدر مبارات حکم شده بدیده و رضی و مجمل بهم رسد و از او
 رطوبت رقیق با و لریج سیلان نماند بهر عکس معر و خورده غرا نیده معتد سازد و حدت
 و لدر رطوبت مذکور غلیظه که در صفت مایه تحقیق و از این رطوبت اسافل اعفا

۱۰۰ هوشه سلوت باشد با حمرت و درم و قطنی فرج و او را باند که با این علت
 حمرت همراه باشد و اما آنرا در جوانی است که کوزنک حاد و کوزنک و بسیار استعداد
 منسوب دارد و بعضی اوقات میگوید که درم از جمل مجرای لول برایت که در عت
 البول و در بعضی حبس البول عارضی شود و چون در بعضی که طمشت آنها قلیل
 و غیر منظم باشد و طوبی از جمل آنها در اعصاب سیاله است لهذا باند که
 منتهیه شود این علت با کوزنک لیکن صاحب این نظر را خطری که در
 چشم او ظاهر شود و نیزه او بصورتی مایل بخرشت بمرساند و چون بجل او
 ملاحظه نماید خراش در او دیده شود و طوبی سیاله از او برون و قوام
 شیر برایت ملاحظه بخلاف اینکه در کوزنک نا و استعلاج بدانکه در کوزنک
 زمان او دیده را خبی چندان مؤثر نیست در صورت شدت ورم باید باطراف
 فرج حیدر لولش نیده و در زیر چند ذلت با فائز آئین محله او به است
 که او زیاده ذلت از تعاب حطری و شریطه و جمل به حقه نمایند و بعد از کشیدن حدت
 ورم این حقه بویطرا بریند صفت او بکزند ذلت نادن هم حقه مازود
 در و سیراب طبع داده صاف نمایند و بعد از غات کبوت یا زاج روم در یک جا طریقه
 در نسخ

۱۰۱ در نسخ اضافه نموده جالب دوزخ و ذلت مجمل به حقه نمایند و الفی است
 که قدر سینه جلیج و او الله و با عانت اینده هم مجمل فرو برده و بعد از غی
 را دله بیرون آورند و اینده هم که در کوزنک ذلت باید بجا داشت بفرمانند
 تن و یات نامیده اند و از او ذلت نافع در این مرض مداومت بزرگ سیه است
 که روزی از او ملاحظه و است در کوزنک مرضی ذکر کرده که حقه به ملاحظه
 نمایند و در مباحرت و بنفشه در او دیده شود و حمرت آنها را قضا کنند
 از آنست که حالت صحت و بلغمیکه خارج می شود رقیق و مانند آب حالت مینا
 و از دفع او سوزش در مجرای لول بهم نرسد و از آنجا که صاحب این قسم از کوزنک
 اغذیه و اثر به حاره استعمال نماید حمرتی در لول و کوزنک رقیق او بهم میرسد
 و لول چندیکه ندارد بلکه با نقصان خارج می شود و مانند که بدلتعاب یا یک از
 حرارت نفسان و اطراف در الحاح و شرب اغذیه و اثر به حاره احتیاجی در
 لول بهر مد محله که با الماره قطع شود در این مطلق باند که حکم نماید در زنجیر
 اند و این حکم دالت بر برایت ماده کوزنک بقدره و زید و التهاب او و است
 و ام این قسم از کوزنک طریقه است بهر حکم که حاره قهر و زید در علاج او روی

۱۰۲ دهد با علل نام آخر همراه باند و نتیجه این مرض ضیق مجرای لول است و از آنجا که
 با دقه بر معالجات حیدر چندین لول خواه کشید و استعلاج باید احتیاط حاصل
 بعمل آورده و تدابیر نافه از دست نداده و از او به داخل بدن گناه
 و زنجیر سیه و کبابه برین و پنج انجا و فقط زرا به میل نمایند و ذلت نادن است
 زنجیر سینه و احتیاج در او بسیار نافع است و شرب را به جوی حله در این مرضی
 نافع دیده اند و از تدابیر نافه اند اخفی منبه زرا را که باند است بر مغای صاحب
 علت و بسیار داشت که علاج این مرضی بدون استعمال و مبادرت باند اخفی سیل
 مجرای لول بسیار معتبر است و حال است و بجهت این معنی و قسم میل می توان بکار
 داشت یک میل است که از معادن ساخته باشند و دیگر سیله که از جزیره صحرای
 مستقیم بعضی الاستیک رتب می آید و باید روزی که ذلت یک از این منبر
 بجا آورده اند که لولطه او عروق مستقیمه و در نتیجه در مجرای مجرای لول و هم
 حبابه او خفیف گردد و حقه نمودن از جزیره مازود از ناز و احتیاج در آب که
 مدخله صاحب این عذر نافه و از نوده است فصل اساس از ناز است
 و بیان ورم بیضه که بفرمانه ای دیدیم نامند و او عبارت است از ورم
 نسخ

۱۰۳ فضا، مخاطی جوف او عیه منضمه بیضه و قاعده چنانست که با الما و ده غده
 سر محیط بیضه متورم و از ورم او ضیق نیز متورم گردد و استسباب او اغلب
 سرایت و انتقال ماده کوزنک است از مجرای لول با و عیه منیه لولطه و در و صده
 جز به بیضه می رسد و در بیضه متورم و درم بیضه نادر است و استعلامات ذلت
 که یک در روز مدهای در بیضه هم رسیده و بعد از آن مدهای در مغای حاسی خود با
 وضع قطعی سینه و از جزیره حرکت و ملی بیضه سالم شود و بعد در بیضه و کوزنک
 محیط بدو و ضیق و در مباحرت بروز نماید و در اکثر حمرت نیز نا او هم است است
 بعد از ظهر حمرت اگر کوزنک با الماره ساکنی سیله طریقت از مجرای لول فایده
 منقطع می گردد و استعلاج و حرام این مرض منوط است برداشت و جودت معالجه
 که از معالجات و تدابیر حیدر نود علاج بهرید و از اعمال در معالجه و تدبیر
 باند که قبل الما یا الکه مرضی و صلابت در بیضه بهرید و استعلاج او سهل است
 و لولطه علامات مذکوره و تقدم مرضی کوزنک که سبب این علت است اگر چه
 ظاهر سبب او می شود و اگر چه بهرید و استعلاج قبل از وقوع ذلت که
 صاحب حمرت باید بیضه منضمه به باید از صدمات محفوظ دارد و با صلا

۶۹ و شکل و موضع ضیق از جرایم معلوم نموده اند که در جوف او جاق و بی نهایت
بجای آورده اند و چون موضع ضیق علت رنده میل به نهار را هر گاه داده که جاق و زخوف او
بیرون جسته و بی نهایت از انحراف به نهار و بد از این عمل و خروج گشته که تر جوف او
بجای آورده اند از جهت که آنکه در جوف گشته تر نباید و موضع جوف بر بخورد
که صورت فساد پیدا کرد و ناله که تر جوف را وسیع نگاه دارند و مانع باشند از انطباق
او و در قسم ناله بجهت استعمال او و بهر حال باید بدین نحو باید نمود که در اول با عانت میل
خوف سابق اندک اندازد گرفته و موضع ضیق شده جرایم معینی نماند الهام میله که در جوف او
سنگ بهم منسوب بجای آورده و چون موضع علت رنده میل جوف او به بی نهایت و ناله
و با سنگ بهم موضع معلول را آورده و بیرون آرند و اما قسم ناله که اسلم و الفقه شقوق
الکرم به بی نهایت از طول کردن گشته که با عانت گشته تر جرایم وسیع سازند و
بجهت این مطلب خطا در قسم گشته تر اختراع نموده که بجهت آنکه از غلظت تنگی از
نقص ساضه که اول باید مایل او را بنیاد و مورد بر جوف و علت او بی نهایت باشد و
کمال رسد و باید ربع ساعت گشته تر در جرایم بماند از این قسم میل الکرم و در ترش غلظت
میور لیکن بانه که علی حدیثی و نماند در این صورت باید قسم دیگر از گشته تر که از

صنعت

۷۰ صنعت و دخت انجیر یک بخت مندی که جاک نماند ساخته اند و مفتوحه جوف او دو
نیمه و بنیادند زیرا که بدن مفتوحه نمیتوان انداخت و در نگاه از ابتدا علیل از انداخت
ضیق گشته تر متعالی گردد و خوف نباید بود بجهت آنکه در جوف ضیق عادی خواهد
شد و زیاده متعالی خواهد کرد و در صورتیکه علیل از یک اطش بماند و نماند +
محل صدمه او گردید باید قدری عصاره برزاق بر تحت جرایم بماند و روزی بماند
و بر روزی گشته تر به تغییر دلم و عده که تر از او بماند و در انداخت و در روزی هم
چون بدین حد رسد از خوف عود مرض باید باید تا چند ماه هر چند رو بکنوبت گشته تر
بجای بنیادند و در نگاه جرایم بجهت ضیق بماند که نوزاد این قسم گشته تر انداخت
قسم دیگر از گشته تر که از زنده ساخته اند باید بماند و در انداخت که در حقیقت و لیکن چون
در جرایم رطوبتی بد رسیده بخش زیادند و وسیع میسازد جرایم او بماند که در الطه
ضیق جرایم صلیبی الیون بهر شد در این صورت لازم است که با عانت گشته تر جوف او را
خالی سازند و اگر گشته تر و باید با سافل بخورد داده و چند ذلت از ارفاق تر از این
نعمه و قدری ادویه مخمره مانده تر پاک و جوهر او و عصاره برزاق و غیره میل نمیکنند
و اگر در الطه اندام بر سوزد و بول نکند باید باید که عصاره گشته تر بجای آورده اند

۷۱ و آنکه آیه که سر سوست بر تو کار میماند زده و با عانت او و در دفع و متان نه جاف
سازند و باید تر و کار بر نماند و تدارک نماند که جرایم وسیع گردد
فضل حاصل غیر از این است و در بیان مرضی و اهری که با طراف عرضی عارض شود چون
قبل و بیان نموده که اگر جرایم در منطوق ضیق گردد و در خلف موضع ضیق و سیقه
به سر و بول را نماند جستی و متوق ساضه و صورت و اهری گردیده و بول از ثقب الهام
ببالاید و همینکه در جوف این جرایم متان و غشا را میبرد که مانع است از التیام او
و تشخیص این مرض را باید احتیاط گشته تر و از باز کردن بول از این ثقب میباید و
این قسم از اهری میماند که منتهی شود و اهری که در اطراف مقعد عارض میشود
و عاقبت این مرضی خطر و عسر العلاج و ممکن نیست که بنفسه از آن او کند و اما علاج
باید اولاً جرایم را وسیع ساخته الهام علاج و اهری نماند بدین نحو که در الطه میل
مرضی که در آفتی ترش شده بماند غشا جوف و اهری بر سوزانده و از آن سازند یا
آنکه جاق و ناله بقیع متادیه فرو برده و غشا مذکور که تر انداخته و بر دارند
لیکن در حقیقت این عمل باید گشته تر به هم بجای آورده و بول بماند که مبادا آسیب بماند
اجرایم جرایم و در اید و بی چند شرط جوف از انحراف و قفیر را از انحراف بماند که

محل ترش

این مرض گردد و استعلاج چون سبب این مرض ضیق قریب الی این است لهذا هنگامی که
 دل حبس شود بحکم ضیق قریب لازمست بدون تغافل و تأمل بجواب و برانگیختن که
 این منفوع و مورت این مرض نکند و درگاه مجرای منقب و دل بفتح جلد منقب
 و منخرن گردیده و جلد منقب سافه باشد نباید لکان نموده که این ورم فلفلی باشد
 بلکه موضع مذکور را شرط و در زیر چند ذنب از ما فائز این نموده و دل را با عادت
 کند تر خارج سازند و اگر اولاً اطمینان در دل بفتح جلد و صحت او عارضی نکند
 باید معالجه او نمود بر تئوری که سابق در باب خود ذکر گردیده است علی این تقدیر
 باید مشاهده از دل خالی ساخت که حبس البول مورت فساد عظیم می تواند شد
 فصل تا مورت از باب ثالث در ذکر ورم غده و زیره که یک از نتایج مرضی کولیک
 و علامت است و جمع موضع صورت با عصبیه شد در دفع دل و مینه بحدیکه تا
 بمشانه فشارید نه منند دل خارج نکند و با امتلا مشانه و حکم نه بدید و در شش و
 و اطراف او از فرد بردن اصبع بمقتضی شخصی این ورم باید داد و در غلبه کول و
 شریخ و مبادرت با نند لکان بخور که این مرض عارضی نکند و کولب او نیست کولای
 مرضی کولزاک و استعلاج او چون این ورم استعدا نامر در درجه است لهذا

در زیره

بعد از بروز باید با امر آرام مانده و چند ذل بر بیضی و تحت قوی خانه داده و از
 داخل کلر و سایر محلولات مسهل بخورد و چون غده مذکور و اطفا ورم حصبه گردد باید
 آنکه بدو ادویه بدیه میل فرماید تا چندین موضع مسهل را از این شریخ نماند
 فصل تا مورت از باب ثالث در بیان ورم عارضی و مخاطی استیاضه صاحب کولیک
 که یک از نتایج مرضی کولزاک است و هم نر که مشانه نامند و سبب او یا رخیضی حادیه
 حادیت بر مشانه صاحب کولزاک و یا از جالبین صاحب کولزاک این مرضی هم
 رسد و هم باشد که ایدای موزیه که در مشانه بهم رسیده باشد مانند حصه و غیره مورت
 او گردد کول و صاحبان مرضی لقو را استعدا نامر است بحصول این مرضی و استا
 سلوک او یا عارضی نامر است حاد او نیز مستعد منیت دارد و استعلاکات
 او در صورت حادیه عصار البول باو جمع میخیزد و زور آمدن بمشانه حبس خروج دل
 و دل منفوع را طریقی است خون آلوده با غلظت شدیدی و احساس نفیض عظیم در مشانه
 مشانه که از شریخ مری می گردد مقعد و حلق و جمیع اینها اجابت بطبع از مضطربا
 مستقیم مشانه باشد و اقبیه گردد و عارضی مذکور نیز از زور و در و بر مشانه
 و لطفی و قطنی شدیدی شوند و استعلاکات معروفه در صورت جودت معالجات و تدابیر

با حله

شکرت و استعلاج باید در زیر ورم چند ذنب اطراف مشانه دودله و ملغیه
 مبرده مانند شیره لاهم و در شش و وضع عریض و لغاب خطی و بزرگ و مثال انما میل
 فرماید و از استعلاج اجتناب نمودن لازم و هم نشین آب برک شاهانه از بوجای
 و بجای آب باید بلعاب بزرگ که فائز و درگاه و جمع شدیدی باشد استعمال یعنی
 از تخدرات مانند افیون و جوار و معصره بزرگ و صحتی اطراف و امتثال انما بزرگ
 و طلاء نافع و هم استعمال کمادات حاره مقده از بزرگ محوق و زیره بنبر و
 حاشا و پونه و کرنی و بابونه و نعنع و امتثال انما بر پشت زکار نافع و از کوه آ
 و باید صاحبان این مرض با امر از حرکات باز مانده و آرام مانده و اطراف مشانه
 که لکان دارند بپوشیدن بالیه صورتی که هر در فصل تابش باشد و در لکان
 صاحبان این مرض معالجات و تدابیر نیکو بجای آورند ورم مذکور مرضی گردیده
 و طریقی که جمع و بختی مشانه اگر چه اصف از قسم حاد او باشد لیکن دل بدون
 اراده منفوع گردد و اولاً نقصان قوه ماسکه مشانه و دل او بر سوخت از خوا
 طلاء بلغمی از ج بان بیاضی بیضی استعلاج او باید علل را به بلدان حا
 ده نقل نموده در صورت امکان و الا باید لبا بهای او را بهر پارچه صوفی

در زیره

ترتیب دهند تا بدن بیست گرم باشد و انفع جمیع ادویه مساومت به بیان نمیکند
 مرکب باریشه انجبار و کلمات مندر و زاج سیاه و کباب جز و امتثال انما است
 و هم مساومت تر با نفعی خروج باریشه انجبار و زاج سیاه نفیض کول درای مرضی
 دیده و حکم با علل و بر ادویه مذکوره و در اولی قاضی مخصوص بمشانه یافته
 اند یکبار بفرانسه او در زیره و دیگر بار
 پارو بر او نامند که هر یک از آنها روزی دو مرتبه مانند حله طبعی نموده بابت
 میل نمیکند و هم نشین آب آهک نافع و در این مرضی و از بزرگ است
 فصل تا مورت از باب ثالث در بیان طبعه ملقه چشم از اثر ورم کولزاک بدانکه
 باشد ماده سوزنک بر چشم بر خورده و مورت ورم او گردد و مانند آنکه اگر کیر است
 بمده سوزاک آوده باشد و غفلت بر چشم زند یا آنکه طیفی مجاور باشد طفیل را که
 صاحب این قسم ورم است از رسیدن مده مذکوره ورم شدیدی ملقه عارضی
 شود یا بنفشی او و تنفیض ملقه حقیقی و از عواجز گردیدن لونی او ورم ملقه
 بحالیت که چنان ظاهر شود که قرنیه خائنه و فروشته با ورم جفنی و نفق او
 و اطفا حدت و مده و در روز اول این ورم سیلان مده قلیل و از روز دوم

۷۷ به بعد سیدن و معه کثیر کرد با حق تند و کورنی طبقات چشم با سایر علل است
 نه که موافق مزاج علیل بر این مرض مختلف و بدلیگ کند است مانند آنکه در
 ارضیه و مویه رخا و سوا است که در ارضیه عصبانی و بلیغ در ارضیه مویه
 ورم شدید با حرمت و وجع کثیر است بجهت که از حرمت ورم باشد که در سینه روز
 بالمره چشم کور کرد و در این اشخاص حرمت نیز می آید و در صاحبان ارضیه
 عصبانی نیز ورم و وجع شدید و حرمت او بان درین طایفه و علل و بر آنها
 بعضی اراضی عصبانی مانند قلق و اضطراب و حرمت اضطراب با او می آید
 و در بلیغ مزاجان ورم و حرمت و وجع و حرمت خفیف لیکن بلیغ کثیر است از چشم
 سینه است با حرمت و سیر است او اگر قریب از این بلیغ در چشم دیگر نقل شود
 تورم او کرد و باطله حرمت این رطوبت بر موضع که بر خورد و متعرج و بخار شد
 او که از این طبقات قریب رسد بخار شد و مانند الحاح او بخورد و متعرجی
 سار و بطوریکه رطوبت چشم از این نفقه خارج و با المزه کور شود و در حرمت
 کثرت حرمت ورم و متعرج ورم رطوبت سینه قلیل و صلب خوانا شود
 و اما عاقبت او اگر از اراضی شدید و خطر است لیکن هرگاه معالجات و

در بیهوشی

۷۸ تدبیر جمیده بعل آردن نیکو گردیده و تقابا بد ورم باشد که از معالجات حده ورم -
 شکسته و مرض شود ورم باشد که از اذات او انقلاب شدید و بعضی بهر قبل از
 زخم و پاره شدن قرینه امیدوار باید بود و هرگاه در حبه و وجع صعب عصب
 عارضی شود وعلیت بر ورم طبقات طوایع چشم و در آنست مرضی که سبب
 او نیست کولایه رسیدن ماده سوزاک از خارج به چشم و اما علاج باید اولاً
 با اسطوخودوس و حجامت و فصد ماده و از چشم منصرف سازند و بهتر است
 با جاقو چند خراشید بجزم سلطه دهند که خون از او خارج شود و آنکه بهترین
 معالجات آنست که بر سر عنبیه یک ذره آب چشم را با حجامت و سفید با آب
 در یک خوب بشویند و روزی سه ذره نوبت از این در اعطای نماید -
 صفت او بگردن شک چشم یک ایله کند و در ۱۸ درم خلط داخل و
 قطره سازند بهر سه ساعت فاصله چشم را با این قطره بشویند و بعد از
 قطره او مدخله قطره سازند که اگر سخت باشد در چشم وجود دارد بدون مانع
 او را از آن سازند که مبادا تحت او متعرج شود و چون وجع شدید باشد
 خوردن افیون و مالیدن او با طرف چشم بهترین مستکمل است -

۷۹ فصل خامی چشم از آنست در میان ورم عضلات و قشره و صلب و اصرار و از عطفه
 داخلی حاره و عطفه قاطبی خود که بر پایه سوا می آمید و نه با علل است و آب
 و معالجات آنها باید آنکه اغلب با ورم این عضلات و عظام قطعی نیز می آید ورم
 میگردند و علل است و اراضی این ورم با فور بر و زنا بدینکه وجع شدید
 و صعب علیل در صلب عارض و از حرکت منادی و منام شود بسیار چشم
 خنده با سایر اراضی لازم ورم از تیغ و ورم و حرمت و غیره اما قاعده چنین
 است که اگر در صلب و اصرار و نقل و زخم بر سر و علل و اراضی ورم
 وجع شدید از موضع مذکور عارضی و تار که بخار و زنا بد و از بعضی سوزش
 این ورم بجهت کمرن دارد که به هیچ وجه علیل ادراک و در نماند اما آنکه منفر
 ورم از او منفع شود و چون این ورم قاعده آنست که بریم منتهی تر است
 هذا باشد که یکمیت و نقل خود از تحت عضلات بطن منقل و منصب گردد
 و در این موضع منفر شود در این صورت هرگاه علیل به پشت بخار بد و با او بلند
 نگاه دارد و محسوس شود که ماده از منابین بیلا می رود و میشود که بعد از انفجار از
 زیادتی بر علیل اثر دمی عارضی شده و مملکت و سبب او اغلب ضرب و مظم
 و درده صلب

۸۰ و درده صلب هم باشد که از تعب مفرط و جالبیدن و از وجع درک و قطعی و نفوس
 و خناریه که از عظام قطعی هم رسیده باشد مرث این ورم کردند -
 و اما علاج او آنست که اولاً بعد از رفع سبب استغراق دم نمایند با سال علق
 و حبه بر صلب نگاه بر موضع ورم نه از موضع زرا برنده بنده اند و چون
 حرمت ورم نکین یافت باید ممتد را ادای نمود و با بنوی دیگر ماده متورم و از این
 بظاهر میل داد و هم استعمال معومات منجده از املاح و نشادر و افیون مخدج با
 ایله که در این مرض نفیض عظیم دارد بجهت اینکه صلب طبعیت با حانت آنها ماده
 و در از باطن به ظاهر میل داده و با عرق منفع بسیار و چون از ورم مندر
 بر حاصل و یکمیت خود و بطن منصب و در اینجا جمع شده باشد لازمست
 معالجه که بدقت ملاحظه فرمائید که این منده نه با رطوبت ورم حاصل بلکه ماده است
 که از دیگر موضع بدایا منصب و منقل شده است و هم نباید او بهر علت منفر
 ساخت زیرا که از تجارب دیده شده که هرگاه معالجه بکنید علیل اثر دمی عارضی
 و مملکت گردد لهذا او را آنست که مامل فرمایند تا طبیعت خود منفر سازد و بجهت
 آنکه انفجار طبیعی بخوبی خواهد بود که ماده جمعه برود دفع گردد و تا از حمر دفع عارضی

۸۱ شود و هم باید انفعالات و تدابیر مذکوره احسان نماید چون کاه را باند که طبیعت
بر کاه تحلیل برد و هم کاه تده و وضع مذکور در موضع تراکم بر میانند باید بافت
آئینه بر کاه بزرگ که عبارت از دانه است مجوف و در او میباید با لک کنند و در
کدانه اند بر موضع مذکور فرو برده و میل به او به عقب کشیده تا از دانه او قدری
از آن بر خارج شود انگاه میل را برداشته و از موضع داخل کردن را فاشی نمایند و چون
سبب این بر فساد یک از عظم فطری یا عجز باشد بهتر است از دانه استعمال بر غرض
ماهیست سرش بر مرده و هم او به و فولاد در این حالت بسیار مفید است و بعد از
تحقیق مرضی و تشدید و استقامت باریک کردن کاه با الماره قلع ماده نماید
فصل سادس عشر در باب ثلث در بیان ورم و اخس و اقسام و اسباب و علامات
و معالجات او و او عبارت از ورم است که هر یک در سلسله میات اخیر اصلاط مخصوص
در یک و او این ورم را چهار قسم یافته اند یکی ورم خفیف در اصل کاه را ضایع نماید
از او بهر که در ابتدا وضع او خفیف و محدود است و هرگاه موضع علت اثرش را نبیند
قدری بریم خارج کرد و دانند که الاطه این ورم را خفیف ساقط شود قسم ثانیه -
ورم خالرب که عارضی شود بطرح تحت جمله منتهی سلسله میات اخیر و این ورم را هیچ

باینس

خفیف

شدید است و الاطه غلظت و سخت جلد و تده او بدین و الاطه بر حاصل از ۸۲
او بدین و الاطه خارج میشود قسم ثالث از دانه اخس ورم است خالرب که عارضی شود
او تا سلسله مجوف مذکوره با وجع اعصاب از سایر اقسام مجوف که تا لک
و ورم او تا بمقتل رفیق سرایت نماید و قاعه دانه که از وجع حمی عارضی شود
و باشد که ورم سرایت به عظم نخاع و مورث فساد او کرد و قسم رابع از دانه اخس
عبارت از ورم است که در غش، ضلع و جرم عظم هر یک و اعراض او مانند قسم
ثالث است الا اینکه در این قسم عظم سلسله میات با الماره فاسد گردد و سبب این
ورم در اغلب معلوم نباشد لیکن از ضرب و نقطه و کوفته شدن و فرو رفتن کوزن
یا خاشاک باشد که این بهر که
و اما حلیج در قسم او به از طلالت سرد و کرب تحلیل رود و هرگاه تحلیل شود
ورم از او حاصل نشد باید بدین مامل منقوش ساخت که مبادا ناخن ساقط
شود و اگر قدری از ناخن از محل خود خارج شده باشد باقی باقی او را فرو موفی
نمایند و چون ریم در تحت ناخن جمع شده باشد و الاطه غلظت و سختی او
با موضع منقوش نشود باید با کوزن قدری از ناخن به باند که تا لک

۸۳ متورم و خار ستونه ضمیمه این فصل در بیان فرو رفتن ناخن در کاه باشد ۸۴
که از فرو رفتن کفش تنگ و فشارش او یک از ناخن کاه در موضع خود فرو نشاند و
مورث تقری و اگر در مجامع علیج لازم است که در قسم سبب در تحت ناخن فرو نشاند
که از دانه و قدری تنگ جسم موضع منقوش باشد و هرگاه ناخن زیاد فرو رفته باشد باید
او را برداشت و این عمل را بدو بخ می توان نمود یکی آنکه مفراضی برداشته و دیگر
تبقیه از او را بر ناخن بطول فرو برده و تنقیه و دیگر با او به پشت ناخن گذارد
و مفراضی نمایند انگاه با جاقوید ناخن را بردارند و با آنکه با جاقوید اطراف ناخن
سلیقه نموده و با آنکه بردارند فی فصل سابع عشر از باب ثلث در بیان ورم مفصل
و آلات و افعه در جوف او و او منقسم است بر چهار جمله
جمله او به در توفیق مفصل چون بجهت اراضی مفصل لازم است معرفت نام و احوال
اولیها باید دانست که هر یک مفصل را شریط چند باید موجود باشد تا توفیق مفصل
بر او صادق آید اول آنکه عظم مفصل یک صاحب مرده و دیگر بر امعاک باشد ثانی
آنکه موضع ملاقات مرده با امعاک عصبانی کشیده و الاطه باشد ثالث آنکه
جمع اجزای مفصل از مرده و امعاک عصبانی از باط احاطه نموده است +

شود و بعد منقوش سازند و اگر ناخن ساقط شود و از زبردید باید که مامم
او به تحلیل وضع نیکو و کشیده که همان قسم نموده و در قسم ثانیه باید که از
ابتدا چند روز موضع متورم نشد و از آب سرد و شکر کرب و سفید و صافی
در بیم طلع نموده و با روغن جیره موضع علت را تمییز فرمونه و اگر سبب این ورم
فرو رفتن شیشه خارجی باشد مانند کوزن و خاشاک و غیره باید او را بیرون آید
و تا سه روز بر صبر نموده اگر اصلاح بر نداشت فیهما و الا بدین مامل بکشند که ریم
هم اگر نباشد وضع تده شده و وضع شکلی خواه یافت و بعد از انقباض استعمال
ادویه متخذه از جمله این بر زانج و برک و کزان و برک نافع و متکون و حقیقت
و در قسم ثالث از این ورم علیج چنانست که در قسم ثانیه الا آنکه در این ورم
چون جوفت از انقباض ورم جمیع اصبع و خار که گردانیدن او لازم است که
در نظافتی تا خیر فرو ریزد و عصبی خطا فته انگاه اخمه مذکوره که مکرر است
ل فرایند و هرگاه با وجود بر این ورم بر این موضع دیگر از ریت یا در غش و غش
عظم حاصل و جمع شده باشد باید آن موضوع را بر کشد و در قسم رابع از دانه اخس
علیج چنانست که در قسم ثالث الا آنکه چون اغلب در این ورم سلسله میات
متورم و خار

۸۵ رابع آنکه در جوف این کتب غشا، و قیف صلیقه و اینها باشد خاسته آنکه رطوبت +
 غلیظ و در جوف اینها غشا، مذکور است که ممکن باشد و هم باید دانست
 که او را هم مفصل یا بالادست عارضی و یا عرضی باشد از برض و دیگر در هر یک از آنها
 یا حاد است و یا عرضی و یا مستوی و یا منفرجه و یا سبب است از برض و
 سقط و از برض بر مفصل و جالیدن او و یا سوسه مزاج ماده مانند ماده خنثی و کوز
 نیک و آتشک و نفوس و ریا و افروخته مورت این مرضی شوند و هم باشد که از انتقال
 ماده از یک جگه دیگر موضوع به این و هم حاصل شود جمله ثانی در بیان ورم از برض
 مفصل هرگاه این ورم خفیف و طول کشیده باشد در او آمار باقی میماند و بعکس
 چون حدت داشته باشد و مرضی گردد البته ورم بالادست جمیع مفصل سراسر است و این
 نموده و در ورم حاد از برض مفصل و جمیع صعب عارض شود که از حرکت و غی امله +
 مستر شده او یا به با عارت مستی موضع متورم و برضت تهنید در از برض مفصل
 ظاهر شود و با تده و رخاوت و لذت به او جگه مفصل متورم متورم گردد به تهنید و جمیع
 رتود با طراف و از برض مفصل و جوف عارضی شود و اگر این ورم تحلیل گردد
 باشد که صفای مفصل را هم متورم ساخته و بریم از او حاصل شود و با آنکه جمیع +
 خفت

خفت برسانند، تهنید بفرمایند و ورم مرضی گردد و در ورم مرضی از برض مفصل ۸۶
 جمیع خفیف و تهنید او بین و بوقام تهنید باشد و از جلد فوق مفصل متورم و متورم
 گردد و چون ورم برسانند و از برض جلد و خفاقت و در خنثی در او ملاحظه
 شود و در او درده مفروضه در او در ورم برسانند و با آنکه از برض و از برض باز
 مانند از حرکت مزال برسانند و هم باشد که ورم مرضی مجادیه مبدل شود و
 این صورت و جمیع و سایر اعراض ورم حاد مفصل برسانند و بظهر رسد +
 نقدیته الموقد از ورم حاد مفصل اینست که میتوان بمعالجات و تده ابر لایقه تحلیل
 نموده لیکن اگر حدت ورم با طراف جمیع مفصل مجادیه باشد قاعده آنست
 که سفید و استخوان مفصل هم و جوف عارضی شود و در ورم مرضی نادر است که با
 لات عمیق سراسر نماید الا آنکه از برض ان مفصل خفت و ضخم شود بحدتیکه +
 جمیع نندن آنها دوزار و حرکت مفصل عسرت برسانند —
 و اما اسباب او را هم مفصل آنست که قبل بیان نموده ایم و در اغلب این و
 ورم در مفصل مرفق و رگ عارضی شود —
 و اما خلل در ورم و جمیع یک از اعراض و آلات چنان مخوف نیست که +

۸۷ مفصل لهذا باید بصورت تدهیر غده ورم بکار داشت از قصد و در که از نشتن
 و هم باید با عانت منضجات و مستهلات ماده و نفی داده و از عصب متورم +
 مشرف و با معالجه سبیل دهند و چون بحران این قسم ورم با در او عوقت لهذا
 باید بصورت طبعی را بیک از این بحران اعانت نموده و او را در انشی حفظ +
 اولی تدهیر معالجه است هرگاه سبب ورم مفصل حربه و سقطه و از برض باشد
 باید از ما، منسلج و کنگر سرب و اسفنج رصاصی مکرر طلا نمانند و چون +
 سبب ورم مفصل جالیدن یا نفی باشد باید قطعه صوفیه به بر جان مفصل
 داشته و بر مفصل متورم به بندند و از مزوبات نرسد و اینهمون به بندند +
 منقسمه و کور جان میل فرمایند و در صورتیکه ورم مرضی گردیده باشد قطع جمیع
 انداختن منیع ز را راجع است با طراف مفصل و ملاحظه نمودن او است که چندین
 علی الاطلاق مده از او ببالاید و بجهت این مطلب لازم است بشود که از منیع
 بر سریده معارضی نموده و بوجه او دمنی اهل یا فرغون یا ما زین باشد که حاد
 مده است و هم تهنید بهی سباب اطراف مفصل نافع و هرگاه بعد از گذشت مورت
 ورم خفیف در مفصل متورم باقی باشد منیع مرتب از انشی و سرب که باز مفصل بجا
 داشته و از دمنی

داشته و از دمنی سباب زیاد تهنید نماید و چون ورم مفصل با نفاض ممتد گردد ۸۸
 معالجه لازمست که با عانت اخیره قمر نماند که ماده جسمی نشود و هم باید غلیظ
 نموده که هر بحران مفصل متورم بیکه بیکه منسلج و متحد مکرر دند و این حالت را +
 بیروانی ان کیلوی نامند و در صورتیکه طبیعت مایل باشد با اتحاد ورم مفصل +
 لا نیست که عصب به بر میانه نگاه دارند که باید از کار نرفته چنانچه باید +
 در ورم مفصل اطراف سافله با هر راست که از راه رشتی منع نباشد و
 دست به کج تا غده استخوان خورد و چون قوای بدن تحلیل و جوف عارضی شود
 جز قطع عصب از فوق مفصل چاره دیگر نیست جمله ثالث در بیان ورم عفاقت
 قحط مفصل و چون صفای مفصل متورم شود از ابتدا و جمیع او بسیار خفیف بلکه
 به خفیفه که تهنید نماید شود مگر هنگامیکه از طرفین مفصل بقا دارند قدری ممتد
 لم گردد و لیکن که این ورم به جوف عارضی شود در این صورت او جمیع صعب
 همراه خواهد بود بحدتیکه حرکت مستعجل متعجل باشد و بعد از چندین و تهنید و تهنید
 مفصل متورم بظهر رسد و جمیع اشتد ایا به با سده مفوظ و جوف عارضی در چند
 موضع مفصل متورم و منقبی گردد و بجز این انتهای این ورم خفیف شدن +

۸۹ مفصلت و یا باشد در صورت فرامینت که طریقت در جوف مفصل مجتمع و از
او اتامی طریقت عارض شود و سبب این درم اسباب است که عموماً در درم +
مفاصل سابق ذکر یافت —
و اما لقمه الفیه این علت در صورتیکه از غریبه و سقطه باشد اسلام است
از آنکه از علت مزاجی و از ابتداء با اجزای و تدابیر نیکو می توان و درم را
تحلیل نمود و اما علاج اولاً از آنکه سبب است چنانچه اگر سبب درم +
مذکور مرض نفوس یا ریاضی مفاصل یا ریاضی افروخته باشد سورجان و سایر ادویه
مخصوصه بدانها میافزاید و هرگاه سبب مرض خفیه باشد روغن ماهی سرخ
بدین موزون و ادویه بدیه بکار دارند باریکه در صورت حدت و درم مذکور
از اضافه و آب سرد و روغن باغیاج و صافی مکرراً طلا نمایند و بعد از آنکه درم
درم باید شمع و ادویه آن حمله از قبل شمع اخق و در که و عضل و روغن سیاه
استفان نمود و انداختن شمع زرا را بچشمه جذب ماده بطاهرانفت
بسیار بخوبی که قبل بیان آورفته و هرگاه از مفاصل مذکور مریض
مترتب نکند اسلام آفت که طریقت مفصل منورم به با آفتی داغ نمایند
و از دست

ولا زست همیشه مراعات بنیه علل را نمود و باخذیه معویه قوا بدین
اول و حفظ فرایند جمله را از در بیان ورم عصاره و عظم مفصل برانکه
در ورم آلات عمده از ابتدا و جمع خفیف و بعد از چندیه ورم را جمع جزا
به مفصل هر یک که بعد از چند روز زنده از او حاصل و منقرض گردیده و عروق
جوف مفصل فارغ و عظم را میم سازد و اما سبب و علاج او بنید
چندست که عموماً در ورم مفصل قبل ذکر یافته و اگر چه بیان نحوه ایام
بمقتضی ورم هر یک از آلات مفصل را و ایام مع هذا استمردن که این
درم از بهر آنکه از مفصل عارضی شده بسیار مستعجل حال لیکن نکته
معالجه تشخیص نمودن بدینکه این ورم در جلد فوق مفصل یا در نفس است
و در صورت ورم مفصل استباط بدینکه ورم متخیل بدیم شده یا باقیست
کفایت مینماید و تمیز آنها بدین تفصل است

[illegible]

۹۳ حاد و باغرض است حاد او با واسطه صدمه و با الهات بهر سببه اما احکامات
 او آنست که وجع صغیر عارضی که تا رکیه میفرود می شود بنوعیکه عللیل از رنج
 رکیه سالم و شایک باشد و هرگاه رکیه حرکت دهد وجع بخا ابدید و یا چون
 مافوق او متحرک سازد و جمیع در مفصل و رکه عارض می شود و چون عضله
 سرین قدرید مستور میگردند لهذا غصه که در حرکت آنها بجانب مقدمه
 واقع است قدرید فرو نشیند و فخذ فی الجملة بقدام مخفی و محو بجانب پایا
 بجانب وحشیه نماید و در صورت نذرت مرض حشر همراه است و از البساقان
 بپا و راه رفتنی عللیل ادیت بهیند و هرگاه ورم او بخیلیل نرود و منفرجه
 از او منقطع گردد و باشد که صدمه او منقب از صریح ساخته و با ساطع
 منصب شود و هم باشد که ورم او مفصل به فاسد سازد و در این صورت ران
 فخذ از حفره خارج و در خلف عظم و رکه قرار گیرد بنا بر این پا کوباه و قدیم
 بجانب انیس میل نماید و در رکیه خمیده یک یافت خود و از نذرت و جمیع کشته
 ماده باشد که حمل رقیه عارض و مورث هلاک عللیل گردد و با آنکه چند قطعه
 از عظم فاسد را بمیخ خارج نموده و بجات یابد و بدانکه این ورم به شش زمانت

در اکثر زمان عللیل او جبهه خفیف در رک عارضی و در جزئی حرکت خسته و
و متناوب شود و باید بدان که در زجر استی از خواب در بامده و خفیف باشد
و بعد از چند ساعت خواب شود و در این حالت شبیه است دارد بر بامده و زجر
و وجع و رک و مانند که جبهه ماه طول کند و هم باشد که بسان بجا آمد و زجر به
رفتن باید عللیل بکشد و در هر زمان باید عللیل طویل نماید و درین جانب
علت صاف و غصه تحت او فرو نشیند و خنده مستخرج و هزاران بمرساند و از
حرکت متناوب شده بلکه و قدم بجانب و حشر میل نماید و اگر چه علت از نافون
رکبه است لیکن وجع و انحنای از رکبه یافت شود و بعد از ظهور این اوضاع
بسیار راسی خنده ریم و از موضع خنده بیرون آید این حالت در زمان شبیه
و بعد از فساد راسی خنده منفرجه شده یا چینه قطعه از او خارج و یا تحلیل رفته
و عللیل نجات باید و لیکن با کوه ماه باشد و با باشد که بعد از فساد راسی
خنده چند موضع منفرجه و بر یک جبهه منفرجه شود که عللیل اجزای در عارضی و جلد
شود و بسبب این مرض نیز اسبابیت که در او را مفاصل قبل نمودیم و
بخصوص صاحبان مرض خنار زبر در حین طفولیت اغلب بدین علت مبتلا
باشند و اینها

باشند و اما عاقبت او مختلف و در درجه اول به هرگاه معالجات و تدابیر عم ۹
جبهه بهر آرد و نیکوست بخلاف آنکه در درجه ثانیه و ثالث روایت دارد
چون اغلب هلاک سازد و یا آنکه باید عللیل لنگ شود
و اما علاج باید بنا بر جدت و درجات مرضی ملاحظه نمود چنانچه از هنگام
اول باید با سه باله ارام و خسته بنده نماید بخوبی بهر حرکت ننگد و از او
گذشته جمیع مواضع خنده به ملتی نمایند هر مرضی از او متناوب و جمیع باشد و زجر
نشاید یا حجامت به آن موضع نمایند و با عانت سهلات ماده به از غصه
منصرف و با معامیل دهند و از اسفیداج رصاصی و زنجار مکرر طلا
نمایند و بعد از کثرت سورت ورم نمایی سباب وید نفعی کلی دارد و در
حورتکه سبب این ورم ماده خنار زبر باشد معالجه بیرونی او نمایند با
سنگال و روغن ماهی مرکب بموثر و ادویه بنده و فولادیه و پوست سبز گرد
و امثال آنها و هرگاه این درجه از مرضی بطول انجامیده و تحلیل نرود
لازمست که موضع علت مشع برنده بیندازند و اگر کفایت نماند با
عانت داغ خود از باطنی ماده و در ابطا هر چند نهم و در انتها

مرض با حار معتدل و کور دیکه ارفع علت خواهد بود
و اما در هنگام جرم که در لطف مفاصل غلیظه و علت لطف سرایت نهم باید با
آهن سنج مفصل متورم را سه چهار خط داغ نهم و بعد از آن ابر را بکوه آلم
و بموضع اولدند و اگر بعد از این عمل مده بقدر کفایت خارج شود و لا ازم
که هر روزه موضع داغ را از دهن با سلیقون و ابلیل تدبیری نهم و باید داغ را
در زائده تیر عظیم و غیر راسی خنده نگارند و در صورتیکه عللیل از داغ
مخوف باشد باید از نخی کشیدن بهر وجه فاعل فرزند و جهت این عمل
را دلیلست تخفیف وجع و التئان با مجور طبعی خود و در این وقت بر معا
لیست تدبیری دهن زبقی و لید اطراف مفصل را بجهت اعانت بر تحلیل ماده
مورثه و بجهت اینکه این ورم بنکسی مالیت بنا علی والک و انفاست
او عللیل از حرکت کات عنیفه و با لقب اجتناب لازمست و استخوان ماه
معاودن که کوریه بسیار نفعست
و در هنگام سیم از آرام ماندن مطلقا و خسته بنده نمودن با باید طبعی را
اعانت نمود که مفصل جدید بناناید و لهذا باید عللیل در حین حرکت معصا
بر زیر بغل

بر زیر بغل گذارده و با هر سه معتدل لطفی نمایند تا نجات یابد و در صورتیکه ۹
معالج استیلا نماید که در موضع مده جمیع آمده باید او به منفرجه ساخت و در
از کثرت سیلان ریم خوف آن باشد که مایه بدن ناقص و قوی تحلیل برده
باید ادویه و اشربه مغویه مانند شراب و جوهر که که و مطبی است و او و
ماهر نگار دارند و در اخذ نه کباب و البکشت با قلیله نان میل فرمایند و در
اغلب باشد که در این هنگام چند نیز سال بعضی مغویه با سونیه در موضع
علت باقی و قطعات عظم از آنها خارج شوند و بعد از خروج از آنها از
معالجات و ادویه داخلی التیام بریزند و بعضی از استادان این فنی در این
مرض راسی خنده مکتوف و با ازاره قطع نموده و به این چون از اعمال عظم
و خطر است ترک او به او یار داشته اند
فصل تاسع عشر از باب ثانی در بیان ورم مفصل عضه و اسبابه و علا
و علاج او و این ورم از زواریت و مانند است که در ورم مفصل خنده و از
ابتدا او به وجع است که از مرضی ادراک شود و از حرکت و نشودن است
واقویه کرد و سجاد در لبای با خستیک و مزال او

۹۷ و در هنگام چرم دست از فرقی منحنی و از بدن حرارتیست و کف فرو نشاند
و ساعد طویل نماید و اغلب در این وقت حرکت نیز عارضی شود و در هنگام
سپیم رانی عضله از معاکش خارج و بجانب اعلی و حیثیه میل نماید و تحت
روی کف صاف و مساوی و رمان الکف برآید و لهذا دست کوتاه نماید
در این وقت مفصل مذکور منفر و برآمده موضع منفری گردد و اسباب و
علاج این عیلت بعینه مانده است که در ورم مفصل فخذ ذکر یافت +
فصل هشتم از باب ثانی در بیان ورم رگبه و چون در این عیلت از جهت
ورم جلد رگبه نه و عظیم یافته جلالت و شفافیت و بیاضی بهرسانند بنا علی ذلک
او ورم البیضی رگبه نیز نامیده اند و این ورم از او رام منفره و در
بند ای بر او و وجه خفیف و رگبه قریب خشک شود و این جمیع یاد رجوع
چرا که رگبه میباشند و با آنکه از غریبه و منقطع بجانب حیثیه و انسی و حیثیه
شور و این حالت که ظاهر خفیف و ظاهر قیاس است و شدید است ماهها و سالها طول
کش تا آخر الامر جمیع بیضی و رگبه برآمده منفره شود و ورم او بعضی اوقات
لبی و متموج و در بعضی اوقات بحدی منفره است که از صلابت گویا استخوان
شده و مانند

۹۸ شده و مانند اژه که در ورم زیاد میشود رگبه منحنی گردیده و راه رفتی منوع
شود و جلد جلیل رگبه تنج و بیاضی و شفافیت بهرسانند و آورده او را طایفه
گردد و خوب ظاهر باشد و بعد از چند یا موضع از جلد حرمت بهرسانند و منفر
شده و صددید آینه با حین از او بالا بد و اگر میل فقره بد و فرورنده
سپاه شود و با الاخره عظم رصفه ریم و باریم منفره خواهد گردید -
و اسباب این ورم اسباب است که قبل در ورم عظام مفصل ذکر شده و
بخصوص صاحبان خنایر و مفصل و راج افترشته اغلب بدین عیلت
متلا با شند و علاج بنحویست که در ورم مفصل فخذ ذکر و واضح است که معا
لی نباید فراموشی مخالفت صاحب این عیلت از حرکت و هم احوال
از رنده در و این نمودن موضع علما حاصل احدی و منفره و از باب ثانی
در ذکر ورم فقار و این عیلت بنا بر یک فقره عیلات و احوالی منفره
و مختلفه دارد لیکن از عیلات عامه او اینست که بعد از ضربت آورده +
بر فقره یا سه ماخورد یا و از احوال در جمیع و جمع در یک موضع از
فقار بهر سه و اگر چه این جمیع در بعضی خفیف و در بعضی شدید میباشد

۹۹ لیکن منفره و عابر و باله تنگی نباید و بعد از سه منفری منفره چندین یک از
زواله تنگی فقره برآمده و حرکت بدینرا و منفره واده و از راه رفتی +
خته شود و بر و وجه بیضی و در موضع عیلت قرار گیرد و در آنها بیاضی منفره
و امعاء منفره و منفره و در عمل آنها نقصان یافته است و در صورتیکه ورم
در یک از فقار ظاهر باشد علاقه بر احوالی مذکوره نفخ شکم و وجه خفا و او
اغلب و ضیق نفی عارضی ورم حاصل شده از ورم نزول بمغایب یا قریب بمغایب
مستقیم یا خلف او نموده و علیراجع حتمی و عارضی و بهر حال که در ورم
رفتر و سیر این رفتر عیلت منفر و وجه او خفیف و یک از فقار برآید بدون
آنکه علیراجع و مددک او باشد و تشخیص او به باعانت احوالی مذکوره +
از نقل یا غیره میتوان نمود همیشه این ورم بر منفره شود و بعد از رفتن صاحب
این رفی مشامه شود که یک یا دو فقره و ارتباط آنها خلط و در اطراف
انها ماده جمیع و غشیه تحیط بخانق واقع در جوف این فقار منفره منفره -
سبب این عیلت در اغلب رفی خنایر و احوال در جمیع و غشیه و نفوس
و غریبه و نقطه وارده بر فقار است و چون سیر و رفتر این رفی نمایانست گویا
و در رتبه

۱۰۰ و در ابتدا ممکن العیلت لهذا به معالجه لازم است نهایت مراقبت
باشد تا شخصی داده و در علاج قصور به راه نیاید و بنا علی ذلک معالجه
سیک علیراجع از احوالی مذکوره عارضی شود معالجه باید بدین صورت تمام
فقار بهر سه و در رفی اینها نخاع البقا رنده و منفره از فقره
تمام شود و لیلیت بر عیلت فقره انفری یا آنکه لیه البرادر از رفی اینها
فته و از فقار عیلتی تا عیلتی بکشند در موضعیک حرمت یافته ماند +
معلوم است که فقره ان موضع رفی میباشد -
و اما علاج باید بقاعده دست از کار نگشاید بموضع عیلت ذوقش نگیرد
و حجامت سمیه نگاه مشع رز از بران موضع انداخته و اطراف او را رفی
رفی خنایر رنج نمایند و از مشروبات ادویه ضد ورم باید بهر حال داشت و هم
از استعمال روغن کلرواد و نه بدیده در این رفی نفع کلی حاصل است و در
بطول انجامد و یا تحت در موضع عیلت بطور بهر معالجه است که انفری با
این سرج یا قلیله سوزانند و بجای او روغن فریون یا زرا را یا بالنه یا جبه
ماهده از او سبال باشد و استرخا به اطراف تمام شود که بهترین و لیلیت

هذه انوار الایام پذیرند که در کتب و اشخاصی که مترجمان بواسطه عرض خاندان و اهل فرزانگی
که دیده باشند چون در این اشخاص محتمل است که بعد از آنکه در دفعه نخست در آنکه باقی
و خانات عضو مجروح عافیت جراحت غفلت است مانند آنکه جراحت و آرد و بعضا
شهره داشت و خطر نداشت و بعد از آنکه این بواسطه فهمیده اند بجز جراحت مملکت مانند
جراحت و آرد و بطلب تخلع و بجز جراحت صغیر که شاید الایام بایند شاید بعد از آنکه در جراحت
خفیه و فهم موافق عضو مجروح عافیت جراحت غفلت است مانند آنکه اعضاء کبر العروق و اللز
اصبع است از دندانها و در صورتیکه جراحتی بر شران و دندانها و در صورتی که جراحت
و از آنجا که عصبی مجروح کرد در اعراض عصبانی از او بظهور و رسید بیکر آنکه موافق مال الصفا
جراحت و موافق عافیت غفلت است مانند آنکه اگر اسباب علاج جمع و وقت باقی و علاج
حادث باشد بجز آنکه اسباب علاج موجود نباشند -

فصل ثانی از باب اول در طریقه علاج جراحت است که عیناً این معنی لازم است که
تخصیص و ملاحظه فرموده و سالن در اسد نماید و شیئی خارجی را فی دوجو او را خارج
و جراحت جراحت ندارد عیناً الباقی در طریقه قریب در صورت امکان با صید در صورت
امکان و اگر اضربه هنگام الباقی حاصل می شود مثل باز ماندن و از امتحان نمودن تشخیص داده
می شود از آن غیر رسیده و بعد از جراحت و عقی و وجود شیئی خارجی را و از آن که از خود باصر
اگر حالت را مشاهده کردند و در بعضی از کس با الصبغ یا باغات صبل با باطنشان

حسن

[illegible]

و غلبه می شود و اتصال به اهل باطن است و در نقطه باطنی است و در باطن
و از عرف و شریعت و مجروح فخر و فخر ما است آنکه انا و خون دفع شود و انا باطن دم بنا
نفس خود رسد کرد و با انا حال یک و صنایع و اکثر بران اوسط او را می گویند عظیم
و در صغیر باشد با اثر قطع کرد بواسطه نقصان و صیقل گردید و سهلان نشکین باشد
با آنکه فردی خون عینانی بران منصب و صیقل گردید و منضبط سازد او را و بدین

八

۸
 نماید و اما با غایت صبر بدین روش پائین از موضع میانه اند که با یک پا تمام بالا می آید و یک
 هم داده شربان ظاهر در باوق عضو مخرج را بخاندن آنگاه از عضو چپان نشانده که در نشان
 ساقط شود اما ساق که در نخاع از موضع نخاعی آنگاه عظم را در شربان عضو را بخاندن عظم
 عضو و شربان ساق را بخاندن زانو و مفصل عروق را بدقت و لیکن از آنجا که صاحب زور
 خست شود و نایب خوب نام همیشه حاضر نیست ساق را خارج نموده اند که از حفظ
 دوران دم منع کرد و باز آنک را از او پیکه مانند ما خود از نشاندن خود یعنی چنانکه
 و در قسم از این آنک را می توان بکار داشت بکار آرد و ره او فک را تثبیت و ممکن و سهل
 است بدین طریق میانه اند که بول یا سنگی عظم را که دست بر داشت و در نشاندن و در
 عضو بندد و به پیکه سنگ بر روی شربان واقع باشد آنگاه چوبی از شمال گذرانند
 و به چنانکه از آن حکم کرد بدین روش پائین از موضع میانه اند که با یک پا تمام بالا
 که موسوم است بطور پیکت بلخی نام حکمی که خنجر او است عبارت از دو ورق فلز و
 میس است زبان منتهی که این دو ورق را یکدیگر نزدیک و دور نماید یا قطع چوبی که در
 جوف چوبی نهاده اند و میلان موسوم کرده با نوازی و طریق بکار بردن او چنانست که بکار
 ما که در بکار بردن آن چوبی باشد بر روی شربان نهاده و نواد را بد و عضو چوبی
 آنگاه میل را که در قطع فلز منصوص است به چنانکه از آنکه نواد میزد که در روی شربان
 که می نمود شربان را با فشار و میلان شده و در هنگام استعمال این آنک را از آنجا که

۱۰۰۷ واسطه سید سلیمان دم شود و برادران وضع حجره و محل انقباض این شرابان بسط و در کرد
و با آنکه جدا این شرابان حجره بهم متصل گردیده و موانع باریع و درم و افتاد و صورتی که حجره
برکت جانشان را می داد اما در اینجا که به جهت قوه انقباض ندارد و چون به خلاف او شصت
گردیده و حجم او را وسیع سازد و غرض آنجست خود با ناماید و چون در صبر عبور خون در این
کپس داخل میشود ضرر از آن و محصور خواهد بود و این حالت را انور و سیم بخار و نامند زیرا
که کاه شرابان بنفشه کبک شده و غزل انقباض و در حلالات شرابان را از آن تمام نشدن طرف
فریب و اما از عمل و بطور صنعتی سید سلیمان میکند از انقباض شرابان با بین و با بیاض پند
دهن او را و با انقباض او و در قیاض و در این ذایع و امثال آنها و انقباض شرابان با با واسطه
با بدین واسطه انقباض طبل و در واسطه بدین شملت کفیه یا فدری کاه یا با بصر
ادویه قیاض را و در وید همان شرابان حجره و سید سلیمان با افتادین بر عمل انقباضی در این
نشان چون نازدهن را در طبعی از انقباض طبل و فریب لهذا انقباض را با بدین و از انقباض کبک که در
از غرض شربت با بد یا بهیچ وجه بسط و منکر نکرد و در اکثر انقباض این حجره خواص از انقباض
کافیه است اما سید سلیمان از انقباض که ما بر شرابان حجره و شرابان ذایع در غرض از انقباض
انقباض با اسباب محصور که با صلاح حال بود و آنکه ناسند یعنی محصور و بی حکم فشار در مجرای کبک
جدل شرابان بهم متصل گردیده و موانع از عبور دم کرد و در این عمل اغلب هنگام عمل بد بکاد
میرند ناخون را در دفع نکرد و ما بدین نافع می باشد اما آنکه عانی باشد با بطوریکه سید سلیمان

مجلس

۱۰۹ معترف کامل به شرابان داشته باشد و واضح است که این است و اما در بعضی موارد
 گذارد از خوف آنکه مبادا غافلانه حاضر شود و یا چنانکه شرابان بر حق مجروح گردیده باشد
 از خوف عرض افروخته گردانند که هر قدر سزاوارت منصفه سزاوارت بدین بر حق
 گراوانا عانت طوریکه سبیلان نموده و بر او عذاب اندالوده بشمع داخلون پوشیده و
 بعد از یکسره که چند نوبت شعله اند بر روی او نهاده اند که با او در دست را از هیچ
 و چون بر حق رسید و کتاب مانند از او نگذاشته و ببینند و در صورتیکه شرابان از حق
 مجروح گردیده باشد بهر سبب سبیلان را بیکسره بدین بر او نهاده اند و آنکه بطول فرج
 مجروح از شرابان نهاده و با او ای حکم بیندند از این عمل سبیلان مسدود کرد و شرابان
 مجروح و ضعیف و در ایام بدین بهر شرابان کف و زنده بنیاد باید در صورتی که
 است و تفصیل این مطلب در بعد از حق در فصل آخر نوشته شده است و اما سبیلان
 بهر بنیاد و اما بنیاد و در غلظت مواضع سبیلان بکار داشتند و در مواضع شرابان
 از دو موضع سبیلان است یکی از مواضع موضع مجروح شرابان اصل را که بعد از کشتن
 نمودن می بیند و دیگری در عرض افروخته که خواهد شد و با از نفس جراحت کشتن شرابان
 مجروح را با این پیش کشیده و با این می بیند و چون این سبیلان را با این با این
 و قوت اندازد و با این می بیند و قوت مجروح شرابان و طیفان مواضع سبیلان خواهد
 کرد با این و شرابان خواهد کرد و با این می بیند و قوت مجروح شرابان خواهد کرد

در کتب

کشف داخل و منصلح و بجا است و این شرابان منطبق شده و معبر او را مسدود سازد و بنویسند
 اگر آب با خون در او بریزند و نکاهش در دهان این عمل را در آن از بروج مشاهده شود
 و سبیلان عمل خود با این هم که با این شرابان منقطع و با این و بجا بکشند و با این
 داخل و منصلح شود و اما طایفه عمل این است که با این شرابان منقطع و با این شرابان مجروح و
 دید و عصب مجاور او را نکاه این یک جفت دارد و در شرابان را که در پیش کشید و
 نایب پی رده و بعد از این با این حکم می کشید و بر داشته و جفت نموده و بر او این کار کرد
 و با عانت و واضح است که با این شرابان سبیلان را بیکسره و بکشند و با این کار
 نموده و بکشند از این سبیلان را مفران سبیلان بیکسره و با این شرابان و با این کار کرد
 از این عمل با این عانت از این سبیلان را در شرابان از این سبیلان قطع کرد و با این
 فوش مسدود کرد و با این کار باید و اما در بعضی موارد که شرابان منقطع و با این کار کرد
 و بهر او را با این و از شدت سبیلان دم علی بنیاد کف و زنده بنیاد و با این کار باید
 عمل با این کار با این سبیلان را با این شرابان منقطع و با این کار کرد و با این کار کرد
 از این عانت و عصب مجاور او را نکاه این یک جفت دارد و در شرابان را که در پیش کشید و
 موم کشید و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 برده و از جانب دیگر خارج ساخته و از این سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد
 خارج ساخته و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد

۱۱۰ اما سبیلان که در بال با این شرابان منقطع و با این کار کرد و با این کار کرد
 شرابان مجروح کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 بعد از این که در کتب و در دهان و عانت و سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد
 شود که در کتب و در دهان و عانت و سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد
 عرق کتور و خون جاری شود و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 در نظر باشد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 الله موسوم شود و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 ماده آمدن سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 خواهد بود و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 بکار و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد

۱۱۱ بموضع اول فرج برده اند و در این صورت شکل برقی بوجود خواهد آمد که در
 او شرابان است و در عانت از این شرابان کشیده و در عانت از این شرابان کشیده و
 در دایره شرابان کشیده و شرابان منقطع و با این کار کرد و با این کار کرد
 سبیلان خواهد شد و لکن این را با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 شدن عصب مجاور شرابان باشد که در کتب و در دهان و عانت و سبیلان را با این کار کرد
 در صورتیکه هیچ وجه بین شرابان ممکن نباشد و نکند و با این کار کرد و با این کار کرد
 مجروح را منقطع و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 اعمال و تفصیل در کتب و در دهان و عانت و سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد
 شده از این شرابان خارج و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 مجروح با منقطع کرد و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 نوبت بچکانده و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 حلقه زده و معبر او را مسدود و سبیلان را با این کار کرد و با این کار کرد
 و عانت شرابان مجروح و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 ندی و کتب و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 اهاست و از این شرابان خارج و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد
 اگر چه استعمال او و با این کار کرد و با این کار کرد و با این کار کرد

از این

عضله مجرى استگف ساخته و بر بلند چنانکه غیر مجرى عمل و از این جهت
 انور به ذکر خواهم نمود انشاء الله و اما سبلان دم و دیگر بعلانی که سابق ذکر شد
 نیز باید داد اگر چه باشد در بعضی کرم و دیگر هم مانند دم شربانی بجهت و این در
 است که در وقت کدرت و دیگر مجرى شربانی واقع باشد و متناهی است و حرکت
 نماید و از انقباض و انبساط و در موضع مجرى سبلان کرم و در هرگاه و در بعضی
 مجرى کرم باشد سبلان را و یا از این جهت که باید سبلان در صورتیکه علی الاطلاق
 استثنای هوا نماید و اما در وقتیکه و در بعضی مجرى شربانی را و یا در بعضی سبلان
 او را عمل که عظمی و عظمی باید بکار برد و در اجزای و در بعضی آورده مانند دندان
 و دیگر سخت و نرم و فکله که در فکله و اما عظمی که در انقباض و سبلان دم
 و دیگر کفایت نماید و در این است و لازم شود و هم مضطرب نماید باشد که لازم
 و عام و در دست و در سبلان که از انقباض مجرى جلدان و دیگر مجرى کرم و در بعضی
 ای وجود دارد و استثنای هوای دارد و معین است در سبلان دم و هرگاه و با وجود
 بر این عمل سبلان مسدود نکند و خوف هلاک باشد لازم است که موضع مجرى از
 و اما کثرت و کثرت و در وقتیکه و از این جهت که عمل است که از این جهت
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 بهیچ وجه سبلان ممکن باشد و اما عمل و دیگر فکله که در دست و در دست و در دست

موردی

صورتیکه جراحی بر یکایب و دیگر دارد اما باید سبلان را که می بین باید که آنکه با دم
 و دیگر مجرى و از انقباض و انبساط و در بعضی قطع عظمی سبلان دم و دیگر مجرى و از
 مسدود کرد و در بعضی که علی الاطلاق و اما کثرت استثنای هوا نموده و نفس مجرى
 کشد و اگر یکایب نماید که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 دانسته که بعد از سبلان مجرى و از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 سبلان نماید که علی الاطلاق و اما کثرت و در دست و در دست و در دست و در دست
 که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 با فکله که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 ضعیف و مسکون گردیده و باقی مانده است و از این جهت که از این جهت که از این جهت
 شئی خارج می آید و در بعضی اوقات و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 اما سبلان در بعضی منقرض است و اما کثرت و در دست و در دست و در دست و در دست
 است که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 خارج از دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 دست باشد از این جهت که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 مطامع و یا در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

ببین ندانند که جراحی بجهت خواهم بود و از این جهت که از این جهت که از این جهت
 بطریق فریب زیرا که اگر انقباض نماید و در دست و در دست و در دست و در دست
 زاید منقبض با او ندارد و منقبض گردیده باشد از این جهت که در دست و در دست
 قطعه عظمی از دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 فریب انقباض باید و لیکن در بعضی اوقات باید منقبض شود و طبیعت از این جهت که از این جهت
 بطریق فریب از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 تا آنکه باریم بهیچ وجه خارج نمی شود و در دست و در دست و در دست و در دست
 که بعد از انقباض بطریق فریب تمام در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 واقع باشد مانند آنکه در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 جراحی لازم است از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 ضعیف که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 جراحی منفرجه باشد و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض
 عظمی که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 دیگر آنکه قوی نماید که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 عضو مجرى را با انقباض و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

سازند تا بهیچ وجه خواهم بود و از این جهت که از این جهت که از این جهت
 مگر که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 الخ و معین و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 خرافات و اگر چه با ما بین و عظمی که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 تا آنکه جراحی منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض و منقبض
 هم مانند و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در عظمی که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 و اما عظمی که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 بر این آورد و اگر چه از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت که از این جهت
 بلند شایب انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض
 نمود که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 انقباض جراحی را بطریق فریب انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض
 اتصال مفرد و جراحی که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 خواهد بود اما چون در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض و اما بعد از انقباض

موردی

[illegible]

۱۸
 اینها را در جانب مغفر و ستابرا به شدت با و گذاشتند و یکسان از جراحت و عوارض و بزرگ
 عقیق شکافه در ورده از جانب بیگم خارج ساختند و بسیار ترا کرده نمائید با سنجک که در ور
 دم از شکافه بکشد و بهین منجبه بخوابد بکشد یکبار یکبار نماید دهان جراحت را و با مالانکه
 فاصله ما بین منجبه ها طول بماند و بگوید و قول از وسط جراحت سرخ و بعل نماید
 آنکه جانب علی و سفلی را با سنجک که در ورده از جراحت وارده بمالای باید بکار داشت
 بدین قسم که در از اندوزنی با صفات مذکوره و یکبار بود و در بمان یکساعت
 و یکساعت سرخ کنید و یکبار جانب جراحت و ورده و از جانب بیگم خارج ساختند آنکه
 و در بمان سبیل را از طرفین بدو و چون کویک شد و در بمان سرخ را در وقت جرا
 که نمائید و حسن این قسم بر اثر است که در وجوب با منقلد تا بعد نگارهای جراحت را از
 یکبار یکبار بعد از پنج خود با مالانکه از شمع داخلون آلوده و موضع سرخ نموده و با
 فلر به پیغمبا کاران او را پوشیده و بعد از آن دیگر درگاهاک بدو باواری تمام موضع
 جراحت را بپوشید و هم لازم است که بعد از پنج خودن ملاطفت نمایند که در انداختن و در
 و بچراست طلب نماید که مکرر است استعمال نموده و عضو مفاصل را از انداختن و اگر نازید
 بران التهاب شد بد کرد و مکرر از سفید لاج رصاص طلا نمایند که در کشکک یافت
 فيها و الا ذلالت بر اینکه طبیب ما با اینست بر آنکه جراحت را بطرفین سرخ با تمام دهان
 در بمان و منجبه ها را بر از اندوزنی و در جراحت اعطال بعد از چهل و هشت ساعت باید

نخچه ها را بجا داشت چون کاتب در التیام و التادد با ایشان بعد از ماه شاعینگی
برآمد و اگر در برداشتن نخچه باطل و زندقه جراحت بمده نشد و از نخچه را که به دست
نمادند به بجه التیام فاسد شده و یا بر مضع شود و اما در صورتیکه از وجود یک یا از است
مذکورۀ تا قبل جراحت را استعمال التیام بطریق غریب نباشد که مداومت بطریق بعد و مدتی
بواسطه تا قبل از التیام خواهد یافت در اینوقت باید جراحت را با بنیه الوده یا بهی
پوشند از کپل غلیظ و یا التهاب شدید را با عضو بهر سبب باشد طلا و ماء نازد و با
بکار داشت و الا فلان بعد از چهار روز که ماده خون را دوری از جراحت ستایل با
لازمست آنکه همه روزه از ماء فافرا و زاشند و بنیدار بر و غنی الوده و بموضع جراحت
نهادند و یا بنیدند و چون بخوانند که با این حالت جراحت در التیام باید باشند
خاره با لعل استعمال نمایند تا تا قبل از التیام که ماده سالم از آنها مخرج شود و در وقت
جراحت بریزند و بعد از آنکه جوف جراحت را تمهید کردید با غایت شمع را داخلون
جلد را نظره بن جراحت منتبث و یکدیگر متصل سازند تا التیام یابد و با هند که
مده حاصله از جراحت سالم است و در کوفت و زانو شوند و اینجا یک لونه جراحت
با خود و کارهایش منسجی شدند با جراحت را سرخون از او جاری شود با بد مقوات
از قبیل مطبوخ پوست کش کنند و بعد و وجع مصل فرموده و جراحت را از دهن با سلیمانی
و کاج یا لایند و اگر کارهای جراحت منورم باشد لند را بر و غنی با الوده و بمضع

۱۴
 بحر در چاه و احدی حاد مرتبه از نرک و کل خطی از اهل الفها استعمال فرماید و
 چون بحر را نامی در بحر است بر وی باید نامی که قدری سنگ جهمید و مالید و ورزید
 بر روی او باشد تا اذیاب غوره بچسبند و در صورتیکه از کرب متاثر باشد
 از جراحت علامت جگر در پی و ذبول علیل الحار در سر و باید بمقویات مانند کدو که
 و مطبوخ پوست او برید و روغن و شراب کند و میل فرموده و از اغذیه بحوم و اشباب
 سیرج الخلیل اختیار نموده و در صورت امکان علیل را به سیالی نقل کند و اگر
 هوای منزل را بر او هیچ طبیب بعد از نمایند فصل **در علاج اطفال و کوفی در**
باز جراحت مقطوعه و مضروب و شامش بر و اشال او و این ضمیر جراحت
 صلاحیت استعمال نماید در تمام بطریق زیر و علاج اطفال بواسطه
 که غوما در آیه جراحت ذکر یافته و کربید ملاطفت در آیه آنها نمودن گفته
 از آنجمله خون و زوی طوع قطع شده باشد فاعل چنانست که بدین آب
 باید سوازی که در بعضی باشد که غلاف و در مجروح شوم کرد بدین آب و نام او را
 نمون می اندازد و هر درصاحبان سوء المزاج میشود که در پی شنبه بخور و اما
 و بغافلر یا منتهی کرد بدین و بهر هلاکت در اند علیل را در صورتیکه و زوی عضا
 قطع شده باشد و دستهای او مفصل از یکدیگر منقرض گردند در اینحال اگر
 جراحت شوند اندری که در دستهای اطراف مغطی و عزان و یکدیگر متصل شد

۱۲۱
 التام بالبدنها والاخران بانها نشویده و بعد از آنکه استقام یافته و بدین
 واسطه التام پذیرد و اگر در وقتها و یا در یکدیگر باشد ممکن نیست التام بدارد
 این صورت از حرکت و عضو موقوفه است و هم لازم است که عضو از بعضی
 دارند که در وقتها و در یکدیگر باشد مانند آنکه اگر جراحتی بر غلاف
 دارد باید باید در سطح مغطی نگه داشت که در وقتها و در یکدیگر
 قطع کبری از عصب عضوی موقوفه شده باشد بواسطه تفصل اعضاء مادی
 او مفلوج گردد و بعد از آنکه عصب موقوفه فی واسطه یا بواسطه لحم التام پذیرد
 و حرکت عضو معاودت نماید دیگر آنکه هرگاه قطعه از عضوی منفصل و از جگر
 باشد باید آنکه خارج قطعه جلا مذکور را بموضع خود قرار دهد بخوبی که کارهای
 او تمام باشد با جلا مقابل آنکه بجا نماند و در وقت بروز و جگر برینند نامده و حرکت
 او جمع گردد و التام پذیرد و اگر وجود بر این در جگر باشد و اگر باید آنکه فی
 که خارج شود و در این حال است که مادی را بموضع از موضع سابق ساختن مادی
 بکسب خود دفع شده و محسوس نگردد که صورت فساد می شود و اینجا که قطعه از
 عضو بواسطه ضرب یا بر اثر کوبیده باشد مانند انف وادن و غیره این
 دیده شد که قطعه از عضو در بعضی اوقات التام پذیرد بقیه عانی که لازم است
 که قطعه مذکور را باز باشد و بموضع خود قرار دهد و بجا نماند و بقیه عانی که لازم است

نور

بشد و فی حین آنکه جراحتی بر این اعضا و معاودت نماید بجهت این مطلب از جمله مواردی که
 داشت که التام پذیرد و اگر در وقتها و یا در یکدیگر باشد ممکن نیست التام بدارد
 فصل اخر من این باب که در جراحت ناخن و اعدا در وقت جراحت ناخن و اعدا در وقت
 و نیز مانند جراحت و جراحت ناخن و اعدا در وقت جراحت ناخن و اعدا در وقت
 چون عینا و اگر ممکن نیست مشاهده نمودن آن بجز در حین جراحت و اعدا در وقت
 که این جراحت حین شدیدی با اعراض عصبی صاحب خود را عارض و در پیدا و حاصل
 شده منجر گردند و اگر جراحتی ناخن یا اشغاف عصب و در پیدا و با علنی دیگر
 باشد محتمل است که بطرف غیر التام پذیرد
 و اما علاج آنها بدین قسم است که اطراف جراحت را بمای منضبط ساخته تا خون
 که در جوف او باقیست دفع شود و اسه شقیق است که در وقت جراحت منبر بر نهاده و بوسیله
 جگر حین و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت
 بطرف غیر التام پذیرد و اگر در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 با طرف او را بکوبند و وقت نمایند تا با شغال اعضاء عارض و اعدا در وقت
 زیرا که بطرف دیگر ممکن نیست التام او و در حین اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 و وسیع ساخته با در جانب اسفل موضع جراحت معبر بکنایه تا هیچ وجهی نداشته

۱۲۲
 شود اما اولی آنکه و اگر در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 با التام بجا و بکسب شقیق و بعد از آنکه جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 شده است و در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 شده که در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 حکم حال نماید که با جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 فصل اخر من این باب که در جراحت ناخن و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 که بواسطه ضغط و منقبض شدن عصبی در جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 الفکر و کارهای ایشان تا هوار و در بعضی قطعه کبری از جلا را بلی شود و اعدا در وقت
 چنانست که از شدت ضغط جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 جراحت حین عضو جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 باشد سبیلان دم نیز قلیل است اما بصره و در حین جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 کرد با حین در صورتی که جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 عارض شود و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 و با طرف او را بکوبند و وقت نمایند تا با شغال اعضاء عارض و اعدا در وقت
 از بزرگ مغلق و این و حین جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت

۱۲۳
 و جمع نگردد که صورت فساد می شود و بجا نماند و بقیه عانی که لازم است
 عصبی یا نسیج حکم صمد کوبیده و از شدت دم و وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 باشد با از شدت و جمع اعراض عصبی که در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 مذکور و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 اختلاج و در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 بدین واسطه علیل را اگر عارض شود
 علاج او این است که در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 مانند آفون و برین و امثال آنها مایل فرمایند تا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 و اعراض مذکور منقبض شوند و چون جراحتی ناخن بر شریان وارداید و سبیلان
 دست دهد باید آنکه جراحت شکاف و در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 بقواعدی که قبل ذکر شد و در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 وسیع باشد لکن از آنجا که در بعضی اوقات اشخاص مشاهده شد که برین
 جراحت بطرف غیر التام پذیرد و در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 که از وجود اعراض مذکور کور و خون میسر نیاید باشد و بوسیله سوزن یا سنجاق و در
 در هنگامی که ممکن است جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت
 اما چون در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت جراحت و اعدا در وقت

نور

کاز شدت ضغط اطراف جلد عضو الممانند چنانچه هرگاه جوهر یا آب باشد
و بعد بجای نرسد چوب شکست و یا در جلد الممانند لکن آلات و اعضاء
افساده و مجروح و عروقی دفن و منقطع و دم سخت جلد نثر نماید در این
صورت باید طلاقی از آب و عرق و کاهور بکار داشت که چنانکه در وقت فتنه و اگر
تحلیل برود و مفید دم مشرب ز یاد باشد لازم است که آن موضع را شکافند و دم
منجمل از دفع نمایند و هرگاه با این جراحت شرابی منقطع گردید باشد بجهت
سبلان او باید ماهوئی عضو را مکتوف شرابان واقع در آن موضع را برینند
نحو که عنین ب تفصیل آن ذکر خواهد شد —

فصل شامع او یا ایله در جراحت کوله و آنچه از قوت بار و طعن و
مجرور سازد و اگر جراحت کوله نیز مانند سایر جراحت منضغط
ولیکن از آنجا که معرفت کاملی بحال او واجب بود تفصیل آن کرده ایم
و این قسم از جراحت را از آنست که در و در سبلان دم قلیل و وجع خفیف است
کوله که تندی و قوت بقدر شد و لب طانی بر خورد و منقطع سازد سبلان
دم شد بیکر دستند همدیگر کوله شد شش در اسوار حنوده و میگرد
تخلیفات کوله کند که شش را میگذرد چون کوله کند باشد در حجر که قصد
کلی دیگران دارد نباید سبلان را خفیف خواهد بود و هر جراحت کوله بطریق

باشد

باشد بجهت ای عضو باورده زایش منضغط سازد و فاعله چنانست که کوله هر عضو
دارد شد از شدت ضربه و عضو منقبض و عجاوین و در تمام بدن از انباشت میگرد
و نتیجه این حال است غشی و خلل ارج اعضاء و قی و عرق بارد و در و سه و صفر
نفس و مدد چون عضو مجروح با تمام بدن برای چندی و هم باشد که عضو مجروح
از کوله را غافلانه با غرض شود دیگر آنکه بعد از زود و کوله و در می عظم در
اطراف عضو مجروح میگرد و علل ناحیه و در می اضطرابی دست و دهان ظهور
اعراض عصبانی و سبلان مدیت و نایب شاف کوله و در شکر کلاه و هم با غلظت
و رخاقت عضو مضروب و اعراض را در جراحت مختلف و در اغلب بواسطه
خفیفی نفس که از ظاهر مشهور است معبر کوله و سامت جراحت او را میتوان
معلوم نمود و در صورتیکه کوله بر عضوی وارد باشد و از تمام لایح او گذشت و
بعضی رسد بدون آنکه اسبی بد و رسانند و منکسر سازد و در زده و آنچه
دیگر او خارج شود مانند آنکه در گردید شده کوله بر سبکی خورده و از غلظ
خارج گشته و بطن ممد او را بپنج رسد و جراحت کوله خالی از چند چیز
بود یکی آنکه اگر کوله ضعیف القوه باشد و عضوی رسد فرو زود و اما
از ضربت او اجزا علیه عضو منضغط گردد بلکه باشد عظم از بیکر سازد
دیگر آنکه کوله عضوی وارد آمد و در همان موضع همان دیگر آنکه

کوله عضوی بر خورد و از جانب دیگر او برین رود و اما نشانه خروج و اعطای قوت
او باشد از جهت آنکه قوت و جدت کوله در جرح خروج اخل باشد و آنکه کوله
بالمتر عضو را برود و در اغلب میشود که شئی بواسطه کوله عضو فرو نماید و در
بافی ماند مانند کوله که کوله را که در و پیچید اند یا قطعه از لباس و یا یار
از غلظت موضع مکتور گردیده باشد —

و اندا جراحت کوله مختلف است در صورتیکه از صدمه کوله لایحه ای عضو
نیا د فاسد و یا آنکه عضو را خورد و شکست و شریقی باشد با التهاب عظمی
هم رسانیده و مدتی که برای او سبلان نماید و یا آنکه عضو مجروح را غافلانه از
خود خطر رود اند دارد و هم باشد که در جرح و در کوله از ضربت و اعضا
ضحت گردیده و صاحب خود را قوت و قوت رساند —

و اما علاج در صورتیکه بواسطه کوله آلات عضو را فاسد گردیده باشد باید قطع
نمود و اگر باغات اصبع یا میل یا فای جراحت و وجود شئی خارجی باقی در او است
نمایند که کوله با بیکر جراحت باشد با انبر و دیش او زدند و در بعضی اوقات
کودن جراحت کوله لازم میشود از آن جمله چون شئی خارجی در جراحت باقی ماند
یا از ضربت قطع عظمی مکتور گردیده و بهیچ وجه خروج آن ممکن نباشد —

تا بی شکایه که لایحه ای او را عضو مجروح را منضغط نماید و گردیده باشد

نقون

علی و شرط سوزنا و زانکر ساخت و در صورتی که علیل را تضعیف غرض شود و
نقص صغیر باشد باید او را در موضع معتدل و معتدل مانند چای و سبیل الطیب بکشد
و شکر و کافور و افیون و امثال آنها استعمال نمود و هم شربت مطبوخ نباتی و
لب شیر یا صابون این علت را نافع است —
و اما مله از کزیدن و اعلا فکات مرض عقوقی نباتی و سبیل غرض شود و شخص
دیدند با وک و مله در شهر یا شهرت کلی دارد که بواسطه عروق و شبکهای
جلد باشد که در کماله اعضا وضع عقوقی و علیل را کماله حتی نوبه ببرد
و باشد که شبکهای جلد بواسطه موضع مله و بریم نشسته شکر کردند —
و اما علاج او معتدلان است که در دفع عرق بیان نموده ایم باید آنکه جوهر شاد
همراه داشته باشد و بعد از کزیده شدن فکری موضع مله و علیل را که شکر
روی بخورد و چون مدتی از کزیده شدن گذشته باشد مالیدن روغن آب
دلالت و امونیک حصول که عیار از جوهر شاد است نافع و هم شربت نباتی و
و چون نمای منفصلی مانند نوبه غرض شود اگر چه نوبه نیست بلکه از جوهر کزیده
شعری کلی حاصل خواهد شد —
و اما دفع مار و حشرات و باید دانست که مار از این دین صنف است بعضی آنها
سمیت بحدی که در ساعات هلاک سازند مانند افعی و شعبان و بعضی دیگر
در دوزخ

دوسه و زاین ما از اذیت اعلی در ناب جو فاست که در خلف هر یک غده عنبلی
از طوط و افعال و آن رطوبت نیست مگر در طوط و دیگران از استیج نیست
و از لذتشان اسبی خرگوش روی نه دهد و بعضی از اشخاص استیج مایه
اثری نماید بواسطه آنکه بدن آنها استعداد قبول استیج و لذت را مانند ناکا
کسی است نوبه از مار مله و عروق کزیده و نبات باید بدارد بیکر کرماری و از بیکر استیج
او در این شخص مایه اثری نماید با بسیار که و هم چنین کسی که بخوردن سم القار
عاده باشد از کزیدن مار و سمیت او متاثر نگردد اصلا و در این دو جمله اکثر مملکت
هند با ناک و افیون ایشان و هم باید دانست که در معده رطوبتی شود بیکر در که
کفایت بعضی از سموم را فاسد میکند و نوبه بیکر هیچ اثری توانست نمود و این
آنکه اگر کسی بوزن یک مثقال از غده سم مار داخل نموده و بخورد و بهیچ متاثر
نگردد بخلاف آنکه اگر کسی نبات یا سبیل بدمد و روبری و برین بعضی از غرض او
چنان باشد که از مار کزیده شده و بهیچ استیج و نوبه بیکر موسوم بیکر که در وقت
سختی شربت او و مثقال درید و بهیچ اثری ندارد و اما اگر شکر کزید و از این شعی
الوده و با او عضو بر اثر روح سازند و القور هلاک رسانند و از این جهت است
که بیکر زخم مار بهیچ نشویش ندارد و اما از کزیدن مار و رومی مله و عضو
ما وقت بمرسد و در حوالی موضع مله خون مریخ و منحل گردد و بعد از آن است

دو ساعت بگذرد و از آن موضع باید ناکهای جلد بفریب بد و در این حال
طلب و با راعضا تضعیف نفس و نفس شوا از کزیده و لون جلد صفر ببرد
با بر اعضا و در بعضی شوا و اسهال رموی غرض شود و علیل را غشی است و
و با انور فلپ از کزیده با زمانه و الحفاء حرارت غریزی او کزیده و بجز
و اما علاج باید از موضع مله و عروق از این عود و ادویه استعمال نمایند که مالیدن
کفایت و اثر او را تا آنکه فریاد مخصوص بیکر بختیم مار معین نموده اند بکار ببرد
تا آنکه شعی نمایند که فریاد علیل بخیل برود و از ضعف بدن هلاک نشود و لهذا
باید اول موضع مله و عروق را بپوشانند و با او عضو را شست و مایه و با او با و با
حکایت و با و گش نمایند و آن عضو را با دهن زبانی بپوشانند تا آنکه موضع مله
از فلپ با جوهر شاد و با جوهر شکر و و ناک و کزیده یا لایند تا اثری با حاصل شود
و اینجا بیکر از اسلامیات مله و عروق کزیده و اسل آنکه فله و انور انور و قطع نما
و بخرین نباتات و این است که بیکر بدم سم القار است کدم و با فکد سائید شش فکد
نموده بهر چهار ساعت یکبار از او اصل فرمایند و بپوشانند و عقوقی بدن و عقوقی باید در
معتدل استعمال نموده مانند شکر و کافور و مطبوخ سبیل الطیب و افیون و نباتات
و امثال آنها
و اما کلب و جوارنا بیکه از جنس او بسیارند از کزیدن آنها مرض بد عقوقی علیل

غرض شود و لغو خوف از آب و اشیاء مایع و سمیت این حیوانات در اغلب احوال
انهاست که بعد از کزیدن و بجز روح خود از رسیدن لعاب مذکور بجز
اسبی عظیم روی دهد و هلاک سازد و بهیچین انسان در حالت غضب
مفرط و طوط دها نش سمیت بمرسد بحدی که اگر کسی بیکر دنا باشد که هلاک
نماید و اگر کسی از سم کزیده شده باشد در حالت جنون دیگر بیکر بدارد و سمیت
از آن شخص نباتی شربت بخورد و عود و از سمیت بپوشانند همیشه جنون و لغرض
روی هم خواهد شد بلکه مشعل نیز استیج شربت نماید و غیر مشعل نیز استیج بیکر
آنکه اگر کسی باشد بدین کار کزیدن سمیت و با او چند اعراض هم بپوشانند بعد از
کزیدن جنون غرض او خواهد شد بخلاف آنکه کسی عارف نباشد بمثل است که سمیت
بهیچ حیدر و اثر نموده و نبات باید با افعال غرض خوفی است و با او بر و شمشاد و
بر بیکر از جنه حفظ صحت لازم است که عالم بر علائق جنونی است و با او باشد لهذا
بعضی از او را در این میان سمیت استیجی آنکه ناید شربت و سمیت ارد علما این
او این است که او را چند روز معوی کزیده و با او اشیاء یارده بپوشانند تا آنکه قابل
تغذیه نباشد چون بشم و بپوشانند و امثال آنها بخورد و دهان را بپوشانند و با او آنکه کسی
از هوا براید و در بیکر موضع فرای بیکر و باشد که از آن خوف نباشد و مال خود را از
تخصیص ندهد و بعد از چند روز که بدین حال گذشت حرفی شد با زخمیها است

عروق

ظاهر زبان را او بجز دارد و هافش خشک و موهای بدن بر خیزد و لاخر کرد
 و دست خود را در مابین پای نگاه داشت تا شفاف بد و تا آنکه خشک شود و عذاب
 منتهی کرد و بعد و بعد و قاعه آنکه از اول دیوانگی ناده روز و در بعضی از روز
 پیش از آنکه تمام و قسم ثانی از آنکه دیوانه آنکه که شرافت ندارد و حرکت زیاد نماید
 لکن اگر کسی بگوید همان حال آنکه هر سید که سبانی را و علامات او و عینه علام
 فم اول است الا آنکه در این سلسله نام و بجز کرد و در صفا فی یقین و بفرودین را
 او بجز دارد و باید دانست که سلسله نام و هوای بسیار که میسر در دیوانه بشود
 بخصوص سکن ثنائی و هم اگر کسی از اجتماع با شراب ممانعت نماید از فرط
 عطش دیوانه خواهد شد و اما چون سبکی بتواند که اگر دراز شاهد حشر
 او حکم می توان کرد که این سلسله دیوانه بوده باشد و هم باشد که جراحت و مانند سایر
 جراحت زود انجام پذیرد اما شریف باقی در او مورث خون میشود که در
 او ایلام نماید و از او طویلی کمال سیلان نماید و جراحت غیره کالی بدل گردد
 علی ای شکر بعد از ۲۱ یا ۲۲ یا ۲۳ روز بعد از گریه شدن موضع ایلام
 بافت و جراحت آنکه شد بیکدیگر می رسد و منتهی کرد و اگر ایلام نماند زادت شود
 و در اینجا علیل را علامت موضع عوی می خواهد شد - از علامات وضعی
 این است که موضع مجروح خواهم ایلام بافت و خواهم بافت و منتهی کرد و با وجعی

صورت

و حرکات عضلات و عضو مایه و تورم غرض جلد را و مایه را و اما علامات عوی
 این علامت هم فراط و کماله اعضاء و صلاح شد بد بلکه از صور و صورت نشاند
 باید با گذر وقت عین و مایه خونی و در خواست عین و صورت سبکی و بی
 حجابا بر خیزد و سر کشد و چون چند روزی بد بقیال گذشت بجز شد بد
 چنانچه این هر سید و اعراض نشستی را و از اعراض شود و سبب عضلات حلقه
 منتهی کرد و بد که آب تواند نوشتید و بدین واسطه اضطراب عین هر سید بد
 انجند دفعه نشستی و اضطراب بیکدیگر نماند و چون با زاب بلند با صدای آب بشود
 با روشنایی چشم او بر خورد در دهانش رطوبتی هر سید نشستی و اضطراب عین
 و بدین حال بول رفیق و باشد که هر سید و از آنجا که صاحبان این
 علت را با غلبه بایست و از اکل غذا به مایه تصرف دارند لهذا حکما ابد و
 فوی نامیده اند و از بعضی نفر از آب و ۲ ساعت نام روز بعد از عرض نشستی
 علی هذا بگویند و بحال غشی نخاده بین و اگر صاحبان این علت را نشستی نمایند
 و بجز کند و بعد از یک از اعضاء نشستی نماید و اما علاج اسلم شود و در صورتیکه
 سادات ملذوع گردیده باشد قطع عضو است قبل از آنجا و سبب با عضای مایه
 و الا لازم است که مایه و عضو را با رطوبتی حکم بشود و موضع ملذوع را با رطوبتی
 فوی نموده و با این نماند محشر باشد و مایه را و سبب انحراف و طریش را بر دارد

افتد و از شدت نشستی عضلات فکی وجود آنها نکودن ممکن نباشد با صلا بیک
 کشیدگی او و در حال نشستی بد بقیال بول و بر از عوی و لعاب دهان صلا
 کردند و بوی نشستی و اختلاج و وجعی شد بد در سبب اعصاب هر سید و با لآخر
 دائم و بر فراماند و علیل مضطرب شود و بخواب رود و بعد از آنکه عین
 هر سید بد و بعد بعضی چنان باشد که از آنجا مایه نشستی مانند انحراف کشیدگی
 شده از آنکه دیوانه و اما در هنگام ثالث نشستی در عضلات صلا و حجاب عاجز
 هر سید و بدین واسطه نفس و در او شرم داخل روی داده و هلاکت رسد و اگر
 چه در ابتدا این مرض قوای نفسانی بخیر می باشد بر فرزند لکن از آنجا که هنگام ثانی
 و ثالث زایل کردند و بجز در جمیع حالات خلف است و اغلب در دو سه روز این
 علت صاحبان خود را هلاکت سازد و نباید در پیشود که با هفت روز طول کشد و چون بعد
 از آنکه صاحبان مرض گران نا نشستی نمایند جراحتها به بعضی در لفظ به بعضی بخت
 دیگری را لاک مانده او شهوت نخواهد کرد بد -
 و اما سبب حد و این علت چند خیزد از آنجا که جراحت زاده را و در اعضا
 سبب در صورتیکه عصبی نصف مجروح شده باشد یا آنکه جراحتی عصبی از اصابع
 تحمل بیکدیگر رسیده باشد یا آنکه شئی خارجی با اثر شده عصبی را جراحتی باشد
 که از اعراض خواهد کرد و اغلب سبب این مایه جراحت این مرض غرض شود

و از معالجات بگویند آنکه روزی دو غوب موضع ملذوع را از ذهن زایل بجز
 نموده و بعد از آنکه در غوب بگویند که در غوب زایل بافت نماید نام روز تا بعد
 از آنکه خون غرضی که در جمیع معالجات بی ثمر هلاکت خواهد رسید -
فصل ما سبب از بایست در بیان مرض گران نا نشستی جراحتها غرضی
 با اسباب و افنام و علامات و علاج او این علت خالی از جهاد فیه نیست -
 فیه ای اگر اقسام است بویانی به ناموس نامند یعنی نشستی و وجود جمیع عضلات
 بدن قسم ثانی را که امیر این ناموس نامند عبارت از نشستی عضلات فاقصه اعضا
 بطوریکه علیل بسلام مغوس کرد -
 و قسم ثالث را که این ناموس نامند نیست سوائی نشستی و جمیع عضلات با سبب
 و قسم رابع را که این ناموس نامند عبارت از نشستی یکجانب بدن و مغوس نمودن او -
 و اما در فارق سبب این علت با سبب معالجات و با طبیعت و منتهی علی الحکم کان
 هنگام در جمیع مایه در هنگام اول اختلاج در عضلات حلقه و عین
 هر سید او از یکدیگر و بعد از آنکه عین هر سید و سبب در لاک نشستی ظاهر
 باشد و عضلات حلقه منتهی کرد و قاعه چنانکه کرد با یکجانب جراحت خشک
 شود - و در هنگام ثانی علاوه بر اعراض مذکوره و از آنجا که نشستی در جمیع
 هر سید و بشره ازاله خود کرد و علیل مغوس شود یا بجز کرد و در بعضی مایه

اندر

و همچنین شد عصب ایشان و سر را خوردن در دهان آنکه بدین کرم بود و کرم را کز
 و اما علاج با باد که دفع سبب بود مانند آنکه اگر سبب و بقاء شیء خارجی باشد
 در جراحت و از این رو اند و هرگاه سبب نماند باشد جراحت را بکافند علی بن ابی
 اذاله سبب نماند و با آهن نماند موضع مجروح را و از این رو اند و چون بر این مرض استعمال
 نیست لهذا با باد را عرض از اول خورد و بجهت این مرض شد و وضع هیچ نفع و تغیر
 بدن در تمام حاد و ضرب کلل و افون و مرقون و کافور و شک و بعضی کما
 دمای موسوم با سید پرو سبت داده و نافع اخاره و از عجاایان کما احیان
 از علت مختل نماند از افون میگردد بدن آنکه سبب از او دانه اثر نموده و از
 اعضای ایشان از خود سازد مانند آنکه مشاهده نموده ام که صاحبان مرض کرازد و هر
 دو ساعت یکبار افون داده اند و علامت عینی از او ظهور رسیده و بعضی از آنها
 انقباضی میقدار عظمی استعمال نموده اند

باب ثانی در معالجات آنکه از او مشتمل است بر بارزده فصل

فصل اول در جراحت و آید بر اس و الا که مانند محتاق و جبه و امین و نفس رطوب
 و اما جراحت محتاق یعنی جلا کاسه و این جراحت هرگاه با علوی دیگر ترکیب باشد
 مانند با جراحت بعلایات که با لایام پدید بدین قسم که وی طرافش از تراشیده

نکند

نماند با آنکه او را بپوشند و از آب بر نهاده و مکرر بدان موضع خندند با دماغ
 منور و نبود و هم باید علی را چند نوبت بپوشانند و من حصول مرده و سحلاب
 او جراحت را با شمع فاسقون بپوشانند و از استعمال آینه حاد اجتناب نمایند
 از خوف همچنان و میل دم بدماغ و آنجا آنکه شرابان صلیغ با جبهه یا حاد مجروح شده
 باشد از بین و انضغاط سبب آن دم خواهد شد و هرگاه آینه حاد به موضع مجروح
 خندد با نمل یا بجهت کرم که در جراحت دارند با این جراحت امتدادی در هرگاه او معاد باشد
 در اطراف جراحت انقطاع و جرحی عارض میگردند و با جبهه یا جبهه سبب باشد
 داشته باشد و در مجروح در این صورت جراحت بفرجه میل کند و جرحی عارض شود با
 صلیغ و همدان و فیهان و غیره ترش غش

و علاج او این است که کف نموده و موضع علت را نوازشانند و بواسطه سهولت سبب
 از سبب مکرر و عکس فرکی و اشال آنها معده و معالجه از ارض و اشال ساخت و جراحت را
 از کفایت و اشال عاره پاک دارند و در صورتیکه سبب ترش غش را بر سر و این
 و در عارض و بواسطه نماند با عرض مذکور هر سبب باشد با آنکه بدن و نامل
 جراحت را بکشانند و ماده را با استعمال قشریات دفع نمایند با سایر معالجات آنکه ذکر کردیم
 ام و آنجا آنکه از سبب یک قطعه از محتاق از موضع خود بر داشته شده باشد بجهت علاج
 لازمست که آن موضع را شست و با شمع فاسقون بپوشد و بر و هوائی که شستاده و با

و با نغادی که با او را بپوشند تا با ناط نگیرد و اگر از قطعه از محتاق بواسطه
 زیاد منصفه نشده باشد اغلب بطرفی بسیار نماند و لیکن چون لایام نباید
 و در تحت او مد جمع شود بدون نامل آن موضع را کزوده و ماده محاسب را دفع
 نموده با از نغای و اسپی و وی هد و در بعضی باشد که یک قطعه از محتاق
 با نمل سافط و استخوان از موضع بر همدانده و فاسد کزیده تا بل کزیده آنکه
 در محل او کرم بر وید و اصلاح پدید و باشد که از سبب و وضع قطره و در عارض
 دماغ میل عارض شود با نمل و این نامل با اما س باشد مثل اند و طریقه
 با از دم اگر طریقه باشد بجهت تحلیل آنها باید و در فیهان از سبب ترش غش و بر و
 آنها اند و از نمل با در عارض نماند و اگر دم باشد با نمل که شکاف دم مشتمل
 در جوف آنها را دفع نموده و اما جراحت جبهه را منقسم نموده اند بجهت آنکه از سبب
 و از ماده باشد با از این قطعه و آنکه جبهه و جراحتی با او و قطعه از محتاق
 کزیده باشد از نمل جالی از و فیهان خواهد بود و با چنانست که قطعه از محتاق
 کزیده باشد از نمل جالی از و فیهان مکرره در موضع خود بر قرار نماند و با آنکه
 فرجه باشد و اما در صورتیکه سبب جبهه و جبهه و از نمل با نمل عارض
 دمی که از نمل غلیظ بد و پیوسته اند منصفه و از نمل و انصاف دم در این
 موضع آنها بپست و بدین واسطه بعد از چند روز علی الاصلایع شدیدی

عارض

عارض که در دماغ هر طرف و نمل بر اس و فلق و اضطرار عظیم و عشیان و غش
 و صلابت بنض ناحیه همدان و بعد از این عارض عرو و بار ظاهر و عارض
 و هلاکت کردند و اما علاج او این است که ضد التهاب معمول را در فیهان کز
 و از اساق علق موضع علت و خلف از نمل لای و سبب و با استعمال سهولت
 ماده را صرف و با معامیل دهند و بعد از آنکه از ظهور بعضی علامات سبب
 نموند که در موضع منور مد حاصل شده لازمست که با استعمال فضیحات
 و محلات ماده را تحلیل دهند و اگر تحلیل زد و سبب هلاکت باشد و قبول بعضی
 از اساق از این نمل جانی است که آن موضع از کاسه سر را سولایع نموده و در موجود
 او را خارج سازند که با نمل از نمل خطی و از نمل نیست و از نمل با نمل که میماند
 شراب نمل نمانی و فساد بر علت از کاه کاهجی عکس فیهان چون نعلین صلب
 که در دماغ در صورت عارض یکی از عارض مذکور که ظاهر شود از خوف عارض
 این دم و فساد و باید بجهت عرق خوش کشیده با کرم نموده مدتی مدید ماده را
 دفع و منصرف سازند

و اما جراحتی که از نمل فطامی جبهه و از نمل و در دماغ خارج خواهد بود اگر
 چنانچه آله مذکور شده و نمل باشد استخوان را قطع نماید بدین آنکه براده
 با جراحت از استخوان را بل کزیده و دماغ را منصفه سازد و در این حال نمل

علاج باید بود و نه با بر دم بکار داشت از طلا نه با دوا و اساق با طرف
 موضع جرح و جراحت را با قنطاریق پوشند تا التیام پذیرد و اما اگر الله قضا
 ضربه کند باشد بشود که چند باره از عظم جرح دماغ فرو نشیند یا آنکه از طلا
 قناری عظمی ظاهر باشد لیکن طبعه داخلی جرحی مگسور گریه دماغ را منضبط
 و در اینجا با طلا نه که معالج از علی نه با ناسون که عظمی که بشود براده عظمی کو
 و دم بچند که از دم عروقی منسلع موضع جرح منقطع گریه دماغ ساخت و با
 قنطاریق جراحت پوشیده و نباید مگر در دماغ التیام پذیرد و با باشد که
 ضربت بچرخه وارد دماغ و دماغ مگسور گردد که هیچ علاج پذیر نیست و مع
 هدامه فریاد است بواسطه آنکه در اینجا با وجود بر آنکه از ظاهر بواسطه
 استیغابان نیست و با آنکه قاعده جرحه علی هلاکت رسیده و هم باشد که موضعی
 از جرح مگسور و کاردی از آن موضع مگسور باشد دیگر در صورت قطع مگسور
 دماغ را منضبط سازد و با بنوا سطه عوارضات دماغی ظهور رسد بجهت علاج
 باید قطع مگسور را با غایت مدد و از این بل ساخت و اما جراحتی که متین باشد
 دانسته که اگر از این قاعده با قطع از عظم مگسور ضربت بر سر وارد باشد خالی از عظمی
 نخواهد بود با چنانست که متین را منقطع و با منصلع سازد و با از شدت ضربت
 از جرح جدا گردد و با منوم شوند و با از انصاع عروقی دم بقضای آنها انصبا
 باید

باید و با آنکه بریم نشسته و منفرجه کرد چون جراحتی را باید جرم دماغ را و موش
 سازد و با خطر ناکست
 و اما علاج باید و با با غایت ناسون یا شهابه منضبط خواهد جرم دماغ باشد و خوا
 در این برود و اگر ممکن بود که در لایم که جراحت را با یک تانید با با از طلا
 الزام جرح را منقبوب نموده و شقی جراحتی را با طلا باشد و در قاعده ملاهی بکار
 داشته و موضع جرح را با قنطاریق که پوشیده و ادویه دماغی برسد و دم استعما
 نماید و هرگاه جراحت بریم نشسته باید قنطاریق عود که برای تحلیل برود و با
 عجب نماید و در اینجا با از استعمال محققان مانند با هک و مطبوخ مان و زور
 مگر محلول در عرق جرحه دماغی کلی حاصل گردد و در بعضی جرم رسیده که کلی و به
 را بر سر آمده و در جرم دماغ نوبت نوبه بدو دانسته صاحب خود را هلاک سازد
 با استی از او رویی هلاکتی صورت حق و نمان و عرق و مع و نشیخ هلا
 شد — **فصل ثانی از قنطاریق** در سر با و او جرح را از شدت زور
 جرم دماغ را انقباض و بسبب از عکس صدما فی است که جرحه را از طلا
 از ضربت و سقوط و غصه و انقباض آنها مانند آنکه اگر از ضربت قطع از عظام
 را مگسور و فرو نشیند دماغ را غشی و از طلا و موش و دم سازد و همچنین
 در هنگامیکه ماده در بطون دماغ وجود شود با از شدت ضربت و انقباض

عروقی انقباض منضبطه بدماغ و این واقع و مورت فورم ایشان کرد علی غایت
 انورم با طلا و این من است و بی شقی تحلیل کرد و اما غایت طبیعت ماده موش
 را بر مبدل کرده و شجر خواهد نمود
 و اما درم حاد است تا غایت نیست که بعد از ضربت با وجود یکی از اسباب مذکور
 بجهت از جرح دماغی بدید علی را عارض شود با خوارت ملین را س هلاک
 و صغیر نیز با صلا و غلظت او و کاهای بسیار بر عرق کاهای بسیار بطبی کرد با
 استغناء از اعضا و بجز بر آنها و اگر دردم مذکور منفرجه شود صاحب و از انقباض
 در عضلات هر رسد و نبض صغیر و غیر منظم گردد با انقباض حله و ضیق القصر
 شده علی را هلاک سازد
 و اما درم مزمن است تا غایت چنانست که دوا با چهار هفت بعد از جرح عارض
 شود دماغ و علامت آنکه معده و سر و نبض بسیار باشد که در سینه انقباض
 موضع عکس و در جرم مبدل و منفرجه کرد
 و اما درم حاد جرم دماغ بعد از ضربت عارض شود با صلا و غلظت و غلظت
 اضطراب و سه مفرط و بفرق و غلظت و در عین و خوارت ملین را س و
 املاء نبض و صلا و غلظت و از علاج عضلات و نشیخ و درم بود اعضا و
 هلاک و بعد از انقباض تحلیل را به غرض انقباض شده و هلاک شود —
 و اما

و اما درم مزمن دماغ را علامت تجوی خفیف و غصبت که بصورت نشیخ
 توان داد آنکه صلا عارض شود و عضلات بدن منفرجه شوند و بعد از انقباض
 اعراض ماز که ظهور رسد و صاحب خود را هلاک سازد
 و اما درم مزمن است تا غایت نیست که بعد از ضربت با وجود یکی از اسباب مذکور
 نکوت و اگر تحلیل برود و مده از او حاصل شود و جرح او ممکن باشد از تحلیل
 هلاک سازد و همچنین و در جرم دماغ زاید و بی خطر ناک است —
 و اما علاج باید آنکه بعد از زود و صلا بر سر از خود عروقی بر سر را مگسور
 و نباید با ضرر و مگر دارند از قصد مگر برید و با طلا با و دماغ ظاهر طلا
 علوی و سینه از طلا و ماء مشلوع بماده که بقوی کلی موجود است صفت تلخ و صغیر
 بکشد شوره جرح و نشاند جرم مگسور و جرح را با طلا و با طلا و طلا و طلا و طلا
 بر سر طلا نمایند و از این با با است که جرح همان بعد از دم آلات ظاهر را س مبدل
 فده سینه از خوف آنکه مازاد و دم با با دماغ سر بر نماید و اما در صورتیکه
 دماغ با انقباض و موش و مگر درم حاد جرح مگسور و مگر درم حاد جرح مگسور
 کلیس با نمایند شاید درم تحلیل رود و اما اگر با وجود بر این نمای عکس خفیف
 نباید دانست که بر آنکه طبیعت ماده موش و در بر مبدل ساختن با خواهد ساخت
 در اینجا با جرحی علاج آنکه با از مدد و الزام موضعی از جرحی انقباض نموده

دارد یا انتری بیرون آید و هرگاه شی خارجی در دام القیاط نشسته باشد
بهر آنکه غشاء ملوک در منشور اخضر یا سانی اوله خارج ساخت و در بعضی
کمیچند موضع از نایج غاده و فاصله ما بین آنها را یکایغ میچند و ما بعد از آنکه
پنبه یا کلان آلوده بدیمنی در موضع غاده و یا رفادی ملائم بیند و بروی
سختای کشاده و یا آب سرد مکرر ملائماید و روزی در وقت رخاندن او را
باید نمود و بجهت این صریح را و گفتار اند که با استخوان تازه در موضع برید و یا
جلد سخت و در تحت او قاعه ایقی هم زد که پوشیدن موضع را و چون شروع نما
یامدن مده نماید و اغلب یاشند که سد و دندند و هرگاه با وجود براین عمل
علامات و اعراض فشار و صدمات دماغی نیکین نباید دلیل است و بقای شی
خارج در دماغ یا ابتدائی در اعصاب و اگر دریم فیهی منبتی از موضع بالا آید
مقویات باید بکار داشت و باشد که در غشاء عام القیاط حین آید و سبک و در
که با الهه رسید مانند فارج برآید و باید و در بین صورت قدری سنگ جهم
مانند با یا سر یا و زاشت و یا با یاخا او را قطع نمود و چون بعد از دفع این موضع
زک الشرس شود زکرات که با غشاء زکرات قدری آید و پوشند و بعد از آنکه از
اعراض عمومی خصوصاً دره براس از دست مجهول این است که در کدما با این
و باشد که ماده آنها از باطن میل ظاهر نمود و میل غدا می بدو منفرجه و میل

۷۹

شود یا آنکه ماده با معاء منصب و با باز خارج گردد یا آنکه بواسطه او عمل زائده فی
عارض گردد و هلاک شود و معالج لازم است که بعد از ورود روضه براس هرگاه
از جانب کبد وجع روی یابد بدون فاصل زانو داده و کمال استعمال نماید و چون
بیبند که بعد از ظاهر برآمد و مستعد است با بخار دبا بنش روی دمل را بکشد تا
ماده خارج شود و در جمیع آنچه بیان نموده ایم در علاج همه عوارض باید فاصل
روز و چون دیده شد که اثرات تجربی صاحب خود هلاک یا بخون یا مقولایع و
آمدن فوق الحالت و این تألیف عمر العالجلند -

فَصَاحَاتُ سُرْمِ نَابِ قَائِمٍ فِي دِيَارِ جِرَاحَاتٍ وَارِدَةٍ بِرُفَاتٍ وَفَصَل

او اما چون مقصود دایان علی الشکر حر الحان از اثر شوق نماید لهذا باید در صورت
امکان از هیچ نوع دواهای اهل روز نبرد و در حران حان خوب وارد بر حاجان باشد
و باید نمایند تا التیام پذیرند اما حران عرضی و از احکام بخیر بوده و حران و
بر حاج و بعضی از خوب و واجب باشد تا گفته اند که در بد چشم باز نماید و لهذا در
بعضی از وفات حران و از احکام است نمایند تا التیام بطرفی شریب که بسیار از انوار
انها جن باز نمایند با بالعکس که مطبوع شود و در حران وارد و از بواسطه
گرفت شد و بعضی از جمع نمودن صیقل است و باید بخیر بعد از هیچ نوع
مدری به برضافت دندان نهاده و یا التیام دهند و حران وارد و از هر ایاض

109

خارجی دارد از این مهلکت و اما جزئیات داده بخیر باطل و باطنی دارد
 باید بعد از مدتی در خارج و در این شش از موضع شروع خارج و باطنی و پاک
 وضو التقی شد بدعا و ملاک کرد و در این موضع شروع و خارج و باطنی
 آمد باشد باید از کد سبلان دم نمود و اینجاست از این جهت که
 با اینجاست بدعا و سرفه عظیمی و سرفه در این موضع و در این موضع
 پذیرد و چون فاعله است که با اینجاست سرفه و شش شد بدعا و ملاک
 است که بدین فاعله شد نموده و کلل مرتفع باشد و اینجاست بدعا و ملاک
 که بعد از این تمام اینجاست شد فاعله و سرفه و ملاک و اینجاست

فصل سبع از بابی در ذکر جمادات و اوردن برحق و آلات و افعاله

بدلو و انحرافات پا برجل و عضلات و پا بر او عیدم و اعصاب و پا بر نخچه و
مهر و نخاع و از دم باید انحرافات جلدها را با غشیه مع خاخنو با بد التام
داد و مو الهب باشند که از غده او غرق می شود و منکرش نکردد و انحرافات و خارج
ظاهر را نیز با شمع باید بست و از فشار ملایم سد سیلان نمود و در جراحات غائر
غرق هم که عرق می جوشد باید کشیده شود که کشش و منکرش نکردد و بواسطه سیلان دم
علیل زود هلاک خواهد کرد و چون جراحتی بر عصب رسد و بعد از زاری باید از آن
گرفت و بزر عارضه نقص هلاک بپیکرد و همچنین چون عصب جراحتی را خارج

۱۰

۱۵۷ فصل نهم از باب ثالث در بیان جراحات وارده بر صدر و این جراحت ظاهر است
 که بقضای صدر می رسد و با غائر که بقضای مذکور می رسد اما جراحت ظاهر او را
 آنکه در سایر جراحات ذکر کرده ایم باید بود و مواظب باشد که در جراحت مذکور
 مبادا بقضای صدر منصب گردد و موردت اعراضی عظیم شود لکن در جراحت مذکور منضم
 که بر صدر وارد آید از الخوف عظیم است چون در فاعله و در جرح و در موضع و در نفس
 الدم از او عارض می گردد و لهذا باید از استعمال او و بهر ذراع و دم و غصه و خجاستها
 نوزید و بدانکه در جراحات غائر صد که خوف از این باب است که دم بقضای جرح منصب
 و در راه منضم و از کار بیدارند با آنکه جراحت بر جرح می رسد و باید بواسطه غایت
 کرد و جراحت غائر صد و با غایت میل یا اصعب با او شده هوای نفس از موضع
 جرح و بقدر اطراف او و از منقب النفس نفس الدم باید استنباط نمود و هرگاه نفس
 الدم نباشد دلالت بر آنکه غشاء عجب می باشد جرح شده جرح می رسد و این جراحت
 چهار قسم است اول جراحت غائر و ثانی جراحت غائر و جرح می رسد و این جراحت
 با سبیلان دم و از جراحت غائر باقی می ماند و این جراحت قسم اول نادر و جرح می رسد و باید
 او را از فورم باز دارند با استعمال دویه و فاعله و دم و اصعب با او شده با الفعل و ثانی
 دلو و دم و نوشیدن کلیل یا شوره آنکه جراحت با شمع و غلیظ و لب و بوی
 قدری بنفشه و یا نوار که از کف انباشته اند پس در وقت بی جراحت

صدور

۱۵۸ صدر که شئی خارجی از کفوله و امثال او بر آید از ضلع مکه و فر و نشانی باشد
 و بدن بواسطه علل ایام منام و از موضع جرح مکه کبر منفع که در دم است کبر
 میل منضم موضع مکه از آنها از اضمحلال آنکه عکاف و یا انبر و کبر منضم نشاند
 و قسم ثالث که با سبیلان دم است و سبیلان او را از جرح مکه کبر منضم نشاند
 اضلاع با شریان داخل صدر و با انجم رسد و با از جرح عظیم صدر می رسد و
 جراحت انباشته دم با بقضای صدر و با انجم رسد و با سبیلان نماید و از علامت او این
 است که لون بشره با خضرت صغیر می رسد با سبیلان در کوش و عرق می رسد
 و باشد که بواسطه انقباض و منقب النفس غرض و باشد که علیل الخف نماید و
 منضم جرح منضم است و شوار است در صورتیکه دم از شریان و بواسطه ضلعی شال با
 شناخته میشود بدینکه بعد از جرح او را و مخلوط نباشد و بدینکه بعد از جرح او
 لازم است که کبر منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن بواسطه جرح منضم می رسد
 سر هر هم کبر منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن بواسطه جرح منضم می رسد
 کبر منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن بواسطه جرح منضم می رسد
 با از جرح عظیم نماید و در وقت غیر شال باشد غائر است که علیل زود هلاک می رسد
 و هنگامیکه که نفس الدم بواسطه جراحت وارده بر جرح می رسد با سبیلان دم
 که معالج جراحت ذراع و دم بکار دارد از قصد مکه و فر و یا با زام نماید و میرا

۱۵۹ و این بر طبیعت در کتب جمیع و نگاه با آنکه منضم می رسد و منضم می رسد و بدین
 جراحت وارده بر قلب سبیلان دم و لودم و هلاکت لکن با در بدنه شال
 ظاهر فلک که انباشته می رسد و منضم می رسد و منضم می رسد و منضم می رسد
 عظیم و در وقت هلاک می رسد —
 فصل نهم از باب ثالث در بیان جراحات وارده بر بدن و الاث و فاعله و دم
 و این جراحت با ظاهر و با غائر است غائر و منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 و با آنکه جراحت با غائر رسد و با غائر است ظاهر هنگامیکه با و ناریت و در آمد
 باشد محتمل است که در وقت شال با او جرح عظیم و منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 بجای علاج باید در وقت و با غائر و دم بکار داشت و اگر غرض عضو جرح منضم
 باشد جراحت را بکشانند و جراحت منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 کبر و کبر با یکی از احشای از دست و خوف عظیم دارد و هنگامیکه که ضربت بر بدن وارد
 آید با وجود آنکه از ظاهر جراحتی روی نهد لکن از شدت ضربت می رسد با سبیلان دم
 و منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 اگر جراحت ظاهر جرح می رسد با سبیلان دم و در بدن بواسطه جرح منضم می رسد
 خوف آنکه مبادا در دم بصفا و سرای غوره و موردت غرض می رسد و با سبیلان دم
 ظاهر با این باشد یعنی و منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم

۱۵۹ میل می رسد و هرگاه در همان جراحت مورب باشد که هوای غائر جرح می رسد و بدین
 و منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 جرح و در وقت شال با او جرح عظیم و منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 بر بدن فاعله و دم و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 خود با زمانه و بدن بواسطه نفس عظیم می رسد و منضم می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 و چون این حالت منضم می رسد با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 از زمانه شدن که طرف صدر است بقدر و صلا می رسد و با سبیلان دم و در بدن
 زدن با آنکه که با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 بقضای جرح منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 رسد با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 اوفا که لازم میشود که جراحت با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 فرج منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 چون ممکن است نفس را و دم و منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 علاج لازم است که ادریه و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 لازم مانده و منضم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم
 آب سرد بر صدر ریخته که لازم می رسد و با غائر رسد و با غائر است و در جرح جراحت منضم

بدن

کوده و سبع سازد و از تاج مجھولی جراحت بطول است عین شدن بر منقح اما جراحت
غالبه بنهایی موضعی از جمل امعاء را وارد نماید فاعده خافست و ریحی تمام است
احشاء عارض شود و منصفه هم باشد با صلابت و کشیدگی صورت و بر دامن
و غده و صلابت بطن با فوای مجھ علی کج لا رست که در صورت صغر جراحت
و اشتغال بالخلون الوده و بدان موضع فاده و بطرف افراجه عمود و او بر دامن
بکار دارند از قصد و ارسال علی و شر و بکسل و غیره پنج دهن به باب و اما اینجا که
جراحت کبر و صفاتی از موضع جرح فوق نموده باشد باید معام مغنوقه را بر موضع
و جرح فاده نکارهای جراحت را با تاج کشیدی تا آنکه سیکه و وصل سازند بخوبی که از
سوزن سبی بصفاتی رسد آنکه بالذالوده شمع داخلون جراحت و بر روی او بنیخا
و با فوای مجھ و اندوه فاده و دم بکار بند و هرگاه از موضع جرح خرفه از شر
با طحال یا یکی از امعاء فوق نموده باشد مجھ ریحی تا باطن بطن باید بکلی بنوی خواند که
جلد از طرف منقح شود و هم باید علی را که فرمود که در جراحت خارج سازد آنکه
معام را شرب مغنوقه را بر موضع جرح دهد و چون معام مغنوقه را شرب با تاج
مملی باشد که ریحی بطن تواند بود با این جراحت را که لا کلان و سبع سازد معام
پرسشند زیرا که این جراحت معام است غایب با فوای که رفت و در عین سبع
ساختن جراحت خوب باید دقت نمود که با فوای از شر طراحتی بر امعاء وارد آمد و

صلى

صاحب خود را که سازد و اما جراحت که وارد شود مجھ یکی از امعاء مجھ الیام باید
مجبور شود و در بطوریکه در فیل ذکر آنجا که مجھ هر یک از امعاء است قطعه است تا
غشاء مخاطی وسط عضلاتی و خارج صفاتی باء علی هذا بدین طرف مجھ باید کرد
زاند سوزن بهمانی کشیده و قدری در آن جراحت فرو برده و از جانب دیگر
ساخته و طرفین را بهمانا بکشد و بهمانی که غشاء مخاطی و عضلاتی صفاتی کنار یکی
جراحت بخاژی و تماس کرد و به غشاء مخاطی و عضلاتی و صفاتی جانب مقابل آنکه
دشمنان را که نموده و موضع جرح را در فاده نماید تا الیام بدین برود و بهمانی که با او
تجزیه اند بعد از آنکه با بر از دفع خواهد کرد و بهین قسم مجھ نماید که با تاج
بالمره قطع کرد و به باشد و در بعضی اوقات مجھ و یک یا تاج معام مغنوقه را
کرد و باید که جانب فوقی معام مغنوقه را با کج جراحت از ظاهر مجھ نمود تا آنکه
معام مغنوقه با طرف الیام باید و معام مغنوقه را بر موضع جرح می روی فوای و خرفه
معام را از تاج مجھ باید و از فوای و موضع معام می روی فوای و خرفه
که چون با علما مات و لعراض لازم و دم صفاتی و این جراحت خطر عظیم است
سپه اند و هرگاه که جراحت من امعاء معام از غشاء وارد امعاء باشد اما با وجود
دیده شد که الیام با فوای است اما علی بنوی باید نمود که در جراحت معام میان شود
ایم از مجھ و ارسال علی و استعمال دویه فاده و دم و گذشت از اینها باید علی

و اگر غلام است که روزی یک و دو توبه از انشاء امعاء به حشمت نماید و اگر اعراض شقی
علی را عارض شود باید قدری افون در حشمت او اضافه نمود و هم در بعضی اوقات
مشاهده شد که موضع جرح از معام باطل و بطن منقح کرد و در موضع معام
از ظاهر شرب مغنوقه را بر موضع جرح دهد اما جراحت وارد و بر یکد از تاج مجھ باید کرد
از فوای جراحت بر موضع او و الاش صغر الیام سبال جراحت و اندوه و ریحی
صعب در کف این بواسطه است مجھولی که با اینها است و با باشد که در کف
بیشند و از فوای سطر که با و منقح کرد و از آنجا که جراحت کیدی را داشت و هرگاه
عظیم است باید مجھ و جلا استعمال دویه و فاده و دم و تافل و روزی ده
نماید که در دم با صغر اقصای بطن انصاف نماید و لهذا باید جرح را بنوی ۵
خواهاند که با دفع جراحت به ولیک شود و خارج شود -
و اما جراحت و اوده و ریحی خالی از ان نیست که سطح خارج کج جرح شده با سطح داخل
او تا در صورت کج جراحتی سطح داخلی رسیده باشد علاوه بر دم بول بر از موضع جرح
دفع خواهد کرد و با عرض صعب و ریحی که با و نماید ظاهر و بشن و هم
بول امین بخون دفع شود و ریحی اما علی و این است که از استعمال دویه و فاده
و دم و ارسال علی فاده و ریحی و علی را بنوی خواهد کرد که جراحت بول و دم و فوای
تواند جراحت را با بار معام آنکه عموما ذکر آنجا که فوای از امعاء با فوای جانب نمود

وین

و با باشد که جراحت الیام باید و لیکن در موضع او تا جرح هر یک و بول از این نشانه
دفع شود و اما مثلاً اغلب مجھ و سیکه که مملی و فضای خاها جراحت و فوای
باشد و اگر این جراحت صفاتی با سبب با جراحتی وارد شده باشد در حالت خفای
ندارد اما آنکه جراحت سایر احشاء و مجھ علی و الیام او باید و در فوای و دم
بکار داشته و که ریحی از مجھ بنمانه فرو برده و با فوای گذارد تا بول منقح گردد و هم
و اندوه و اطراف مثانه نفوذ نماید و منقحش سازد و اینجا که علاوه بر شرب مغنوقه
بنمانه وارد و در با فوای ماند و در بر و درون تافل نماید و در فوای آنکه
مبادا اجزای غلیظه بول و امعاء در اطراف و مجھ و منقح کرد و به و حشمت مثانی
وجود آورد - و اما جراحت قضیب و این جراحت هرگاه یکی از دو طرف
منوط و دفع شده باشد باید فوای نماید که یک جانب جراحت با جانب مقابل ساق
و متصل باشد لهذا باید که ریحی بول و فوای و با لالوده شمع داخلون قضیب را
بسیچید تا الیام باید و اگر از ضرب و الا فطامی بالمره قضیب قطع کرد و با باشد باید
بواسطه بزرع و فوای و سد سیلان نموده و جراحت را شمع داخلون پوشد و در
بسیچید باشد که هنگام نفوذ قضیب بقوت مجھ سازد و در بول و اسطر فی ضنع
کرد و دم سبال از او بلیان که بخرفی برای خود بنا نموده و در وقت کرد و با آنکه این
خون مجھ و صلابت هم باشد با آنکه شقی جراحتی علی فاده و ریحی با فوای

تمام دست نخواهد داد اما علاج باید کرد و نماند که تری بخاری بول در انداختن و ظاهر در قریب بدان موضع نهاده و حکم کنند تا خطای بر در و باید دانست که در بعضی اوقات میشود که از افادگی از درخت و غیره شیء بجان و بخاری بول بر نخورده و غیر ایشان سازد و بدین واسطه بول بجان نفوذ نموده و مرث فرجه با غشای را که در و در این صورت بر معالجه لازمست که بجای نماید تا بول بجان نکرده و فسادى حاصل نشود و بعد باید که بخاری بول بداند تا از جوف او ادرار بریزد و باید و از استعمال ادرار و بعد از آنکه در و در اهل خوردن تا اشیاء پذیرد و تا خطای که بول بجان منسوب شده باشد باید آن موضع را شری نموده و خوب نشوید و باید باشد که بعد از اتمام این جراحت تا سوختن در موضع جرح باقی ماند و اما جراحت وارده بر بیضه همیشه خطر و زحمت دارد چون نهی را نباید و بیم آنست که از کثرت سبلان مده جرم بیضه تحلیل و در بعضی علاج و التیام باید آنکه ادرار و بعد از آنکه در و در بکار داند و باید باشد که از این جراحت مده کثیری جاری نموده جرم بیضه را تحلیل دهد و در صورتیکه جراحتی بر او عینى نباشد عصب و اعصاب باشد عمل بالماء فانی خواهد شد.

فصل ششم از جراحت باطنی در جراحت وارده بر مفاصل و آلات و درین جراحت باطنی است که یکسب مفصلی واقع شده و یا بظام او علی قی حال از جراحت

نوروز

رطوبتی از او قوام و لون یا ض البیض تشخیص باید نمود و نوع جراحت را بمقتضای این نوع اگر طویلی زرد و لزج مانند ماء العسل از مفصل جاری شود دلیل است بر ورود جوف و داخل مفصل و باید دانست که اصعب باطنی جرح است و جوف جرحی در بر دیگر هتکامه شیء خارجی را و فرود رفتن باشد جرح و در بعضی از آنها خواهد کرد بدین وجهی از الله اولاً بداند که با غشای را که در و در انداختن بخاری مفصل فرود و در با هوا بخوف او داخل شود و شورش سازد و یا خطرناک است و اگر چه جرح از انداختن خفیف است لیکن کثیر شدت کثیر باشد و بعد از آنکه زل زاده و از ادم مانند و در صورتیکه جراحت جرحی و مضر باشد از بسبب بالینه ادره شمع داخل شود با قریب طرفی التیام پذیرد و چون جراحت منقطع و انداختن مفصل ارد و علاج اصعب است باید آنکه عضو مفصل جرح را بالماء ارام داشته و کارهای جراحت را بیکدیگر متصل و باید ادره شمع داخل شود عضو در قی نماند و بر روی بنفشه و بنشیند و باطراف آن موضع را بپوشاند بدین نماید باشد که این جراحت باطنی جراحت سا بر اعضا التیام باید و اما اگر بواسطه جرح التی از آلات مفصل منقطع کرد بدین باشد چون ادره و اول و در و در جراحت جرح خفیف است و علی هیچ وجه و تلفت نکرد و در جراحت باطنی انداختن آنکه بعد از چند روز و در بعضی عظیم یا جرحی بدین در مفصل جرح موجود شود یا جراحت

از علت واقع میشود از ورود صریح عظیم یا جرحی خفیف یا سقط و یا افتادن چنانکه باشد جستن و در مده که مصلح کرد و در صفا از او مسموم شود و باید آنکه از شکستن قندق علامات و این است که علی التیام باید و اما در و فاصله ما بین دو قطعه از و در مصلح بواسطه تفصیل عضله خوب مشاهده شود و بعضی اوقات بعد از این و در قطع میماند بچند نخ فلیج یا و هرگاه با غشای این و جرح جرحی بجلد اغرض و در مده باشد یا ادرام دارند تا خون با بیاید و در قطع و در مصلح من شیخ و مصلح کرد بدین واسطه التیام پذیرد و اما بجهت علاج باید فهمی نمود که طرفین و در مصلح منقطع کردند و جرحین مطلب سه لایحه باید جرح داشت اول آنکه در کثرتی از انداختن باقی آنکه غشای را بپوشاند ثالث آنکه قدم و مانی را از او بپوشانده بدین طریق که بر دارند و نوری و تمام طاهر بپوشد و بخت و یکسب کثیف نهاده سر و از آن وقت و غشای را که در انداختن و از در شکافتن و انداختن از بر عمل در جرحی و در مده که التیام خواهد یافت و باید دانست که در بعضی اوقات از جرح کثیف باقی عضله عضوی مصلح کرد و بدین واسطه عضله مده که از جرح که بازمانده و در موضع جرحی موجود شود یا جرحی بدین علاج او این است که عضو را ادرام و بر موضعی بدانند که عضله را مده مسموم شود علی التیام انداختن ای که در دیر در نموده اند بدان موضع بنفشه را تا بطرفی التیام پذیرد.

ملته و کار جراحت بر باید و رطوبت بخاری از او جاری و باطرافش را به تیغ و منقح کرد و علی التیام غرض شود و با لایحه چند موضع مفصل منقح و صدمه بکنان از او مصلح کرد و فاصله چنانست که با این علت جرح فی جرح باطنی از او مصلح شود و جرحین انتهای این جراحت آنست که دو عضله مفصلی با یکدیگر مصلص و متصل کردند و این قسم درم علاج بدین بخاری مده که عضو ماقفر یا المزم از او داشته و بدین تاقت ادره و دافعه و درم استعمال نموده و باطراف مفصل با یکدیگر مصلص و متصل کردند و در این قسم درم علاج بدین بخاری مده که عضو ماقفر یا المزم از او داشته و بدین تاقت ادره و دافعه و درم استعمال نموده و باطراف مفصل شوم و زل زده و از دهن زبونی بخاری لون جرح نموده و بطرفین مفصل شمع ذاری انداختند تا ماده بخارج منصرف شود و از طلا ماء باد بجهت جرحی غافل خوردند که هرگاه که علامات و اعراض بخارج بظهور رسیده احدی سرش را بر زدن و تان خشک و کلج و امثال آنها بکار باید داشت و بعد از آنکه باطلی نمود که مده مصلح و در نشود و از کثرت سبلان و نوبی علی قی فانی و جرح فی عارض نکرد و هر نوای جرحی تمام عضو علی التیام بپوشد و هرگاه بواسطه جراحت مفاصل فاسد و آلات او از یکدیگر کثیفی کرده باشد جرح فلیج عضو علاج و برقی نیست.

فصل هفتم از جراحت باطنی در جراحت وارده بر مفاصل و آلات و درین جراحت باطنی است که یکسب مفصلی واقع شده و یا بظام او علی قی حال از جراحت

نوروز

باب ثالث از مفاله ثانی در اجزای و احوال و در جرم عظام که با اعضا منافعی
که عظام نامند با اقسام و اسباب و علائق و علاج آنها و مشتمل است بر فصل
فصل اول در تقسیم انکار عظم و عاقبت و علاج آنها -

کلیه باین دانست که عظام را منقسم نموده اند بحیدر قسم اول بدن که عظمی است
موضع یا در موضع مکتوب که در بدن ثابت است و در اعضا است که در اوله استخوان
و افسند یکی از آنها شکست شده یا در دانت بدن که این که گویا واضح شده یا
عضو یا باقیه یا تابع آنکه از عضو یا استخوان خورد شده یا نه علی ای وجه که از عظم
یا مغزی است یا مرکب مغزی است که عظم اسپیج بگویند یا نه باشد و مرکب آنکه
علاوه بر عظم جلد یا لحم یا عرق یا عروق شده باشد و واضح است که هر یک از عظم
بدن از عضو مکتوبی می باشد و لیکن عظمی که ظاهر شده اند استعدادهای
بکسر بیشتر از غائر و در وقت آنهاست مانند زخم و چون در این جرم و جرم عظم
ارضیه آنها بر غضروف غشیه آنها غالب است لهذا از دخی شکست که هم برسانند و
بهمی الحاله ضرر نمیکند و توانند و همچنین بواسطه بعضی امراض مانند آنکه از
دامان غشیه و شش و فک و اسکریم و کمر می آید در بدن از فرسودگی و عظم
و مغز و کمر و کمر می شود و از اعضا شود و همیشه از آن صاحب و خوشی در
با اعتن در همان اگر چه در این نادانست اما در کلان و زمانه نران بسیار دیده

میشود

میشود و از سر عظام نیز از حالت دست همدگر از دست غلبه نماید و بدین
استعداد نامی هم رسانند و آنکه از لازم نکرده است که عظم مضروب مکتوب گردد
بلکه باشد که مضروب عظمی را در بدن و عظم متصل بدو بشکند چنانچه اغلب دیده
شده که کسی یک دست افتاده و عظم زخمی او شکست است و تشخیص دادن
که عظام بواسطه خدایات میشود از تغییر هیئت بدن قسم که ما بین اجزای
عضو و انقباض و هم کشید با آنکه طرفین مکتوب از عظم چپ و راست باشند یا
آنکه قطعه ششانی مرکب گردد و قطعه فوقانی را ثانی از انقباض است
علی عضو مکتوب و عظم ثالث از سمع صوت و عضو درین اصطکاک زبان و صوت و
چیز خفشی که بیکدیگر بمانند و لیکن در بعضی اوقات هنگامیکه درم غرض شده باشد
عضو یا با وجود این علامات تشخیص صعب خواهد بود و لذا آنرا که عظم
مختلف است با اختلاف هیئت و شکل عظام و سو که در کتب و با اختلاف انسان
و مزاج علی و اسباب علاج و رفتار مرض و معالج در وینکه یک قطعه از عظم
مکتوب از موضع خود بیرون رفته باشد یا با صعب و دشوار تر که در بدن و دانت
بیشتر است که در عرق و سینه هنگامیکه است و شش از عظم مکتوب و دانت عظم
منصوع گردیده باشد خطی و انداز و نیست و در اطراف از سینه عظم مکتوب
اسهل از انانام باید که در سینه ردی و ابدان ضعیف الیه و در خواص و انانام

بر بدنی مثبت باشد که در بعضی حرکت کجلا کردیده و بدین واسطه علی را عجز باشد
از حرکت و زده رفتن -
و اما علاج باین دانست که معالج در این حالت است و این که با بدنی غایت اول آنکه عظم
مکتوب را موضع خود برود و نماید و در آنکه بواسطه زخمی که در بدن و در عظم
شکافتان دارند ثالث آنکه ششانی که از اقل سانه و اجزاء را از عظم با بدنی
نموده بیکه نامی از مافوق موضع را که زخم و مافوق کشد عضو مکتوب را عظم
آنکه نابجی بکمر یا درون عضو را که زخم و مختلف و یکدست و در او از نس و اندک
بعد از آنکه زخم نمودن بآنکه دو قطعه عظم ششانی بیکدیگر گردیده است نفوذ
و استخوان را موضع خود نماید و اما بجهت اشارت ثانی لازم است که بعد از رد
قبل از آنکه نامیان دست را که زخم بکشد با رفاه نامی تمام عضو را عظام و ششانی
و الا آنکه در اینجا بکار بسیار از اجزای است و ششانی را باید با نوار و نخ و قیچی
و مقوی و غیره و طریقی استعمال اوانست که عضو یا استمال مذکور با نوار ششانی
محکم پیچیده آنکه چهار نخ در سینه مقوی با حلی با طرف عضو داده نوعیکه ششانی
از فصل از عضو و نوار نماید و عضو را در حرکت بماند و بروی او با نوار
پیچند و این قسم از رفتار در کمر عرقی که با ششانی بیکدیگر گردیده است و ششانی
نمود و لهذا از خوف آنکه مبادا عضو کوتاه بماند باید علاوه بر این نامی بواسطه

خواهد پذیرفت و اینجا بیکه دو ششای عظم مکتوب مقابل و مخالف بیکدیگر باشند
مانند اجزای ششانی است که با فریب طرف انانام باید بدین روش که
اولا بطوری مانند ششانی در فاصله مابین دو قطعه عظم مکتوب ششانی
و منعقد و بر غضروف غشیه و عظمی بمانند و بار و زخم و در او زخمی
در آن است و اطراف موضع مکتوب موجود و با بعد ها این ششانی در همان موضع
مکتوب باقی ماند و مافوق ششانی رود و هم در این هنگام حرکت می توان داد و قطعه
مکتوب از عظمی که با بسمت روز انانام با نوار و ملغم گردیده اگر چه در این حالت موضع
الانام با نوار و غشیه و منعطف می باشد اما بر و اجزای ارضیه و در او غشیه و ششانی
سازد بطوریکه در فاصله مابین ششانی و در انقباض اجزای ارضیه پیچیده
و منعطف نگردد و این جهت از عظمی که با این کالوس محکم نگردد است
و در بعضی اوقات باشد که این کالوس محکم نگردد و این جهت مکتوب است و آنکه
طرفین عظم مکتوب بیکدیگر قابل ندارند و یا آنکه عظمی که عضو را از انانام نداشتند
فرست با نوار ششانی انانام و استحکام و یا آنکه از ضعف بدن و در انانام از انانام
عاجز است از انانام موضع مکتوب در انانام مابین دو قطعه مکتوب ماده
و باطریق مشرق کرده و مفصلی جلد بدن در این موضع موجود شود و همچنین در
صورتهای دو ششای عظم بقاعه طبیعی مقابل بیکدیگر نگردد بعد از انانام

و بیک

عضله الحاقه که نافه و بعد از آن که در کتف دیگر بکشد ابط بندد و آنکه بر
 دارد چهار رشته چون با حلقه یا قوسی و با طرف عضله که سر عضله را
 خوب احاطه نماید بلکه نخچه برین منتهی باشد و کتف را محوط شود مثل کتف در
 چهار رتبه و بعد از آن با عضله واسطه و وسط آنها را با ریشمان محکم کند و با ریشمان
 بروی آنها نواب بچسبد و عضله را با بدن محکم کند و سرش را با ریشمان و برین رتبه
 بعد از آن که از استخوان دوش و بعد از آن که با بدن در رتبه از ریشمان که با بدن از رتبه
 درم مفصل خشک نماید و بعد از آن که عظم مکشور شروع نماید با تمام ریشمان که با بدن
 را با ریشمان بچسباند و اگر برین نافه و بعضی بندد و در آنکه بعد از آن که بدن از رتبه خشک
 تخت محکم نماید که از رتبه واسطه و کتف برین بکشد و با ریشمان و او را در رتبه
 داده تا با بدن شکر سرخ شود و آنکه در ابط نافه و بنوار باله نافه و بعضی مکشور
 العظم بندد -

صفت لخم دیگر که در نافه است از ریشمان که از رتبه نافه شروع شود و در رتبه نافه
 و در رتبه نافه نماید و در کتف رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 ضرورت نماید و از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و آنکه در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 این موضع قطع عظم مکشور و مرکب کرد دیگر بر رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

ختم

فم که چون برین نماید نفی در موضع مکشور نماید با تمام صوت که میباید
 آنکه در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 مفصل میل کرده میباید و مشد شد لهذا رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 این است که با واسطه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 او نفی حاصل شود و چون مشد شد نماید صوت که میباید و رتبه نافه و رتبه نافه
 جبر از عظم میل شود و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 قصوی در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 بمفصل آنکه از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

و اما اگر برین رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 بعد از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 کردین باشد با بدن نفی و از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 آنها نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 کسر نفی آنکه یکی از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 در این حالت از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

و نافه چنانست که این حالت و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 نماید با رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

و اما اگر برین رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 کتف رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 دست و نفی و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 شود و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 دست در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 با این حالت جبر نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 مخصوص برین عظم که در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و واسطه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 مکشور و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

و اما اگر برین رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و نافه چنانست که این حالت و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

ختم

نابی از نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 زنده برین نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 نموده بکشد با تمام رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 را با رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 سر رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 نموده اند که از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 برین رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 با رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 چه از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 با رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 موضع حاصل میشود و از رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و در رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه
 یعنی رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه و رتبه نافه

از فاده عظیمی بنام باید بلکه طبعی و طویلی یعنی موضع علت منصب شود
و بر باطن بدانش خود و بدین واسطه از اندام منکره ملتزم شود و اگر زبان را که در
طویل باشد حرکتی را که در غریب باشد یا که در میان آن طویل و غریب است
و منقبض خواهد بود و چون چنان می نماید که غریب از آن نگاهداشتن دست نا
آنگاه منتهای دو عظم یکدیگر متصل گردید و الباقی باید بداند اما از اینجا که هبیب
آنست که دست خشک شود لهذا تخلف معالج آنست که بد زانجه در نگاهداشتن دارد
صورت خشکیدن مفصل المتر از علل خود را نمائند باشد بناء علی ذلک در نظر خود نماید
باید بکار داشت که بکند و نوازی و بر باطن میخیزد و تخلف مرفق و مرفق را
و غوازی که در یک باشد و از مرفق گذرانند و بعضی میخیزد تا غوت عضلات را منقبض
شود از نگاهداشتن بد زانجه و یاد سخالی مکرر نباید و نند —

و اما اگر عظام در سطح افراشته در میان ریه ها قرار دارند و از این بابت
گفتا این که عضلات و افراشته در این موضع منقبض گردند و بدین جهت که در بعضی اوقات
خبر می یابند و هم چنین مشط منکتر گردند از سطح عظیم بلا واسطه —
اما آنچه علاج از دست که اولاً عظم مکتور را بر عود و محتاج از این که تحت نظاره
و با نوار می محکم بچسبند و نیز اگر یکی از این اشیاء اصابع مکتور گردیده باشد جدا می نمایند
و گوشت بطول اصبع گذارند و با اندود مشع داخل و اصغر آن را به بیچند —

فصل

فصل في معرفة الثالوث

در کمر جلین و طم فی جماعها - اما اگر فخذ را بر عظم باز از قریب و رتک اخق تشکد
و باز از قریب مواضع و اما عرق فخذ اغلب بر عظام کمر و شود و گاه طویله و گاه دراز و در بعضی
قطعه اسفل این موضع از عظم کمر کوب که در قطعه خوفی دراز و بسیار از عتک غلیظ است
کثیر و کانتر فخذ ماده باشد در هر کسقطه و چه بدن پیا باشد که عرق فخذ منکر شود و
این کمر و توان و سن شیخ و چه پیشتر واقع شود که در دو کور و سن شباب مجده و
و وسعت حوزة عرق فخذ بعضی منتهی است و در سن شیخ و فخذ از غلبه اخرا اشته
عظام تر و خشکتر اند و چه باینکه بنی الجملة سببی منکر گردند و از غلبه امانت
عروض و جمیع صعب و در صورتیک بعد از دور و در بعضی بر اعصاب حرکت و گاه ناهنجاری
تر و کانتر فخذ خاصه و اگر برای علل الخی طویله این یکشد شباهت بیاض
هم رسانند و فم و مجامع و خشی میل نمایند و اخق در صورت کمر پیناسون مصروع شود
و چون از عتک شنبه شود بکفر فکل اعضا باید با عات بعضی علامات نیز دقت
از یکدیگر از اخله در کفر فکل یا جماع خوب فرار و گاه میشود و صوت کمر پیناسون
در بعضی کمر مصروع نشود بخلاف آنکه در کمر و همچنین بنی این کمر عرق فخذ طالع
مفصل دراز و اجلا می باشد و غیره که می شود تشخیص مایل بود اگر چه در جمیع مفصل
و اسفند از اس فخذ مختلف خاصه پای علی ایضی میگردد لیکن در جمیع اندام

طبیعی فای هر کس طبیعی فخذ و کوناهای و اجتماع صوت که میسپاسون و غلبه
تشنج عضلات قطع از عظم مگسور و کوب که در دیگر بزرگوار کمر از عظم از اعلا
و باشد که را وجود سر ذات جبهه و تپه پای علی دل در می فضا میاند -
و اما علاج او این است که بعد از جبر و در قطع مگسور بر دارند دستمالی اصل
از نایب و با او فخذ را محکم کش و بچهار جانب او خنجر داده و با سر بجهان بدن
و از خوف آنکه ماسا از حرکت کرد از آن قطع مگسور و از فقره ها جدا شود باید آنکه
فخذ ساق را در کفای نگه دارد و با نوار محکم او را بچپید و در صورتیکه موضعی از عظم
فخذ و یا منکر شده باشد باید آنکه مثلد فوی و یا خنجر باشد تا آنکه در هر جهت
او خنجر را نه باید و بجهت اضطرار بجهت همان ترتیب نموده اند تا وی که در هر موضع خنجر
یکی بجهت استقرار فخذ تا وی خنجر ساقی تا ثالث بجهت کف قدم بعد از آن پا را در او فخذ
و نه از آن نموده و بجهت رگها سوار ساختن آنکه طنابی بر وی او شده و قریب بیا
بست خوب بستند بست زرع که در سر او غره نصب نموده باشند آنکه بجهت
طمان از او غره که دارند و به طباب شی قبیل الوئی بیاورند تا با واسطه نقل گوشت
او مثلد فوی و یا باشد و مانع از این فرج قطع مگسور و از موضع خود هرگاه
فخذ از قریب بفصل رگ مگسور شده باشد چون بعد از التیام اندر می خنجر خواهد
کردند تا آنکه اغلب اوقات در میان التیام ساغر گرفته و در هر چند روز فخذ را

بجانب است تا بال و در کجانب یعنی و هم در کجانب یعنی که از آن سهل و در
خلع مفصل و در او صباست و فوت زیا که از آن در آن ناس و نخل موضع خود قرار
گیرد و از آنجا که کبر این موضع فضا را در عظمیای نام باید باید که بهت بواسطه
و الطحیضه و فی الیام باید بر عین ذلک فوت زیا علی خاص و از نشو و نیکن
و آثار علاج باید دانست که جبر و سهل است لیکن کاهش از آن و موضع خود زیا و شو
دارد و طریح را و این است که نایب باشد حکم حوزه را که و نفی دارد و نایب دیگر
یا از جانب قدم کشیده و در آن است و ذلک از آن و موسوم بر دکانه فطش و کوزه دارد
نماید موضع خود آنکه لازم است یعنی خود که فضا زیا است لیکن باید علی و اولها
باید جدا شود و به دیگرین از الوه و موضع مگور و حوزه را با آنها حکم بپای
و ما بعد هاشم و طریح و کجانب و یعنی پای الیام و ماده نوعیکه اندای او از فی که باشد
و چون قدم بر پای یعنی غوده او را و همین قدم را بد و نیک دارد و از ما و فی فضا
ندی در افش پای علی و طریح را از آنجا که نایب نوار پی نمایند کند و باشد و اگر چه
استاد این فرمودن که تمام مختلفه از فضا را داشته اند لیکن ختم مذکور را که
موسوم بر دین فضا را فرموده است اکل را با تمام است —

و اما اگر فضا را تحت زائده و کمانه انتخاب سطح فضا را واقع بشود و سبب اوضاع عظیم
باجهت نیست بیا و از غلظت اوست عرض و جعفر شد بدو موضع مکتور و عرض کثیر

طبیعی

علت زدن است و باید

و اما که ریه را غلاف عروا و باطنی و باطنی و بیرون و حرکت عروق و عضلات و دانه
 او را زدن است و فتنه و سهل و غلاف او را زدن است که بعد از زدن و در جبهه و در
 و در غلاف و زدن است که او صوت که بینا سون مستوع شود و یا خالی و بطول و
 سانی منوع است و چون موضع عروق را زدن فاصله و بعد از فتنه است که منوع
 ما بین و در مقلع و مگوره از ریه و باید و این که از فتنه عروق را زدن است که باید
 بلکه بواسطه غرض و فی الجمله است که زدن و چون فضای ما بین و در
 مگوره از عظم و غیر است که عروق را زدن است که منوع و منوع خواهد بود
 اما عروق چون فاصله میان مشهای عظم مگوره بزرگ میماند مشی و حرکت مخصوص
 حرکت انبساطی منوع خواهد شد اما علاج عملی جراح این است که منتهای عظم
 مگوره نزدیک و خطای بزرگ باشد که فاصله را با جلی صغیر باشد از این جلی
 یا از منبسط میماند بعد جراح و عظم مگوره را با صایع که زدن است که باید
 نزدیک است از این است که حلقه از این بد و در ریه و منبسط نموده و پس از آن
 با نوار بطور هشت فرنگی بد و در یک سیم یک حلقه از این خود حرکت نماید و معلوم
 چون سیم در منبسط است و از غلاف عروق است باید و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 و کل این با نوار و طلائی است بر شوالی الحادی شکر سبب اهل نوزدند

فصل

منکر شوند یا باریک و در یک سیم مثل است که منبسط است و در ریه و در ریه
 معامبت دوم در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 فتنه یا صغیر و بواسطه و یا اخاذن بکف پات اما منبسط اول در ریه و در ریه و در ریه
 بطور سطحی و یا بطور و زاب و یا در وسط عظمین و یا در ریه های بالا و یا در ریه های پایین
 انکار باید و تشخیص از علامت عمومی که است و مشهای عظم مگوره و در سطحی
 میشود و بند است در عروق که بعد پای و محلول افتر پای عالم میشود و در ریه و در ریه
 بسیار میشود که مشهای عظم مگوره بزرگ و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که در سطحی یا در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 نیز منبسط شوند اما در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 و نایب دیگر عصب و دشت یا از اگر کشید در جبهه کشیدن و نایب و در ریه و در ریه و در ریه
 دارد نموده و این سیم را با نوار که یک سیم است یا با صایع که زدن است که باید
 با بسمت است و دیگر با نوار و مشی که زدن است که باید و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 و یا شانه و زدن است که در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 را حکم کند و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 یا زدن حرکت نماید و بواسطه آنکه مبادا عروق را زدن است که باید و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه

نامند و این ریه را با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که مگوره و این فتنه را با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 بلکه بزرگ و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 مثل آنکه در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 از منبسط است و چون پا از زدن است که فتنه شود و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که مگوره و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 جلد و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 فرود و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 او را در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 شان ناخوش خواهد بود و فاصله مگوره عظم بزرگ از جراح خارج میشود و چون بن ریه
 التیریم نشیند و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 بواسطه اهل این نوزد و نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه

نامند و این ریه را با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که مگوره و این فتنه را با نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 بلکه بزرگ و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 مثل آنکه در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 از منبسط است و چون پا از زدن است که فتنه شود و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 که مگوره و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 جلد و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 فرود و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 او را در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 شان ناخوش خواهد بود و فاصله مگوره عظم بزرگ از جراح خارج میشود و چون بن ریه
 التیریم نشیند و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه
 بواسطه اهل این نوزد و نوار و طلائی و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه و در ریه

نور

و اما استعمال بطریق ان استعمال در صفا و تقوی باید عضو متفرج را آرام داشت و از
مشغولیت شوره و مزاج هر چه می تواند و اتفاقا در عصبانی است که عضو متفرج که
الحس باشد بحدی که از حس چیزی را نشد یک صاحب خود را غرض شود و در این
صورت او داخل و خارج ادویه بخورد بکار داشت مانند شوکران و پوست کوهنار و غیره
آبوی و امثال آنها صاحبان این قسم فرج را نافع است و در قرح بلخی او را مانند کبوتر
اطرافش را در دوزخ و آب بخند و حتی او را بلبلانند در این قسم باید شویا استعمال نمود
تا غوی بدن و عضو را تحریک نماید و از جمد رفع این فرج حیوانات معدنی
و جوهر کوه را بلبل نماید و جوهر صفت متفرج بقیه در آنچه و سنگ جهم و کاش کوبی الد
و اتفاقا در غایب الی شان خندیده و دوزخ و او که کاش کوبی است و از انصاف
مضیع پاکاید و بعد از آن فاسد و مضایع شود و سبب بدلی فرج حیوانات را که پیش
داشت شوره و معالجات نالایق و استعمال اهلان حاره و هوایا می مضیق و اکل
در دانه و فساد معده و در داشت مزاج و امثال آنها است و علاج این قسم از فرج بعد از
از انصاف استعمال ادویه است که بواسطه آنها غایب الی احد شود و جوهر کوهنار
که در غایب باید مطبوخ شود که کند و ادویه کوهنار و کوهنار و جوهر کوهنار و فقط
حیوانات معدنی و بلبل فرود و جوهر ملک مطبوخ پوست نارون و آب ملک
و پوست بر کوه و اسفودر چون و که در غایب و در غرض سفر و قمر که کوهنار

[illegible]

باب اول در عضو منفرج زانگوشت دادن و اوج نمودن و فرجه را با تپناک پوشیده و از خوف آنکه میاید از غلج او علی و رد یکی از اعضا بی یک هم رسد بایده و وضعی از اوج بزرگای عموه و مدتی مانده از او بکشد **فصل ثانی** در فرجه کپا غارض شده باشد و سبب عرض این فرجه در دپا نیست سواى بعد مساله اوله خاب اغلب اشخاص که هم رسد که این ماده با یکا را میکند و سبب اوضه رخا رسد و باند از ماده داخل غارض شود بدین طریقی که بدی از مواضع رجله را جدا ظاهر شده و ترکیده و منفرج شود و اغلب این فرجه در دپا بی فرجه یا هم رسد که چه فاعله آنکه این فرجه بطور شریک بدون وجع و التهاب باشد لیکن می شود که بواسطه سببی حدث و التهاب هم باشد و نفع جمیع معالجات آنست که در صورت التهاب و طلال اسفنجی رصاص بکار داشت و عضو از آرام دارند و بعد از تسکین التهاب با نواجا تبخیر یا بپودری درون بیا یا با آب سره شست و فرجه را با پنبه پوشیده و با قوا که بپنه پوشند و پیچید و بدین بهر اندیشه در فرجه دفع شود اما چون سببی تسکین باشد باید بعد از وضع غلج ناچسبی از نواجا پیچید و غلج نورزند و از اشغال اغلب با این فرجه سکه گدی با سیر زیاده باشد باید بضمیاط بکار داشت و بیاید که اگر این فرجه در فصل غریب و شتال مال بود و هرگاه قطع عظمی منفرج کر کردید صدهایک جلد را از غلج شفاقت هم رسد باشد اما مال حالت است که در فصل غلج

در بعضی قطع عضو از مافوق موضع منقح وجوب غیر نالیه فصل ثالث

ادب ثانی در مختاری بی وجهی از مرقا است که عارض شود و افتاد مختاری بی
او هم باشد بقیع غده عرف و واضع هذا الام است که در هنر مختاری با اسباب و علل
و علایم آنها ذکر شود —

اما خانواد علی است مزاجی که اغلب در سن طفولیت از راش مزاج و سوسندید در غذا و شراب و نمک در دما که از این و طوی غار من شود و دیده و هفت روز و نایب یکی خان زینت کرد و این را هم در اطفال مسنّه بدین فهم خان زینت از غذا و نمک بدین و تناسلی آنها سرع و جلد آنها سفید و بدن لطیف با حمزه خساره و جلد لام مقله و موهب آنها سفید و خونی باشد از کاهات حاسه و دیگر خان زینت که بکلی اطفال عارض شود و این اطفال را اعضاء مشرخی منتفع با عظم نشد و نموده و تناسلی آنها بطبیعی باشد باز در یک شکم اغلب مبتلا شوند بوج چشم و شوزات جلد و از مزاجی که مرض آن شکله غشاء مخاطی جمیع اعضاء را ترشح بشود که در غده بدن منتفع و مشرک شوند با هلال بدن و با لایحه ممرض سل اما فح عظام مبتلا گردد و بهلاکت می رسد و اما فح خانواد صخ خفیف و کما صاب و منبت یعنی جلد اطراف از لحم منفصل باشند و کما لهای او را هم نرید بنیسمی و سطح شان با عشاغی کاذب پوشیده و بهم بد نوع او از رقیق و بقوام درخاگ - اما علاج در وضع این فرجه و طلاء

در موضع مذکور عارض شده باشد مانند آنکه بعضی اوقات می شود که در فصل قبل مذکور
 عارضه با قاعه ای که در این کتاب مذکور شد عارض شود و در آنکه سبب آنکه عارضه باشد
 آنرا بهشت معالج بنوا علی بود که آنکه بدین معنی می شود که با عارضه ای که در کتاب مذکور
 او نیست بلکه می شود که با وجود نادر و معالجات ناصیه اشک بدین معنی می شود که
 و اما از فصل مذکور می دانست که هر چه با عارضه ای که در کتاب مذکور شد عارضه باشد
 جمیع با بول نبیند اما چون شمر و فرجه عارض شود و بدین معنی می شود که در کتاب مذکور شد
 که بوی آب را با آب گرم نشویند و بموضع پیش روی با کمال محو باشد یا نشود و او را
 آنکه لایزال با بخلود آلوده و فرجه و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 اعتبار در این درجه نبیند و اما در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 بلکه با بول مذکور مذکور در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 معالجه شد که در کتاب مذکور شد و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 سبب بود و هر چه در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 اطراف فرجه و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 مطبوع بالبرضه مانند و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 مبتدل شود با مستعدان باشد که گفته ایم که با بول از ام مانند بعضی
 عوده بموضع مشرق محو بار و باشد و چون سبب را با بول از ام مانند بعضی

مجموعه

جهنم مانند و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 بهجهت معالجه نشود و آنکه لایزال با بول از ام مانند بعضی
 در این درجه نبیند و اما در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و در بعضی اوقات در این درجه نبیند و اما در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و اما عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 از بعضی و فضا باشد که عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 نماید شکی در معاینه و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 کرد و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 که گفته ایم که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 عظیمی که عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و اما عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 بعد از آنکه در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 است - و اما سبب او نیست مگر عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 صاحب با بول از ام مانند بعضی

اخذ و ماده سبب یکی از عارضه معاینه عوده و عارضه ای که در کتاب مذکور شد
 و اما عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 نوبت سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 در این درجه نبیند و اما در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 بدان موضع نبیند و اما در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 است تا بهشت عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 شود لازم است که بعضی از عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 آنکه با عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 ماده مذکور می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 اخذ و ماده سبب یکی از عارضه معاینه عوده و عارضه ای که در کتاب مذکور شد
 صلاح اطراف بلین مبتدل کرد و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 میل نمود که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 فیه می باشد که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و با طرف عضو اشک و از طرفی که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 امثال آنها میل فرموده و عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و باشد که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی

بما

بما فرجه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 مشرق کارهای او را مطلع نمود -
 و اما عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 با هفت هفت روز نماید و در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 در فکستان این درجه در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 همان عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 از او است که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 کوچه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 با آنکه سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 و اطراف بلون سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 بر عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 خبثه در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 باطن سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 سبب می که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی
 نماید عارضه ای که در کتاب مذکور شد و با بول از ام مانند بعضی

۲۱۷ و این غشاء که در پشت کبد از زایل شدن در هفت چند روزی بخش فرجه
 بوجود آید بآن فرجه که در جلا ظاهر می آید و هم در جوف هان و اطراف
 زبان و کلاه های لب بعضی لکه ها ظاهر شود بآن قلاع و شترخ شوند و هم باشد
 فرجه خبیث که در وقت بروز غده فرجه خبیث و غشاء را فاسد سازد و در بعضی
 علی از بیخی تکمیل نماید و هم باشد که در غشاء مخاطی نفوذ و در آن کجی و عیال
 خود سرایت نموده غشاء صفا را از هم و فاسد سازد و در این حال بنی که بی از او
 شود و آن فرجه خبیث و هم میشود که فرجه مد کوره اکل نماید غشاء رقیق کل آنست
 و هم باشد که فرجه خبیث از غشاء و هان و خلق زول نماید و غشاء رقیق او را فاسد
 نماید و بدین واسطه معلوم منطبق شود و معبر هوا مسدود گردد و علی را ضعیف
 التفسیر غرض و هلاک رسد و قسم از امله و نیک در وجه غایب آنست که در یک لایه لایه
 موسوم بکندیل در کلاه لب یا بیض و غضیب و مقعد با در تمام بدن عارض شود
 قسم دیگر از این در غشاء است که ماده انشک در طبع غیبی چشم بروز نماید و اگر چه
 علاج غشک و دندان در چند روز صاحب خود را عیال گرداند و تقصیل از قسم را
 در کلب کمالی که گفته ایم و در اینجا که در مسما می نماید و آنست که اگر این ماده در
 بدن بماند و طریح را فاسد کند و در آنست و بظلام سرایت نماید و از آنست که در
 مرثیه ثالث و در این حالت ماده این غرض را بخواره و شبکهای جلا بر سر نماید

و منتهی

۲۱۸ و منتهی آن سازد و موثر خنادر بر گردد و آنکه غشاهای و غشاهای بر عظام است
 عظامی که بر هنده و محض از جلد پوشیده شده اند مانند رقی و قضیه کبری و از
 انصاف باین ماده و جوی عظام هر یک بآن آنکه در جعبه مفصل و لیکن این جعبه را
 طالت مخصوص است که در لبانی اش از آنست که در دهان و بعد از دخول بیست و پنج
 نصف شب شدت کجی هر یک نماید و بعد از چند بکه بدین سوال گذشت و طویلیانند غلبه
 صحرایی مابین خرم عظم و غشاء صحرایی و شترخ گردد و این طویلیان از بیضی غیب
 یا بالمره جلیل و در آنکه صلا بهر نماید و مانند که از سطح غشاء را بدو یا آنکه در طویلی
 مذکور بر جی کال مبدل و شترخ گردد و غشاء شترخ و منتهی سازد و این حالت را نکون
 کوفی نامند و یا آنکه غشاء شترخ را هم و صحرایی و کجی که در او را کوفی کوفی نامند و هم
 باشد که ماده این غرض موضعی از عصبی انصاف یافته و مفصل را مستخرج گرداند و از او
 در بعضی میشود که این ماده بجزر میضرب و در صلا و شترخ هر یک را و اگر در این
 حالت جل و در طفل متولد از او هلاک گردد و در جوی و واسطه این غرض را بر داشت
 بهر نامها صاحب او را استعدا تا آخر است انبلا و این غرض را غشاء و اما غشاء را
 ثانی از آنست که بدین طریقی است که او را صاحبان این غرض را واجب است تقلیل غشاء را
 لباسهای گرم بچند بکه همیشه در غرض یا باشند و یا استعمال ملینات طبع را نرم دارند و از
 و حرکات غشیه برهنه و حرکات در غرض منصف از او استعمال نموده و مانع از آنست

۲۱۹ و هرگاه بکوبت کتاب نمود مکرر و فایده آنرا از این مذکور بظهور رسد و اگر در این
 عمل صاحبان از آنست که در غرض ثانی و ثالث را در دفع مبتدیان بکوبت بعضی بدهند
 که در بین این عمل علی از انشک عام یا سنگ عارض شده و هلاک رسیده اند حکایت
 او را اولی دانست و سایر بر یک از این و یا بکوبت می دانند مکرر دانست که ای غرض که
 بهر چه علاج نپذیرد و خوف هلاک باشد و از جمله امراض جویه است و دانست که
 نسخه بکوبت را دانست که بکندم کلای چهارده شغال مخلوط نموده و در کوبت و شغال از
 او را بدین غرض نوشتند و اگر در شراب این دو را غشایان عارض شود اضافه نمایند بر او نظیر
 افون چهارده قطره و بدین غرض را بفرمایند و بعد از چند روز بوزن او بفرمایند تا عک
 زایل شود و در صورتیکه از عکس عبور نماید از دهانه ثانی ثالث یا جوی و مفصل
 عارض شود یا بدین دای و سوم بر پیوندد و در کوبت از استعمال غود بدین غرض بکوبت
 از او هفت کدم و باریت سوس خیر نموده و چهارده حب ساخته روزی و چهارده
 زایل و غوبی بفرمایند و اگر بدین وزن چهارده کدم شوکران بفرمایند غرض را
 خواهد کرد بدین و اما در دهانه ثالث از آنست که دهنگام بکه یا خنادر همراه باشد انتفع
 او و تبیل و در دینار است بدین غرض که روزی سه نخود از او را در کلاب حل نموده و یا
 زب سوس چهارده و غوبی بفرمایند و در استعمال هر یک از او و تبیل
 احتیاطی که ملایم بود و چون که اطراف را بجا مضرب و محال مضرب و تدبیرات و در

اول بعضی از هلاک مانند مکت فرنگی و سنامه مکت کلیل و حلیت و بنوعی
 افعال آنها تا بعضی از اینها است مانند غشیه و یا جوی و جیبی و اگر بایست و یا ساق
 و در غشیه آدم و یا از کوبت و در شترخ و بویست سبز کوب و این دو بزرگ بعد از
 استعمال زیاده باید بکوبت داشت و تقصیل که در کلاب و بویست کشته است ثالث از او
 مستعمل در این غرض بقی و اما علاج واد هان است مانند کلیل و در آنست که در غرض این
 و بدین جویه و هم در غرض او و بر بدین در این غرض یا در دفع است و یا بقی بر این غرض
 سزین که ماده او بجزر عظام سرایت نموده و فرجه شترخ و غشاء هر یک را بدین غرض
 شجاری استعمال میشود و از اینجاست که مدتی سیال است که معرفت باحوال بدین
 بهر سبب است و منافع او را بدین بدین طرز از عمل را مکت نموده اند و اما طریقی استعمال
 و من زب بدین نوع است که اول از جلیل قیل نموده و بواسطه سهیل امعاد از غشیه
 خالی ساخت و چند بویست تمام رفته و چند روز بکوبت که بکوبت آنکه بکوبت هر یک
 بکشفال و بر این مایه و بکوبت و از آنکه در ده روز سیم بکشفال بکوبت و در سطح
 داخلی غشاء مایه و هم بکوبت و دهانه و بعد بکشفال بکوبت و بقیه و طهر نماید اگر این
 عمل شترخ و از دهان طویلی را بدین سبب بکوبت و در شترخ غرض هر یک را در دهانه
 رسوبی سرخ موجود و بر آن غشاء را در شترخ کشته و علی را تمام فرستاد
 و یا بر او از این بل نموده و چند ی غشیه یا جوی بفرمایند تا غشیه زیاده را

و منتهی

بیدار و در سفر بکار داشت آن یک کدیم نامیک بخود دوزی بد و نوش می‌آید
و هم بعد از آنکه از راه مرض در صورت امکان استعمال می‌آید که گردی و دریا و شراب
و عشب و مطبخ و پخت سیر کردنی باشد واضح خواهد بود و همین استعمال در امثال
در غلایا و احزان از لثیات و حوضات و هولات و فواید اگر واجب است و در اغیاء
چون ریویض غصه و تشنگی جای و کلور و نور طلا با ضرر آن که یکی از املاح طلا است
ابداً استعمال منوط بر پختن و حل نمودن و دیگر طلاهای شامش جزء در تریب حل شود
و در غصه و شک و طعام را و اضافت نماید و آبش می‌آید و خشک نموده می‌آید و از این می‌آید
که یک کدیم آن را داخل و باخورد و از ده قسمت نموده دوزی یکی یک بعد از دیگری
دو قسمت از او را بد و نوش بر زبان ضرر ندارد و چون غیر من از نعل عطیه
و معالجات با مرز باطون خارجی و مرز از اشکال و معالجات مختلف است
و این کتاب از این کتاب این بود باختصار گوشتید و لیکن در کتاب این امر باطنی
بمعصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل ششم در بیان فرجه سالک اما سالک عیار داشت از فرجه سالک
در بعضی بلاد که در بعضی شهرن و مسجدها که بعد از چند مدت با التیاف
رفع می شود و دیگران شخصی را حاضر خواهد شد بماند که سالک این فرجه

و اما علاج خون دینایی صورت بدین واسطه که باغی شامع مشهور بر طبق الحس
کند و او را در موضع نایب و مجرای عالج بعضی او تپک کثیر بخورد و با این افعالها جوهر شوره
کدر هر حالت و هر نوع کثافت کاذب را در دفع میکند و بطریقی استعمال شود آنکه
بواسطه میل بخشد و جوهر شوره بروی سالت پالانداستید شود و بعد از آن چند
روز در آنجا نهاده اگر نرسد شفا و الا بک و دوبار دیگر نماند که التی زود دفع شود
شد و چون جوهر شوره جلد را فاسد می سازد کلام است که در اطراف او چیزی از مشتم
داخلیون بپاشند که بجلد اطراف بر بخورد و سه بار در صورتی که درای مذکور در اطراف
تحت استعمال می مانند -

فصل شانزدهم از کتاب ثانی در دفع و افسردن عظمی از عظام بدن
که بلغه این کتاب را رسانند تا اسباب و علل و مداخلات آن بدانند که در بعضی باشد
که فرجه بزرگ در موضعی از عظام و بدن واسطه شریک در آن عضو یافت شود
که شاید شامی از شش باشد شریک اجزای شش مانند آنکه بعد از منفرج کردن
عظم رخاوی در جرم هر سر اند بحدی که میتوان میل بدو برد و از موضع منفرج
صدیک که بین التین با الحار لون یا لید و همر باشد که در اطراف فرجه در خون لک
لبان اسفنجیه برآید و چون قبل از حدوث فرجه التهای در جرم عظم با خون

فهم دیگر سالک مغرور که بدین فهم می باشد که با یک قطعه جلد بز یک کپور یا یک
کف دست طفل یا با سواوی صلب می شود بطور سطحی و رنگ من پوشد و بعد
از چند وقت با لکه بگذارد و فرجه سطحی غرض شود و بعد از یک سال رفع شود و نوع
سبب که کپور منی نامند در یک کتاب وجه چند ذکر می شد عدس و شاهانه
بطور حلقه غرض شود و در وسط این دو با یک جلد سالم است که هم بعد از چند
ماه جلد نه ترشح دفع شود و در دایره او حلقه دیگر هم رسد و بعد از دفع او
دایره دیگر بعد از آنکه با لکه با صورت از خراب می کند و اینجا است که سالک در حق
و حقین و پروردگارش شهادت می دهد که آنها را بخود و اعضاء ملائکه
لا اله الا الله و سالک بپوشد است بلا بطوریکه در بعد از دعوم دارد و در این
در بعضی بلاد نیست و در بعضی هست و بدین واسطه بسیار مجهول و بنابر

دعظم هرید و بعد از این یک جلد ماهی و او سورم و مشغیر کرد و در دشت جلاده
کرد آمد و مشغیر شود و مده ساله از او مشغیر و اکال و از کثرت و حتی فی عارض
خود و اگر مایل به فرو بردن استخوان ایشانند و بپا کرد و از لوازم این فرج است
نبش لخمی فاک و خود اطراف موضع مشغیر و بسبب اینک با با با و یا اما ان
اما اسباب با به ضرب عظیمی است که بر بیض را منسلع سازد و با واسطه از انجا
درد و جرم عظم هرید و مشغیرش کردن مانند آنکه سنگ عظمی در دست وارد
آمد و در شاتض غلط او کرد و اما اسباب ماده پیورته این مرض را مذخران و با الله
فریات و حصص می باشد و همچنین باشد که از مرض فقر و ریاح افزوده و پیچ و از عصبی
از ششک معده مطبعت فرجه در عظمی فایح شود و چون فیه شد کوره مایل
بیطعانات رخوه ان عظام بناء علی هذا اغلی فریب مفصل فرجه را ترش شود و اما
اندر این علت مختلف است اسباب و اعضا و اف هر که اسباب او شده
و فرج باشد با فرجه در اطراف مفصل و از کثرت سیلان مده حتی فی عارض
باشد بسیار پی و جطیح عضو را به نبش مراد و یکی در بعضی از مریح و
البدان فو یسه ادرس با و غ باشد که بقوت طبیب فرجه الیام باید بدین طریق
کرد بر مثال از او غلط و سالم و لخم اطراف موضع صلب مشغیر شود و

۲۲۹ کجیم عظام راست نامکن است ایله بدن عکس لکن دانه عمل و فحل و قیاس
 جری از عظم صدر است و دیش از با عظام جمجمه است و سبب او برین سبب
 داده بر جمجمه است و هم اگر از ماده ایله فکرت نه غرض شود و مورث و مورث
 کبید و انقباض عکس با مرز است و چون عظم جری و منفرج شود عکس
 دایره جری شد و دوشهر شد یا اگر ای او باشد که منفرج شود و یا اگر
 دوار و منفرج عظم صامی او از غرض ایله است رساند -

و اما عکس عظمی نماید که عظمی که در فکری است که در ایضا باید ماده را بر ع
 منفرج سازند از خوف آنکه میانه انقباضی را بر منقب کرده و دماغ را منقب
 ساخت و عکس را در کتیر و منفرج ایضا باید آنکه قطعه مقدر عظم را با آنکه
 الزام بریده بر دارند و بهین نحو عمل نمایند و در صورتیکه دانه عمل برین ایضا
 دوا جمع شده باشد و هرگاه قطعه از عظام جمجمه برین شود و با جماع و در موضعی
 از عظام ام العظمی منفرج گردد باید با آنکه مقدور قطعه متبذ از عظم را بر داشت
 و لا شایان ایضا عمل شود و یا او فکرت را فکرت نموده و از منفرج و یا منفرج بود
 که در وید برین نماید باید بواسطه دم بجان بید و فکرت شود و یا منفرج شود
 پدید - **فصل ناسع از باب ثانی** در رسم شدن اعضا
 که در عظمی و دندان کرم خورده نامند و طولی را استعداد فیما بین ایشان

من

۲۳۰ است و این از دماغ خارج نیست با چنانست که او را در مینای دندان شغافیه میگرد
 لوش کوی که در دماغ و در دماغ دندان مناکل شود و با این و چون خاد و عصب دماغ در
 جوف او رسیده و مع شغافیه غرض شود و با آنکه باطن دندان فاسد گردد با وجوب
 صعب که از شغافیه بیاید و در جوف دندان فاسد شود و با این و بعد از اظهاری
 هم که کبوری ظاهر منفرج گردد و فساد باطن را بجا میآورد و متصل سازد علی ای قسم
 کان بعد از آنکه اصل دندان فاسد گردد بدین معنی و موقوف شود و برین از او بیاید این
 حالت بیوفانی بر لیسر نامند و باشد که این ماده از یک جانب دندان تقیه یا سوراخ
 بکشد و از آنجا خارج شود و میشود که در شغافیه موضع برین شده از اصل دندان
 محلی باید بر وید و از او بر لیسر نامند -

و اما سبب بر شدن دندان فساد و یا بر لیسر غرضی فاسد آنکه افراط در اکل
 اغذیه خامه و کثیف و نامیزه و کاهیدن و منفرج کردن دندان و مینای دندان
 منفرج شود و مورث فساد او گردد و اما اغلب بطول و یا انقباض میوهست معده دندان
 برین شود -

و اما علاج باید آنکه بعد از ظهور فساد دندان فاسد نماید که در دندان و بجهت
 معیّن دم است که با آن مخصوص شغافیه دندان را پاک نموده و آنچه باقی بماند
 فاسد شده است را بشویند و خشک نموده و نگاه دارد و در طول دندان موضع فساد را با آنکه

۲۳۱ در دماغ موسوم با دندان کرم که است از قطع و شرب و بجهت ایضا ملزم و فکرت
 فاسد را از مینای دندان باید بر واسطه هوا یا غده ای که در دندان داخل شود و مورث
 و جمع او نکند و فساد دماغ را از دندان باید و بهین ایضا فکرت دندان کرم
 دارند دندان و دندان را پاک کنند و بعد از هر غذا با آب صفت نموده و در
 روزی دو نوبت با مسواکی دندان و دندان پاک و پاک شود و فکرت کرم و دندان
 دندان را پاک شود -

صفت سونی نافع بکند بود که در دندان صدف و تره کی اجزا را مادی
 نرم کوفته و روزی دو نوبت با او دندان را بشویند و هم سون با نان و خرد
 با دام دندان و نوبت نشستی عظم دارد و ایضا باید که با این عکس بجهت را باشد با این
 دوا و صفت با این قطعه کثیف و تره کی روزی چند نوبت مضطرب نماید
 و اگر دندان بدد باید بجهت یکبار و جمع او باید سبب او را باید و بر و فکرت را
 نماید ایضا باید که سبب او را دانه عظم و بجا بیدن باشد علاوه در یک شوا از اس و
 نیز و جمع غرض شود در دوا و عظم باید عکس خود را کرم پوشد و یا در صفت کرم
 کرده با او صفت سر را بیدد و هم استعمال شمع دندان و در اسحاق بجا بید عکس
 نفعی کلی دارد و اگر شغافیه از دندان و غیره عکس دندان داخل شود و بدین واسطه
 بدین باید با او از خارج سازند که جمعی بیکبار یا چندین بار با او عکس دندان

دور

کلی از شغافیه بیکبار یا چندین بار با او عکس دندان و در دماغ و اما از آنجا از دندان

۲۳۳ شود و از این جهت که این موضع مانع مایل الی الفم یا علی ذلک در وقت قبلی
طبیعت غشاء کاذب زبان جلدها در جوف ثقب ناسور متکون میسازد و از آن جهت
و جلد ناز و آید و عظمی ظهور نرسد و در بعضی این غشاء عظمی عظمی و سخت
باشد و از آن جهت که در این صورت جریبل میجوید که علاج ممکن نخواهد بود
و اما علاج آنکه اولی جراحت طبیعی باشد و در وقت زنده زنده که بعد از انشاج او
باشد که ناسور بالذات الی الفم میبرد تا آنکه اگر بواسطه عرض و زینت جراحتی بول
کرد و بول ثقب ناسور با ناسور بجای علاج لازم است که از جراحتی بول ناکوید اگر
الی الفم میبرد و جفا و لاعمل بداند و هرگاه جراحتی طبعی باشد انشاج ممکن باشد
با جراحتی مصنوعی بخانه ای و یکسانند و بعد از آنکه ناسور با ناسور غشاء کاذب
متکون در جوف ناسور و از آنکه ناسور را ناسور باید.

فصل ثانی از باب ثالث در ناسور غده بزاقی و از ثقب و جراحتی غیر طبعی است
که هنگام موضع و جرم طوطی دهان از او یا لایه و سبب این علت ضرر است
که جراحتی بزاقی واقع در غده ضرس است و از آنکه ناسور باشد و در جرمی و ملوک
بهر سبب و لعاب حبس گردیده و از موضع دیگر منفرجه شده ناسور میاید.

و اما علاج او را باید و قسم میتوان نمود یکی آنکه جراحتی طبیعی باشد بزاقی و از آن جهت
سازند منقوح سازند یا آنکه جراحتی جدیدی برای او تربیت دهند در صورتیکه
فروق

۲۳۴ نرسد اتصال جدید باشد باید کارهای ناسور را بریده و بجهت ناسور یا آنکه جدیدی
سنت جهت بدو یا ناسور را الی الفم میبرد و اما چون این ناسور منشا ناسور است
و الی الفم او کما پت میبکند بلکه باید جراحتی مصنوعی برای بزاقی علاوه بر این
و بر و اخراج این عمل جدید هم با ناسور است یکی آنکه طرفین ناسور را بریده و ناسور را
از کار ناسور و فرقی برید بدو یا ناسور از ثقب ناسور و در جرمی داخل و از جوف دهان
خارج نمود و علیل ناسور را ناسور میبرد که دهان و موضع و در این حرکت ملایمه
فرمانند که لعاب این موضع دهان خارج میشود و بعد از آنکه دهان ثقب اتصال
این جراحتی بعد از عرض اینها فرقی بریده و دهان ناسور را از ناسور ناسور میاید
قسم دیگر آنکه ناسور سابق بعد از فرقی بریدن ناسور در مشول سبب از لوله او بدو دهان
داخل ساخته و لوله ناسور را در این طرفین مشول را در دهان هم میخیزد و بعد
هفت روزها از آنکه طرفین ناسور را از ناسور بریده و بجهت ناسور یا الی الفم میاید و در
میان الی الفم باید علیل دهان را اگر کرد و بعد از آنکه ناسور را در موضع جراحتی لعاب
و سبب هر سبب و طوطی در اینجا جمع شود یا آنکه حصار از لعاب متکون و
جریبل اسل و ساختن و مشول لعاب را ناسور میاید و بدین واسطه ناسور که جراحتی علی
ای ثقب بر باید از موضع اکثوره حصار طوطی مجوس و از موضع ناسور ناسور طرفین
ناسور را بجهت ناسور یا الی الفم میاید.

۲۳۵ بر آنکه از این ثقب منقطع شود و در صورتیکه قطعه اسفل از این معامه منقطع گردیده
و از کار داده باشد و بزاقی ناسور را ناسور خارج شود و از آن جهت که طبعی ناسور
و چون بواسطه این علت که سبب ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
خلل رقی داده و بدن ضعیف گردد و بعد از آنکه از اوین ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
منشئ شود.

و اما سبب این ناسور را غلظت ناسور است که ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
محسوس از معامه منقوح ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
علاج نموده الی الفم دهد بدین قسم که جلد را با ناسور معامه سالار را با ناسور معامه
منقوح العلی پیوندد و در جرمی ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
آنکه موضع الی الفم یا ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
علی ناسور میاید.

و اما علاج ناسور را باید که علی ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
بوشند و از آن جهت که ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور

فصل ثالث از باب ثالث در ناسور صفرا و او عبارت از ریش

است که موجود شود از اتصال مزاجی و انقباض او که بعد از انقباض صفرا از
این جراحتی ظاهر دفع گردد و در صورتیکه این علت نرسد عمل هضم غذا ناسور
بدن ضعیف و لاغر خواهد شد و سبب آنکه ناسور و حصول حصاری است که در
بدن قسم که چون در مزاجه حصاری موجود شود و سبب این را جراحتی او هر سبب
کرد و صفرا میجوید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
ملصق شود و چون حصاری ملوکوره مانع از دفع صفرا لایه از جوف و انقباض او ناسور
مزاجه دفع و منقوح گردد و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
موضع مزاجه ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور

خروج حصاری ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
بر وجه حصاری ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
در این جراحتی هر سبب آنکه ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
خروج او ممکن نیست که باید با ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور
در کتاب ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور

فصل رابع از باب ثالث در ناسور معامه سبب و این علت عارض ناسور
از اتصال معامه ناسور و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور میاید و ناسور را ناسور

نرسد.

۲۳۷
بهرت خارج شود و علیل را مانند سارد باید قدری اسفنج خشت بدان
موضع بچند تا از صلب بطوبی بچسبید و در دهان ناسور را وسیع سازد و
و هرگاه قطعه از معده شقی نموده از آن موضع خارج شود مانند آنکه در سنج
باید بعد از رجعت و کوله از پیبه تربیت نادره و بدان موضع بچند تا نافع انداخته
از او هرگاه بعد از چندی قدری از بر خارج شود از معده طبیعی الا است بر آنکه
دو قطعه معده با یکدیگر متصل و منضو که دیده اما هنوز نباید علی نمود که ناسور
از ظاهر انبساط پذیرد اما هنگامیکه بران تمام از معده طبیعی بدون رجعت فواید عسر
نواند دفع کرد یا آنکه بقاعده که ذکر نموده ایم در علاج نواسر انبساط دهند ناسور
و معده عظیم را و بسیار باشد که حاجت مایه معده منقطع بچند عظم باشد که
طبیعت نواند او را فانی ساخت در این صورت باید که جراح فلانوی موسوم به
دو پیشان اخراج نموده است عمل خود جراح مذکور را چنین فرموده با ذکر که در
هم میباید و بنام خود نامیده است و طریقی عمل است که او را با صلیقه قطعه و اسفل
مقطوع را با یکدیگر مفرغ میگرداند داخل نموده و یک شمع از او را معده غلظت
بچند دیکر از انبساط اسفل فرورده و صلی که در منضو است روز بروز بچند تا
دو مدت هشت روز با قطعه با یکدیگر اسفل معده را در انداخته باید از غلظت
رفیق اکتفا نموده و هر دوز را استعمال چنین ناسور را با معده از انضول خالی ساخت

چنین

و چنین بعد از خروج مفرغ ناسور حاصل شود که معده با تمام انبساط پذیرد و
باید بهت بچند تا از صلب

فصل ششم در نواسر
در نواسر معده و این لفظ شامل است
هر چیزی می شود که در اطراف معده مستقیم شرح واقع باشند و این علت
با نام است و با ناص نام او را نامند که یک یا بقیه در ظاهر و باطن یک یا در سینه
باشد و ناصر هتک است که معده مذکور از داخل نباشد و میشود که در دهان
این قسم ناسور می نامند و باید با آنکه زیاد صلابت و سختی می یابند و اغلب با یک
اغلب اثره بواب است که بعد از انقباض ناسور از او بگریزد و هم از ضرر و فتن
شی خارجی با طرف معده میشود که نواسر عارض شود و در بعضی باشد که این
علت بطور محران در ارض کبد رسیده وجود شود و اما انقباض او را از تقدم
اسباب مذکور و سبب از فروردن میل با خروج ناسور میباید نمود و
چنانکه کشف در اصل ناسور یک عرض اصبع در فوق عضله شرح واقع باشد و
حین فروردن میل با بلا صلی بر وزن الوده و بعد فرورده و از خارج میل
بد و مانند که یک میل با بلا اصبع است غرض دهنده دلیل است بر آنکه ناسور تمام است
و اگر ناصر اگر پیشتر در میل موضع دیگر فرورده و ناسور اصبع نرسد
و با وجود بر این ناسور و معده را قطع نمایند مگر و ناسور بخارج نماند

فصل شانزدهم در نواسر
در نواسر بخاری بول و نواسر بایین
مفان و محیل چون نواسر بخاری بول را در دهان اولی انقباض ذکر نموده ایم بکار
او را در نواسر بایین مفان و محیل بدانکه از انقباض اطراف چنین هنگام
نولد با از ضرر که میل را از او را بد بواسطه فروردن اسباب بچند تا از طبع
کصل و مانند نورم و شمع که در و با بلا صلی ناسور که با این ناسور می شود
و چون علی اتصال بول بخاری است و از حدت بخاری شد و در ناسور بایین است
شامل را و ناسور بایین را با حله شد بدی و لباس را هم مایه و شمع است لهذا
صاحب خود را بچند مثالم و ناسور بایین را که از حدت خود بگذرد و زندگانی
نخواهند

و اما انقباض باید بود از علت را از تقدم اسباب مذکور و هرگاه اصبعی میل خود
برند شمع یا ندازه عدس نایب محسوس خواهد شد و لیکن از این موسوم بایینه
در خوب مشاهده توان نمود و او را اولی انداز و در لب چون از حدت بول را
منعبر بلکه داخل در هم علاج صلابت و اما بچند تا از طبع در فم باید بود که آنکه
بردارند این موسوم بایینه در میل داخل از ناسور بایینه بخیر و از خدای
نفس ناسور واقع شود و آنکه بواسطه میل که در از ناسور بایینه شده باشد طریقی
را ناسور را ناسور بایینه که نایب محسوس خواهد شد و عمل را مکرر فرمایند و در صورتیکه ناسور

۲۳۹
صورتیکه صاحب او منحل عرض میل باشد و هرگاه مشکلی باشد بدینکه این ناسور
بخاری است یا ناسور بایین است تا هنگامیکه موضعی از بدن را که نموده و نماده و بدان
موضع منتقل ساخت آنکه علاج نواسر بود
و اما عمل اینست که بول ناسور می فروزند مانند ناسور بایین است و باید این میل
شماره را در داخل انداخت و بیکایه بچوب نایب شکل برداشته و بر غنی الوده
و بعد فرورده بعد شطریقی میل بایین را در ناسور فرورد
تا آنکه نوکش بر خورد بچوبیکه در سینه واقع است آنکه بکند شمع و بچوب
پایین کشند تا فاصله مذکور بریده شود و بچوبی که عمل باید نمود در ناسور
و بعد از تمام عمل فاصله موضع منتقل نموده و با پیسه و کلسا و زالیسه و رها کنند
تا شفا او با بچوبی که در ناسور بایین است و اگر بعد از این عمل بایینه بچوب
سدا و باید بچوب معده مستقیم را با نایب یکی از نایب نمود و هرگاه انقباض عظم
موضع بخارج ظاهر شود یا ریه و شرب ملتات لعاب بصورت را و امکن
ساخت و بعضی از اسنان از ناسور خارج است و این طریقی باید بود که ناسور
از ناسور ناسور داخل و از خارج خارج ساخت و باید بود که ناسور فاصله مایه
بریده شود و اگر ناسور بایینه است صاحب خود را ناسور بایینه و ناسور بایینه
طریق بکند ترک نمودن او نیست

مشکل ناسور

آنکه که فی الجمله ضرب و جفا از او موضع خود منقطع شود و اگر در دو انقطاع
 و در نزد طبیعت مفصلی جدید و مقرر هم مدکور نماید و طریقی را اینست
 که علی ایضا یکی نشان داده و نایب سر را در محکم بدارد و در دو اصبع ایلام خود را
 بلبه پیچیده و بدو همان فرجه برده و نایب را بر طوایر تکیه دهد و فک را از آن باز دارد
 تا باقی اصابع از تحت فک اسفل را گرفته بقدام بر تفع سازد تا موضع خود قرار گیرد
 آنکه نوبتی از تحت زخم بر اس استوار ساخته و چند روز اندک در فقه و بل فرموده و از
 حرکات خفیه و تکلیف اجتناب ورزند و در بعضی اشخاص خلع این مفصل علی ترخی
 شود همچو بکله از صلبه جری محال است از موضع خود حرکت ندهد و به هوله موضع خود
 رد گردد -

و اما خلع زخمه و این علت و الفع شود از ضرب زاده بر او و عجب کشیدن کف زخمه
 بنویسد که اس زخمه از قعر عظم قعر خارج شود و در سطح فوقی او قرار گیرد و
 دست را بر تفع نتواند نمود با وجع شدیدی و بیجهت و دایم نایب را در دو سینه
 که بر بیل استوار ساختند بدن را علی الحکم یکدیگر نایب یکدیگر را که در پنجاب شصت
 و خلف بکشد و در زخمه زاده است و منقطع سازد تا موضع خود قرار گیرد و
 سید نوبت نماید -

اما خلع مفصل ایلام از انقطاع مفصل عضله عظمی پنجاب اسفل و ایلام

بفلام

بفلام و این خلع منقطع کرد و نفوذ نتواند کرد بدین چون کف مانع است از انقطاع
 و انقطاع و اما در صورتیکه پنجاب اسفل خارج شده باشد علامت او اینست
 که در اس عضله در تحت ببطوریکه و مقرر بطریقی و احتیاطی نماید و بدین اندین بعد
 بمرساند و از انقطاع منقطع میاید و عصب و الفع در تحت ببطوریکه و مقرر
 غایب شود و از حرکت زده در صلبه و متکی گردد و باید که اس پنجاب شصت شود و یکسر
 زخمه و لکن از اس غیر نایب این انها بین کوفی خاذا که شصت شود خلع مفصل عضله یکسر
 او را بدین طالع صوت که میاید و غیر نایب این خلع و که نمود و معر فی پنجاب این
 که چون کف علی را که کف سالم دست دوم را بر این کند ظاهر شود که در زیر اهرم دست سالم
 شصت نماید تا اس عضله یکسر در انقطاع و عضله نایب را بر این طریقی و مقرر
 مقرر و قمر تا اس عضله را که اس عضله پنجاب این خلع کرد و در انقطاع اس عضله شصت
 زاده شفا را از انقطاع میکنند و علامت او اینست که بدین فقه و از بدین بعد یکسر
 و اس عضله در تحت عضله عظمی صمد قرار گیرد و قمر تا اس عضله را که اس عضله
 خلف منقطع و بر وی کف استوار نماید و تحت زخمه و سطح شود علامت او اینست
 که بدین اندین بعد و فقه یکسر در پنجاب فلام نایب علی ایلام سبب اضر و زخمه
 عضله و یکف فلام دست ستم اندک آنکه دست از بدین دو بوده باشد -
 و اما انداز و اینگونه در اشخاص ضعیف الجسد که به شک استوار باشد توان نمود

نیت باز بدین منقطع کردند معا باز تا علی بنهای و انقطاع این مفصل چهار
 حالت ملاخط شود اول خلع فقط در قمر خلع و وحشی ستم خلع و
 انبی چهارم خلف زنده علی بنهای و حالت دیگر که انقطاع زنده بن فلام باشد
 محال است مگر هتکامیکه زنده مرفی بدین فک تا انقطاع اول خلع خط باشد
 اگر و همیشه نام است بطوریکه فلام اکلی زنده اسفل در خلف یکر عضله قرار گیرد
 و سطح مفصل عضله فلام زنده اسفل استوار باید و طاعت طرفین منقطع و شفا
 مرفی نیز نباشد که فقه کرد و معلوم است زنده مرفی و این صورت از خلف فلام
 بر جسته و از فوق او و تر عضله ذور این مرفی شود و در خلف او علامه
 و در فلام اس عضله شصت بهرید و بدین فقه که در و اما حال در و بهر
 که خلع پنجاب وحشی باشد اکثر انقطاع این است و علامت او
 این است که هر انبی مفصل عضله بر آمده و سطح مفصل زنده
 اسفل خارج و
 منتهی مرفی و در
 سطح خلف عضله
 قرار گیرد اما علامه
 سیم که خلع پنجاب اینی باشد سطح مفصل زنده اسفل پنجاب خلی بر آمده و مقرر پنجاب

و این صورتیکه یکدیگر باشد و اما طریقی در او این است که علی را بر یکدیگر نشان داده
 و نایب بر زده دست علی طویل و وسط او را بر کف نشان دهند و از بر بیل دست
 سالم گذرانند و محکم هار و بعد از ان نایب آلوده و مرفی پیچیده و در شصت
 خف نموده و بر او بید و نایب بر نایب آنکه نایب او را که یکسر بهر یک
 دست و افعات و نایب نایب بدین امر تفع سازند تا آنکه دست خطای مجور بدین
 و مابعد هار را در یکدیگر جوی و بلبه پیچیده بر بیل فلامه آنکه حکم فلامه نایب
 دست را فلام زنده دهند و بدین این عمل خارج نایب اصبع سر عضله را منقطع نماید
 تا موضع خود قرار گیرد و اگر بدین طریقی در او ممکن نشد لازم است که بعد از ان فلامه
 مذکور لوله این لوله پیچیده و بر بیل فلامه و حکم فلامه نیز قبل بدین و در ان بین
 لوله را از طریق بر کفر تفع سازد تا موضع خود قرار دهد هرگاه وجع تخفیف یابد
 و بدین پیچید جواب حرکت توان داد فلامه است بر آنکه بموضع خود باز قرار یابد
 و بعد از ان تمام عمل خفید و زنده را تمام بارد آلوده و بعضی پیچید و با نوبتی محکم
 بر بندند که حرکت نکند و هرگاه بعد از ان فلامه در این مفصل باقی مانده بود
 اصابعه مابعد زخمه که در اگر کفایت نمود لازم که مفصل را کی نمایند -

و اما خلع مفصل مرفی چهارم است این مفصل خلع نام نادر است آنکه هتکامیکه
 با او فلامه عظمی باشد و این مفصل از مفصل بکله است و احتیاطی از زخم

بخت

۹۳ عضله غایبی برآمد و بدینا دانه برآمد و این هم از ضلع سوای اتصال بر باط
طرفی طالت و می شود که در بعضی علاوه بر او شریان و عصب نیز منصلع شوند
اما حال چهارم که در اندامی که باطنی باطنی منصلع شود و او
اینست که در این عضو باطنی مهر بر روی عضله قرار گیرد و در دست و در نهی
قدیمی منقبی گردد و این صورت حرکت و روی

او باطل حرکت بکریه نافض و باطنی و در این اندامی منصلع شود و علی ای قسم
کان سبب و ضرر و داده بر منقبی با انا و در کف است
اما علاج و طریقی را بر اینست که باطنی در دست بگردن و در بر بغل انداخته و
عضله را محکم بگردن و از پیش رفتن مانع باشد و نایب بگردن ساعد را که در بغل او
کند و عامل بدین را بکند و در میان این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
چون بدین و نایب بدین و در میان این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
از او شریان و باطنی در دست خشک و بی اثر نماید و بجهت و نایب باطنی
وسط عضله را بگردن و نایب بگردن ساعد و عامل از در دست و در نهی
مفکورد و این منقبی خود و این در اکثر اوقات و اما منصلع مفصل شط این

نقص

با باطنی و باطنی منصلع شود و در
و در این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
و در این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
نصف منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
یکی موضع خود را در دست و در نهی
و در این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
و در این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
اصاح منصلع که در دست و در نهی

منصلع شود یکی بواسطه انا و در دست و در نهی
او اینست که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
نصف در خلاف و در دست و در نهی
و در این منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
نصف بعد از اتصال منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
عامة و انا

۲۵۱ قرار گیرد و علامت این است که باطنی و نایب دیگر باطنی و نایب دیگر باطنی
و منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
فصل ثالث که در دست و در نهی
که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
بر انداخته و در دست و در نهی
بر او داده و بر او افتاد و نایب باطنی که منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
عظم منصلع شود و در دست و در نهی
در صورتیکه منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
مفصل جدا بدین در دست و در نهی
طریقی را بر اینست که باطنی در دست و در نهی
نکته داده و نایب باطنی که منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
بین منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
حیرت بدین و در دست و در نهی
بعد از این و در دست و در نهی
بسیارند و نایب باطنی که منصلع شده که در دست و در نهی
در دست و در نهی

بکریه

نکته دهد که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
ما باطنی باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
مسافت فواید بر اینست که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
ثابت فواید بر اینست که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
و اما مفصل که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
شود و نایب باطنی که منصلع شده که در دست و در نهی
و هم باشد که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
او سهل و نایب باطنی که منصلع شده که در دست و در نهی
فرماند که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
و اما مفصل که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
در اطراف او و نایب باطنی که منصلع شده که در دست و در نهی
فناوی عظمی که در دست و در نهی

علاج اینست که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
نموده و او را باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
است که باطنی منقبی منقبی که منصلع شده که در دست و در نهی
بدنش نماید و اگر نایب باطنی که منصلع شده که در دست و در نهی

و اما اگر این عمل بود که در دوجوف او هوای متعفن شود و همیشه در نفس اخطا شد
 و صاحب خود را هلاک رساند و اگر بنا بر دهنده شود که معامه مخوف و بخله ملصق و
 بنظر منجر گردد و در انجمن معتمدی غیر طبیعی بوجود آمده و علیل گردد
 و اما علاج این مرض مختلف است یا اختلاف فوق از استعمال در کتب اقدم او غافق را و
 اینجا که فوق صاحب کرد با شد بهیچ علاج اول لازم است که موضع علت را دست نمایند
 تا معامه مخوف بطن رجوع نمایند آنکه قوتی بی شبهه و مانع از ایند از زونا و زهر
 او فانی گردد برای این صفت در طایفه که معامه با استعمال حشمت از فضول خاله
 ساخته باشد و علیل از آب سردی خواسته و یا باها از انجم دهد و یا باقی بر کفاده و
 عامل با آب بار و دست موضع علت را در آن نموده و معامه مخوف را با آب بار و دست
 و منضبط سازد و با بطن رجوع داده و برگرداند و بعد از رجوع با آب بار و دست
 فرزندند که فرزند که بخوابد و با دفع را بطریقی منضبط سازد که این صفت
 بهیچ وجه معامه خارج نتواند شد و یا بدین استعمال فوق باید علیل را خواسته و در
 کاه بعد از این آب را از شرف از معامه بخواهد و با آب بار و دست صاحب خود
 را از باد نام مبارک و موضع را که علت کو منضبط سازد و در صورتی که
 باید پس با آب بار و دست و کاه را از دست و علیل را در صورتی که در
 مخوف با آب بار و دست ملصق باشد و بدین واسطه رجعت نمایند با آب بار و دست

مخوف

مخوف و معالجات که رجوع او بحالت در انجمن معتمدی را هیچ باقی نیست چرا که
 کسب تربیت همد و موضع مخوف را در آنجا داده و به بند و ناگاه باشد و در آنجا
 عظیم اگر علیل چند ماه بهیچ نحو امد و از دلت موضع مخوف و کل اندر بطریقه
 ممکن است که معامه مخوف بطن رجوع نمایند و باقی را باقی ماند که بطن رجوع
 بکار داشت و در صورتی که فوق جلد و علیل طفل را با استعمال فوق باید
 باشد که آب فوق بکلی بکمر ملصق و در صورتی که علیل بخت باید و یا بدین
 چون چند فوق بند استعمال نموده و با آب فوق بطن را با استعمال فوق کرد
 را بر دارند و در صورتی که علیل باشد که معامه مخوف و مخوف و مشدق پس از
 حکماء بخمد و معامه علاج این مرض بکلی بعضی اعمال را خارج نموده اند که بواسطه آنها
 با آب فوق و در آنجا ملصق بکمر بداند که از اینجا که اعمال مذکور خطر و نفع
 آنها اقل از آنست که اگر مخوف در مناخرین عمل خارجی را در نموده اند یا با استعمال
 اعراب که می شود بدین قسم که در میان شش ها می افتد و بخاری بخاری معامه
 را از این می شود و با آب بار و دست که در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 اما از این صفت که در غریب بصفا و در دشت و این عمل را عظیم است و اما
 شعیب بکار عمل آنست که شعیب را با آب بار و دست که در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 و با طرف آنها را بجان کشیده و در هار دهند تا با آب بار و دست که در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست

این عمل را با آب بار و دست معامه خواهد شد و اما قلم دیگر از عمل که سهل و آسان
 اقدام است آنست که جلد بطن را با آب بار و دست بکمر ملصق و با آب بار و دست
 بطن را با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق
 نموده اند که اول آن که در دشت و در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 روز بعد از عمل که در دشت و در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 تا در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 رجعت دهند و در صورتی که با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 کرد و در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 پس معامه را از فضول خاله سازد و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 آب طبع داده و در صورتی که با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 باید علیل را در دشت و در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق
 معامه فصد کرد و در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق
 و در آنجا ملصق و با آب بار و دست و در آنجا ملصق و با آب بار و دست
 موضع علت را در دشت و در میان اسطوخودوس جمع و با آب بار و دست
 و هرگاه با آب بار و دست معامه مخوف بطن رجوع نمایند و با آب بار و دست

مخوف

جوز با موضع علت نهاده و با کربد با و از احکام پندند و اگر کتاب شود در
معام بکربد با در جری عروق و موضع مقوف و غدد چنانکه معاد در جوف او قرار
گیرد و در آنک میاید که بنید بر لب ذیاد از موضع و بکربد با از انضغاط
و معاد رجوع بطن نموده و خارج تواند کرد و هرگاه با انقباض معاد مخوف
کردن باشد لازم است که از جانب فوقانی بطن با انقباض شکاف و نه و معاد
از فوق بطن رجوع داد و باید و میشود که معاد از شکاف معاد و معاد فوق غدد و
هم چنین است فوق معاد و از انجا که فوق معاد بمجهل و لیجان نهانست در الوج
و انقباض منقبضها ذکر آنها را ترک نموده ایم -

فصل ثالث از باخامش در قوف صدر و اولسار نادر الوفوع است و سبب
او با خلطی و با غرضی است اما خلطی که سبب کفوفه مشهوره در لیکل خلطی
خطا نموده باشد و غرضی که سبب کفول میم کردید و از سر و غلط قوف
غرض شود علی السطح حال علاج این است که قطعه مقوف از بی موضع خروج داد
انگاه پاره جیب کفوفه معاد و وضع باشد بلا موضع نهاده و بکربد با و غرضی
حقیقی را از اینست -

فصل رابع از باخامش در قوف معاد و و عیارت است از نخل که و
شود در موضعی از جیم بر اسطه خروج و معاد و غلب خلطی است که از این دو

دو

دو که با ملاده دماغ قوف نماید و باید و میشود که قطعه از عظم جیم را بل و دماغ
از موضع خارج شود و غلافات و این است که در دماغ کربد و کربد و دماغ
ظاهر شود و با قوف بطن و چون بطن نماید که دماغ معلوم کرد و در معاد انقباض
شعری نمود و اما اعراض این علت با عظم و صغیر قوف مختلف است هرگاه که
باشد اعراض او شدیدی نباشد لکن در صورت عظم قوف از با دماغ و معاد
شاید و از این بکربد و نماید و با غلافات کربد و هرگاه که شد که طفل با این حال
مرد است و با اسطه خروجی قطعه نموده اند موضع علت را از و و غلافات
صلوات و غرضی اینست از نخل که سبب ضرر وارده بر جیم و زوال عظم موضعی از او و
دماغ نماید انقباض داد و با باشد که بعد از نخل زوال با این قطعه جیم منقبض و ریش
ام العلیط بر وید و باید چنانکه در غلافات کربد و ریش و سبب کربد و معاد
در این حال باید بدقت کامل و مراعات اعراض با سوزن در دماغ از یکدیگر و هم اگر
شود با دماغی که بعد از نخل در دماغ طفل اعراض شود باید پاره دماغ را با غلافات
ذکر اگر کربد قوف غلب در وسط دماغ بود دماغ کربد از قوف عظم منقبض و وضع شود -
و اما علاج در صورت صغیر قوف لازم است که نهانست قوف و دماغ منقبض و از غلافات
و انقباض را در رجوع داده و با بعد از پاره نخل و دماغ را با موضع نهاده و بکربد با
لکن در صورت عظم این عمل کتابت نخواهد نمود بلکه باید از جیب کلای با و دماغ

اشاء شبهه بخصوص بعد از عمل و علاج اینست که در دماغ با عمل خود بر کربد با و
نحوه که گفته شد منقبض را از دماغ و طلاق با کربد نموده و بعد منقبض را با نخل
نیوی که در دماغ با نخل کربد که منقبض شود و بعد از آن با دماغ و نخل با دماغ
فتا داده تا با عمل خود را جیب نماید و هرگاه با نخل دماغ را با نخل با دماغ
روزی خواست که با جیم حرکت نماید و بعد دماغ کربد و نخل خود بر کربد با و نخل
بر کربد با نخل فرجه نمایند تا آنکه با جیم فرجه شود و دماغ بطن نخل نماید و نخل فرجه
حلقه با نخل جیم که از جیب نخل و با ملایم لکن و با نخل کربد و نخل با نخل
و از طریق عروق قوف باشد و از طریق نخل فرجه بر دماغ نخل که بعد از نخل
شانه و منقبض را از دماغ و بران نخل را با نخل نخل خود با نخل کربد و نخل
منقبض بوده باشد و نخل از دماغ و نخل کربد و نخل جیم نخل خود با نخل نخل
که نخل خود را نخل حلقه نخل کربد و نخل کربد و نخل نخل نخل نخل نخل نخل
دماغ را با نخل و در نخل نخل کربد و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
کربد و معلومست که فرجه نخل کربد و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
بکار نخل و هرگاه که فرجه نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
لما نخل او نموده نخل از او نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
نموده با کربد بعد از آن نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل

نفر صفحه مشعر الشکل نخل شود و موضع مقوف نهاده و سبب و سبب بود
کربد و با سبب بلا موضع جیم منقبض و دماغ نخل -

باب شانزدهم در خروج و جاز احشاء و این عبارت است از نخل عروق احشاء
از باطن ظاهر و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
قوف که با صفا و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
دماغ است **فصل اول** در خروج و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
فصل اول در خروج نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
فصل اول در خروج نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
دماغ نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
و از عوارض این نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
دماغ و از طلاق و این علامت در نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
انما نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
و علامت مذکوره نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
اضطراب و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
کربد و نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل
سبب نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل نخل

اشاء

۲۷۷ و در حال کمال استعال و یا این نیز در غصن است غصن عروق که فیما بین ران
کس از آن هر یک عضنی بواسطه یکدیگر متصل کرده بعد سقیم زاده نماید که
بعد از چند روز بر پنهان نمیدارند و دفع شود و سقیم شود که در بدنه من بعد عود نخواهد
عود ان شاء الله تعالی

باب سابع فی علاج عروق ثالث در اعوجاج عروق از اعضاء و مشتمل است
بر پنج فصل اول در تغییر عوجاج با اسباب و علامات و علاج او بطور کلی و اما
اعوجاج عبارت است از خروج عضوی ز محور طبیعی خود و باز در طول خارج نیست
یا بواسطه آنکه عظم منضم و معوج گردد و یا آنکه عضو از مفصل خارج شود و این
طایفه عوجاج چهار است و اما سابع عوجاج با از قوه عضلانی و یا از تغییر جرم عظام
و اتقام اولای و چون هر یک عضول لازم است که عضلات از جمیع جهات عظام
منجذب سازند تا عضو محور طبیعی هیت جلی خود بایند لهذا اگر از یک یا عضلا
بقوت جذب نمایند و از جانب دیگر عضلات مقابل او ضعیف و مسترخ باشند
عضو معوج خواهد گردید بناء علی التایید علی عارض میشود و استغناء عضلا
بواسطه جراحات و آرد بر آنها لازم با از انباشتن و یا از انقباض جرم و یا از حرکات
غیر طبیعی مساوی عضلات و یا حرکات غیر طبیعی عضلات دون بعضی که موجب هر یک
از این اسباب و در غایت عضلات گردیده و بدین واسطه عوجاج هر یک در این

در بعضی

۲۷۸ در بعضی امراض مانند نقرس یا بله فزک و رطلج افرس و امثال آنها عضلات از ان
تبع تغییر میبرد و عضو را معوج سازد و اما بواسطه بعضی امراض میشود که در
عظام تغییر میبرد و استعداد اعوجاج میسر سازد مانند آنکه از رن نقرس و
ابله فزک و خنادر و رن و سوسوم و رن نقرس که عبارت است از رفاوت و اینست
جرم عظام و هم بواسطه رن میگردند عظمی عضو معوج گردد و اما انداز این
تغییرات بلخلاف دوام و مستعمل و اسباب آن و در بعضی اشخاص که نایب
میباید بود بدینکه مرض نقرس را بد و اتقام عوجاج با این آنکه او را سبب و اما اذاله نمود
آنکه بواسطه استعال بعضی از اعوجاج عضو را با استقامت میسر است با این
جمله هرگاه سبب اعوجاج تغییر قوای عضلاتی و عضلاتی غیر عضله عضو معوج
اوی از بعضی دیگر باشد لازم است که عضلات ضعیف را از انباشتن عرق و کافور
باعتر و جوهر نضاع و سایر شایسته عطره نفوس فرمود و در صورتیکه اعوجاج
نرم باشد از انباشتن کافور و سایر عطره نفوس میسر میگردد که عضو را از حرکت
مانع میشود باید از انباشتن زرد رنخ جله قطع نمود

فصل ثانی در اسباب عوجاج عروق کیونانی و نیکو کونی باشد و اما
او از این است که در بعضی عروق و در بعضی عروق دیگر شود که بر وی کف بخوابد
و در صورتیکه انقباض طول انجامد انقباض در عروق عظام و این را در بعضی میسر

۲۷۹ و اما سابع این علت با تفع عضله فقر و عظام است در این حالت ظهور و بروز عضله مذکور
و نموده او ظاهر باشد و اسباب آن از جلد است جانب عروق است بواسطه آنکه بعد از
الایام فقره او از موضع مخفی از عروق را معوج سازد و بیا در میشود که عارضه
رفاوت و این نیز میسر است و بواسطه عوجاج هر یک و اتقام عوجاج با بد و رن و اسباب
نموده است آنکه اگر سبب اعوجاج رن شدن و اینست فشار باشد و در خنادر و رن
نماید و اگر سبب استنجع عضلات باشد باید از این نیز هر یک را باین رفع استنجع نمود
و علاوه بر آن مغزای محکم بر داشتند و بد و در کرب بندید و سبب که از این نیز
طویل و از جانب سالمه فزک باشد و بواسطه عروق با استقامت باید شد و لقاد
صورتیکه نشخ فوی باشد معالجات و ندر است که کفایت نخواهد نمود و غیری
نخواهند بخشید بلکه باید و بروز عضله منشعبه را قطع نمود بدین طریق که علیل را
بروی کری نمایند و نایب اسباب انقباض را منعطف نمایند تا عضله خود را
و عامل و از این که هر یک از عروق مبتد و ترش جرم و فوی از جانب و ترش و ترش
نادر است نماید و نایب اسباب انقباض را منعطف نمایند و نایب اسباب انقباض را منعطف نمایند
و نایب اسباب انقباض را منعطف نمایند و نایب اسباب انقباض را منعطف نمایند

فصل ثالث در اسباب عوجاج عروق و اما سابع عوجاج عروق با این است که
با از این که او را باین سبب میگردانند و با این عوجاج هر یک را از انباشتن
نماید بعضی جلد و یا عظام معوج شوند و از انباشتن نمایند و از انباشتن
فشار احشاء و امعاء از وضع طبیعی خود منحرف خواهد شد و در صورتیکه فشار ریت
جانب معوج شوند کفایت نکند و در کرب باید و بر و در ضلع نیز معوج شوند
بعضی از یک جانب جذب و از جانب دیگر تغییر میسر سازد و هرگاه از یک جانب کشاید
نقرس و در کرب مشغول خواهد گردید و اما انقباض که فشار تحلیف حد و اعوجاج
هر یک را از انباشتن کافور و سایر عطره نفوس میسر است با این که عظمی از ان
جمله عجمی رسد که بدین آنکه از انباشتن کافور و سایر عطره نفوس میسر است با این
که در دوازدهم و نقرس نیز عورت میسر سازد و اما عوجاج عظام نادر است مگر در

در بعضی

و نیم از پرده پیرده منقطع سازند و این خال نایب باد و غلاب کند و وسط هر جلد را از انگار کبر
منفصل نموده و نایب دیگر خود را با اسفنج خشک نماید که آتش تبند و چیزی نماند
و بی موقع بریده نشود و هرگاه وید با بعضی بروی سبیل با خطاط نمایند از بریدند
آن و که کرد داخل در عضو شود تا جایی آنکه دست سبیل معلوم نمایند شر را ترا و بعد غلا
او عی کشند بر آن و وید و عصب بیاغند بعد از غلابی شکافند و بعد با سوزن نقره کج
ار نیم درخت شر بر آن فرو برده و خطاط کامل بعمل آید که میا و وید با و عصب علم بر آن
گرفته شود و بعد روزی بر آن کشید شر را تا ابر نیم محکم شد نماید بخوبی که غشاء
داخلی شر را پاره شود اما در طرف ابر نیم را یکطرف از او بریده و طرف دیگر از نیم پر
گذازند و صبر نمایند تا آنکه ابر نیم مذکور بعد از گذشتن چند روز بواسطه احتیاج شر را
در همان باماده خارج شود چنانچه شجره دیده شده است در شر بر آن جوان که هرگاه محکم
بشد شود پرده داخلی آن پاره میشود و چند روز بعد از این علای آن خطاط که در
ساق بپشت شده بود شر را بواسطه تخم مسدود و دفع مزخ کرد و محل آن شجره
شد ابر نیم خارج شود و بعد از آن از آن آیه آهوم میباید و اما مسدود ساختن بواسطه
خلو بر آن آنکه چون شجره بر وسیله است که هرگاه خید نموده از سر و روی بخنلقا برود
بیکدیگر گذارده و در میان هر شر را از دو صفحه را یا در پی مصلوب باب ترشی گذاشتن و
پس از آن دو مغنول بر داشتند یکی را بصفتی اعلی کردی میباید متصل نموده و دیگر

بصفت

بصغیر اسفل کوس یا شل وصل کرده و طرفین دیگر دو مقول و در طرفین زینت گذاشته
و شهر را جوت و یکتب و موجود و در دو نیمه ساخت و چون درین شهر است که در
دم پنجین یا شری منیا لهذا از عمل را در این شهر غوره و در مقول و در دو نیمه
انوریم که در این شهر منیا و در این شهر غوره و در این شهر غوره و در این شهر
چون چند مرتبه و مکرر کند با المیزه و رفع مرض نماید اما ای که در این عمل بدین
نظیر و در این شهر غوره و در این شهر غوره و در این شهر غوره و در این شهر
افاسلان دم در دماغ بعد از آن چهار روز از این شهران بدین شهران
اوردیم مذکور پیش از وصل و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
و اما غرض غاظر ایا در غرض و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
مذکور و غرض غاظر ایا در غرض و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
شک غاظر ایا در غرض و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
جراح که در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
اعضا و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران
سبات بدو شعبه و موسوم ظاهر غاظر ایا در غرض و در این شهران منیا و در این شهران
در فصل سابق داده میشود و معلومه و معلومه و معلومه و معلومه و معلومه
شرایف و غرض غاظر ایا در غرض و در این شهران منیا و در این شهران منیا و در این شهران

منضبط نمودن و دم خیره و الا که منضبط
افعالی که در این ضرب بدون شد شرابان سبب غریب و چون خواهی شرابان فدا
بشد که بر منضبط بگردند اما دماغ بلا نقوش نشد بنوعه و غوی را و اینها
شد شرابان از دو موضع ممکن است و غوی را و اینها یکی از اینها بود و کل
ظهور سبب و دیگری از نخاعی اس خلطوم و عالم بعل نشیخ سبب که در غوی
غوی بدین نحو بود و عند آنکه آب انشی می بخیزد شرابان و از طباب و حبشی
و بد و دایح واقع است و در مابین این دو دند که در مابین نجف عصب
معه و می باشد و چون شرابان سبب این غریب شعیب است اما نخاعی و منتهای
خلطوم فلها هم که شرابان سبب از اراغی از ثروه بخوانند شد غوی بدین نحو
علی نماید که از طرف انشی عضله فخر و حمله جلا اندر دست آنکست مضبوط
تکافو الکام عضله و غریب و افه و در آن محل از انار سبب از انان سبب از انش
حله پس از انان و اما از انان طباب و حبشی کشید و با افلا در دیگر عضله فخر
را که در دست انشی کشند بعد از ان فضا و بد و دایح محوس کرد انکه او
و بد و دایح با آنکست و حبشی کشید و غوی جراخ غلاف شرابان را که در غوی و
سوزن و اینهمه انو اینهمه شرابان را که کشند و هر که بخوانند که از انان که در محل
شد شرابان نمانند و در بخواند محل غوی در دماغی سر خلطوم جلا از انان

انجی

۲۹۲
 انبی عضله مذکوره بعد رسالتش منقرض میگردد و عضله مضطرب و ابرویش
 و عضله مضطرب ابرویش انبی کشند پس از آن در این فضا اعظم کرد و عضله را
 دفعی که بوزن این روی طرف دموه عتو کشند است و از او او برید و باقی نیز بکشند
 شد نمایند این عمل جمع بکری از جراحتان غوره و اسلم می باشد اگر چه خیالی از خطر نباشد
 و بهر حال کامل انداد —
فصل ثالث در بیان آوردن بر زبان ابرو و آوردن بر زبان عمل بر واسطه دغاوت
 اطراف بجز غرق نموده عضله عظیم صدر را بر تفع نماید بلکه بدین باب و در غم
 بر تفع و از این بر تفع سازد اما طرفی که از این است که از این ملاحظه نماید فضای شاک
 ما این عضله مرتفع عضله که عضله را از این است و عضله عظیم صدر را که
 از این بر تفع و در شاک بر تفع و مشاهده میشود و آنکه از این است که از این است که از این است
 و بواسطه اصابه این دو عضله را از این یک دو در غم و پس از آن با انگشت و از این است
 از این است که از این عضله غیر صدر و شاک است و از این است که از این است که از این است
 با که در عتو که بعد مشاهده بر زبان ابرو و در غم و در غم و در غم و در غم و در غم
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 جدا نمایند که بر زبان و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 عمل از این است که از این است که از این است که از این است که از این است که از این است که از این است

هرگاه انوریم در موضع بالا از موضع مذکور بوده باشد طرف بالا باشد که این
ممکن است لهذا باید از بالای رفته شد شریان ساعد نماید و از آنجا که این عمل
بسیار متعسر و خطرات بدین نوع عمل نمایند که از جانب وحشی عضله منقبض
از عضله رفته و حلقه از طرف انی عضله منقبض را سر که درین باشد و
عضله متعسر را ملاحظه میشود و در بعد با غالب کند حلقه را کوفه و در آخر
ببرون کشید و با احتیاط با میل تا و در بعضی وند تا شریان را از الحاس نماید و محل
این شریان روی ضلع اول از اتصاله و از طرف انی او یک بولد که کوچک که
از ضلع میباشد الحاس شود و در نشان سوزن و ایریتم این شریان شریانی
و بعد شریان را بر کشید ملاحظه نماید هرگاه عصب و ورید باشد اخذ
نموده شد نمایند -

فصل در بیان انوریم شریان عضد و دندان علی و دندان سفلی و قاعه
این انوریم اکثر فیما بین و سفطه و در رخی بواسطه درکات فضا مجری و
این نوع انوریم اکثر بطرفی که پویان است و عصبانید و در هرگاه مجرای
دیگر که در شریان منور عمل نمایند بدین نحو باید جری خود که شریان شریانی
اول باشد نمایند که با اول سطح اجتماع شریان شریانی که در عود نمایند و
شریان عضد در طرف انی عضله دندان سب و از این واقع است لهذا هرگاه مجرای

انوریم

از نزدیک با بطن شد و نمایند باید از طرف انی انوریم که احساس شریانی
میشود باید در چهار انگشت مقوم حلقه از شکاف و بواسطه طلب عضله دندان
بجانب وحشی کشید تا رسد بصبحه را با اصبع موم و موم بصب میان بد و از آن
بجانب وحشی کشید و شریان را با احتیاط تمام که در شکاف نمایند تا باید بدانند که از
طرفین این شریان ورید واقع است و هرگاه مجرای شریان واقع در وسط عضد
شد نمایند نیز بخوبی مذکور عمل بدین طریقی نمایند لکن اگر شریان را که در شکاف باشد
که در این محل نیز از دو طرف شریان ورید واقع است و هرگاه مجرای شریان
مذکور از موضع مرفق نمایند باید در سراسر منقبض نموده و از طرف انی و در عضله
دندان که شریان قاعه در اینجا واقع است حلقه از شکاف و با احتیاط نمایند که ورید
ظاهر در این محل بریده نشود و پس از آن با میل تا و در رخی را که منور نماید شریان
و شریان واقع در این محل نیز باید ورید غائر واقع و عصب عوم بصیب نمایند
از شریان در واقع شده بجانب انی میباشد و بعد شریان را با احتیاط از ورید جدا نمائید
محکم شد نمایند -

اما شریان دندان علی چونکه حرکت او ظاهر است لهذا شریان را سهل لکن باید درک
که در طرفین این شریان ورید واقع است و از جانب وحشی او عصب دندان علی
باشد و در طرفین شریان دندان سفلی است اما شریان دندان که حلقه از روف عظیم

عظام دست و با طرف وحشی و در یک بطن عظم متصل است شکاف و از شریانی که
در آن موضع است جدا نموده و شریان ریه و با احتیاط کامل اخذ نموده و شریان
و باید با میل تا که در شریان را از این طرفین ورید و در جانب انی او عصب میباشد
فصل الحاس دندان انوریم شریان قاعه و شعبان در صورتیکه در شریان
عاض شود و محلی مجری شود و باید شریان خاصه وحشی را در محل عود میل اخذ
نموده محکم کند و در چون صفاتی بسیار در این موضع است لهذا شریان را در این
عمل باید میباشد اما طرفین محل باید بگونه است که حلقه از نزدیک شریان را از
دندان در جانب بالا با احتیاط از شکاف و عضله شریان را در کشید و در اینجا
رسد بعد با احتیاط کامل با اصبع صفاتی را بر دندان نگاه شریان را از دندان نموده شد محکم
نمایند و این شریان را از این طرفین ورید و بطرف وحشی او عصب واقع است و بطرفین محل
بجمله شریان فاصله چهار انگشت مقوم از قاعه است اینجا که اخذ شریان در محل
اصل و شعبه شریان نیز منقبض و بهر چه در موضع شریان را با احتیاط بود اما
طرفین عمل است که او را با اصبع که در شریان الحاس نمایند پس از آن فاصله سه انگشت
مقوم از شریان را با احتیاط شریانی که شکاف حلقه نمایند تا طرف انی عضله شریان
رسد بعد از آن با غالب که در روی ریه وحشی کشید و شریان ظاهر کشید پس از
آن شد نمایند و این شریان از جانب وحشی عصب و احتیاط انی و درید واقع است باید

دانشگاه

دانشگاه چون اخذ شریان تحت ریه بسیار متعسر و خوف اضرار ورید میباشد لهذا
ترجیح میدهند در صورت وقوع انوریم در تحت ریه با جری طرح شدن و در این
موضع که شریان قاعه را شریان با احتیاط که شریان در این محل بسیار قاعه و در
عظم در محل بد و ورید و عصب واقع اند پس از آن در این موضع شریان را
دندانند و اما شریان وحشی فسیل که در حلقه در این عضله وحشی فسیل
کری و عضله منقبضه اطعام واقع است لهذا از فضای مابین این و عضله حلقه
و در عرض موضع در این محل از شکاف و با اصبع این در عضله از یک کربل نمایند و در
عنوان فضا شریان قاعه عصب و ورید ظاهر که در پس از آن اخذ نموده شد محکم
نمایند و اما شریان واقع در پشت قاعه چون حرکت او عوم میباشد هرگاه از حلقه
اصبع شریان حلقه از شکاف در شریان شریان که در دندان الیه قاعه عصب و ورید
واقع میباشد بعد اخذ و نموده شد محکم نمایند و اما شریان انی فسیل که در شکاف
اعلی چونکه عارض است شکاف و متعسر است که از ریه شریان چون حرکت او
محسوس بود لهذا شریان در این موضع سهل و آسان خواهد بود و اما شریان وحشی فسیل
متعسر چون اخذ شد و در این موضع سهل و آسان خواهد بود و اما شریان وحشی فسیل
نمایند و باید دانست که آنچه در عرض انوریم از ریه طرفین شریان و در شکاف
لازم میشود پس از آن در یک سدا و در محل موضع جری غیر ممکن باشد محمول دارند

مثلاً هرگاه جو اخی از نیم بر شست یا دارا بدید سلان دم بواسطه جو اخی شراب غرض کرد بدین هنگام بر جناح لازم است که شراب نغذد از جانب اعلی اخذ نموده و شد حکم نماید و بدینگونه عمل نمودن بمحض آنکه ممکن نیست بدو خود دم اخذ شراب نمود شد او نماید بخصوص جو اخی که خون با مانده سلان نماید و دلیل بر تفریح شراب باشد ابد مکان اخذ و شد شراب بخوراهد فلهذا باید از اعلی اخذ بطریق مذکور داخل شراب نموده و شد او نماید و این عمل را حکیم کولان و خود این جانب بعمل آورده و بطریق مذکور نیم فصل است نشد در بیان آوردیم در اولی و نماید این بر ضرر بدین اسم بیخ است که چون شراب را و بدین بخور و بیکد کند هرگاه جو اخی بر هر دو وارد اید بفسد بیکد دم از شراب داخل کرد باعث بیماری شدن و از دیاد مقدار او کرد و لهذا بدین نیم جو اوزه موسوم باین اسم نموده اند و تشخیص داده میشود بواسطه روحی محلود و و بنمیی لون که بواسطه زبادی و عجم و اشاع و دید حاصل شده باشد و چو دوست بر لون کوی گذارند جو کوی را شامش مانند از او احساس شود و چون کوش فرمادند صلوات بر این از او موضع مکه و شود و هرگاه فشار بود یا شیرین مافوق آن دهند با مکه فانی و بعد از وضع بدیچد را و دو نماید اما علاج این عذر در هنگام نمیشد آن جز از رفاد علی بدی نیست و لازم است که مانند شرابین عضد بطوریکه از کمر بدید نماید اما دهن از آن که باخوف و رض او دریم از افراد اکثر عوام حاصل

شود اما طر فی رفاد و جلد و صفحہ —

فصل شامع در بیان دانه مرغ از منبسط بواسطه انشاع و تشعشع
در لحم زرد و در پنج شهابت بلع دارد و این شما و از امرا مخصوص در جلد و در بخش
ان پدید می آید و نیز نهضم بد و فممت غوند با ذی با غار خود بدین نحو که در انبساط
الکله خزری انقباض پدید میشود که با ساری است با جلد سالم و بعد منبسط از
جلد نحا و زغوره شکل مختلف می نمایند مانند کپاس و فوف و غیره و در کل هرگاه
عینه که در کب خون همچنان پدید آید از امرا عظیم تر کند و کاهی کبب منبسط
میشود که منشور گردیده خون زیاد از این انبساط خود افتاد و این منبسط
اوقات موضعی می باشد لهذا انقباض می گردد و با اختلاف مکان و سن و بیشتر بعضی
انوریم و همچنین در رص و سبکه ذاتی باشند در زمان بلوغ و فترت و عظمی
میگردند و کاهی میشود که بدن جگر را در موضع خود افتاد و علاج این منبسط
بواسطه بریدن باشد و با انفجار و بواسطه غلبه یا اینکه خیلان از او غلبه
علاج پذیر شوند و هرگاه بخوانند با شتر و دم مذکور از او اندوخته
فردی در دوزخ دم جلا از انکاف و در دوزخ خارج نمایند همچنانکه هرگاه خود
انکافند انوریم سبک دم بسیار و نکس می باشد و طریقی دیگر آنکه چون این دم
قدح بر نفع و بر آمدن است میشود که در دست او انوریم می حکم کسب نماید و در دوزخ

۲۹۹
قطع شود و این ضم از علاج اسهال و اسهال از علاج بصری اول است بجهت آنکه خوف
سبلان دم بدان نیاشد و هرگاه میخواهند باد و آب را کاله دفع مضر نمایند با
آنکه طبیب با کال استعمال ندارد بواسطه آنکه بعضی بن کال است بجهت این
و اگر چنانچه بخوانند و منجی نمایند و فی نهایت اینست که اگر در طفولت با لاله
خفان زانو گوید با نشاند با لاله بر روی انوع وضع دم گویند و با آنکه خید سبلانی در
محال فرود بگذارد تا منجم نماید و از استعمال مکرر عوده فارغ از با لاله دفع نماید
فصل ثانی در دلایلی است بدانکه هرگاه آورده بسبب لغاوه اشتیاق و اسهال عظیم
رسانده و بشکل اسهال ملوئی ظاهر گردد و از دلایلی نمایند و این اوزام در او در سبلان
بدون ذنب عارض شود و در وقت عود و در عیال و آنجا که در سبلان چنانچه در سبلان
در محل عبور و در بلدی نشین ناک که از فناء و عاده و برقع مانع عود نیال اولی
نماید و نیز هیچ در حاکم عود در نعت بجهت سبلان در سبلان غود بلکه میشود شفاف
در سبلان بجهت سبلان دم عارض گردد و ظاهر میشود که دم در و پدید میآید باعث
شکستگی آن شود اما جهت این عرض است اینست که مانع گردش و دوران دم بوده باشد
در و پدید از آن جمله است فخر در مقابل و دم در زمان حمل و در اجوف و دیگر سده
که است که باعث عسریت دخول دم لیاب الگد شود و دیگر نکات است فائت چنانچه
ملاحظه میشود در سابق از افعال علم با لاله و از هر ضعیف نمایند بدین نحو که هرگاه سده

در اعلا باشد و باید دید که بوده باشد بنفحات و محلات خلیل دهند و اگر با هر مقلد
نگردد باید بنده بر علیه تحقیق هر دهند و این تحقیق حاصل میشود از شد و دید
در تحت جلد و با فشار ساری از هر جهت بدین نحو که عضو ما و فی الاغوار مخصوص
نوارش بر محکم بچند و بدانکه شرائط و ایات و سوار و از جهت دفع نمودن
بکل مردم دانی را شکافند و بعد تنبیه در تنم گذارده تا سنجیر شود پس از آن ایام
میلادند و چون بخندید این مردم بدست حکیم نیست و بدید شد است که بکفر و غفلت
نیجا و زود می آید و بیاعت هلاکت میکرد و خطا بدین نحو علاج نمودن از شد
نمود و علایم را که با شکلی نمودند نیز ترس که بدند چون که خالی از نشو و نش بود
چون در ایام بدید معلوم کردید که هر گاه جرائمات او درده و لاهوایب خطا بسیار دارد
لهذا بطریق پیچیده و دید در تحت جلد اخراج نمودند بدین نحو که یکبارند سوزنی
و بر شیمی در تحت ترا کشیدند در جلد انشت آورده فرموده و از طرف دیگر خارج سازند
و بعد در سینه زانی و زانو داخل خرج داخل نموده لکن از او آورده که داند و از محل
خارج سازند و بعد در سینه زانو کشیدند محکم نمایند و باید دانست که بدین نحو عمل نموده و در
حق امکان محال نماید اگر در صورتیکه خوف اضلاع دید و وسیلان قدم شد بدین باشد
در بین صورت نیز نامکن است بواسطه فشار رفع نمایند اگر چنانچه فشار و سارند باید
رفع شود و آن وقت عمل بد کرد و زان نمودن عجب ندارد —



